

ماه محرم و نهضت حسین (ع)

مدیر مسئول: دکتر حسین شرقی دره جک (سوی تورک)

فرازهای تعالی خواهی فلسفه عاشورای تا خون پاک در رگ پاگان آفرینش جاریست این روند بیداری را زنده نگه خواهد داشت. تا شریانهای تاریخ بوسیله جباران مسدود نشود. و انسانیت ادامه یابد.

ماهیت اصلی واقعه کربلا بیداری انسانها در مقابل بدعتهاست. با اینکه امام حسین (ع) و یارانش نتیجه کارزارا میدانستند ولی تسلیم ظالمین نشدند. چونکه آنان شاهدان راه حقیقت بودند و وظیفه حقیقی خویش را با نثار تما هستیشان به ما انسانهای بعد از خویش آموختند.

ماه محرم یا محرم الحرام

نخستین ماه

تقویم اسلامی (هجری قمری) و به اعتقاد مسلمانان از جمله ماههای حرام است.

به همان گونه که پیش از ظهور اسلام، در دوران جاهلیت، جنگ و خونریزی

در این ماهها ممنوع بود، حضرت محمد(ص) نیز همان را تأیید کرد.

امام حسین (ع) از همان ابتدا بیعت با یزید را نپذیرفت. یزید نامه‌ای به حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد که از امام حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرد و اگر حاضر نشد او را به قتل برساند. امام حسین (ع) موافق راه و روش حکومت هم عصر خود نبود. بنابراین حاضر به بیعت کردن با یزید نشد و با خانواده خود برای حج از مدینه به مکه رفت.

در این هنگام عده‌ای از مردم کوفه که از مرگ معاویه با خبر شده بودند نامه‌هایی برای امام حسین (ع) نوشتند



مردی از خصایص بارز و غیر قابل انکار آن می‌باشد. فداکاری و از خود گذشتگی خمیر مایه حرکت حسینی در مقابل سبیل تظلم یعنی یزید می‌باشد.

گذشتن از تمام امیال زمینی بخاطر بجا آوری وعده اثبات عدل الهی نیز از آموزه های ماندگار نهضت عاشوراست. که بشر در طول بقا خویش همیشه به محتاج بوده و دست آویزی است برای خود باوران خداجوی همیشه خواب راحت را از چشم ظالمان خواهند ربود.

قیام خداجویانه عاشورا که با خون پاک اصیلترین اولادهای اسلام آبیاری شده تا ابد درختان تنومند آزادگی را نشاط و جوانی خواهد بخشید.

سابقه سوگواری و برپایی عزاداری برای حسین بن علی به اولین روزهای بعد از عاشورا، در محرم سال ۱۶ هجری می‌رسد. از علی بن حسین چنین روایت شده است:

پس از حادثه عاشورا، هیچ بانویی از بانوان بنی‌هاشم، سرمه نکشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یک از بنی‌هاشم دودی که نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد، تا آن‌که، ابن زیاد به هلاکت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته‌ایم

ادبیات عاشورایی

بخش اندکی از قصیده سیف فرغانی (قرن ششم و متعلق به سرزمین کنونی فرغانه در ازبکستان) در مصیبت امام حسین (ع) و یاران او:

ای قوم، در این عزا بگریید

برکشته کربلا بگریید

در ماتم او خمش ماباشید

یا نوحه کنید، یا بگریید

اشک از پی چیست؟ تا بریزید

چشم از پی چیست؟ تا بگریید

همچنین شعر معروف محتشم کاشانی (سده ۱۰ قمری) در رثای واقعه کربلا که اینگونه آغاز می‌شود:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

باز این چه رستخیز عظیم است؟ کز زمین

بی نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله در هم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب

کآشوب در تمامی ذرات عالم است

و از او خواستند تا به عراق و کوفه بیاید. امام حسین (ع) نیز که مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاده بود، خود مراسم حج تمتع را به عمره تبدیل کرد و بطرف کوفه حرکت نمود. ابتدا شماری از مردم کوفه با مسلم بن عقیل همراه شدند؛ اما با ورود عبیدالله بن زیاد که از طرف یزید به حکومت کوفه گمارده شده بود و خبر آورده بود که امام حسین (ع) مراسم حج را نیمه کاره گذاشته و قاضی شریح فتوای قتل او را داده است و مردم کوفه را تهدید کرده بود مسلم را ترک کنند تا بلکه حسین را از ترک حج و آمدن به کوفه منصرف کرده و مانع بیعت مردم کوفه با وی شوند، مردم کوفه بیعت خود را از امام حسین (ع) پس گرفتند و به مخالفت با امام حسین (ع) روی آوردند. او سرانجام در روز دهم محرم سال شصت و یکم هجری قمری (برابر بیست و یکم مهرماه سال ۵۹ خورشیدی) به همراه ۷۲ تن از یارانش کشته شدند. شیعیان همه سال سالروز کشته شدن امام حسین (ع) را با مراسم مذهبی و عزاداری پاس می‌دارند.

عاشورا، دهمین روز از ماه محرم در گاه‌شماری هجری قمری، روز مقدس مسلمانان است. شهرت این روز نزد شیعیان به دلیل وقایع عاشورای سال ۶۱ هجری قمری است که با گاه‌شماری هجری خورشیدی این روز برابر با سه‌شنبه، ۲۰ مهر ۵۹ خورشیدی است. هرچند براساس گاه‌شماری هجری قمری قراردادی این روز با چهارشنبه، ۲۱ مهر تطبیق داده می‌شود. در این روز حسین بن علی – امام سوم شیعیان – و یاران وی در رویداد کربلا در جنگ با لشکر یزید کشته شدند و مسلمانان در آن سوگواری می‌کنند.

در مناطق شیعه نشین مراسم عزاداری برگزار می‌شود. در تقویم رسمی ایران، افغانستان، عراق، پاکستان و هند این روز تعطیل می‌باشد.

عاشورا در لغت به معنای «دهمین» است.

نبرد کربلا جنگی بود که در دهم محرم ۶۱ هجری قمری (۲۱ مهر سال ۵۹ خورشیدی) اتفاق افتاد و به عاشورا معروف است. این نبرد میان سپاه حسین بن علی و سپاه یزید بن معاویه در نزدیکی محلی به نام کربلا در گرفت.

حسین بن علی روز دوم محرم به کربلا رسید و روز سوم عمر بن سعد با ۴۰۰۰ نفر در کربلا اردو زد. در روز هفتم محرم آب را بر حسین بن علی و همراهانش بستند و در نهم محرم، شمر با ۴۰۰۰ نفر و نامه‌ای از طرف عبیدالله بن زیاد وارد کربلا شد، او در این نامه به عمر بن سعد دستور داده بود با حسین بن علی بجنگد و او را بکشند و اگر این کار از دست او بر نمی‌آید، فرماندهی را به شمر واگذارد.

روز دهم محرم سپاهیان حسین بن علی و عمر سعد در مقابل هم قرار گرفتند. به روایت ابومخنف تعداد سپاه حسین ۳۲ سواره نظام و ۴۰ پیاده‌جو به روایت محمد باقر چهل و پنج سوار و صد نفر پیاده بود. در مقابل او سپاه عمر بن سعد با حدود ۳۰۰۰۰ نفر قرار داشت. جنگ آغاز شد و امام حسین (ع) و یارانش کشته شدند. پس از جان‌باختن حسین، سپاه عمر بن سعد سر ۷۰ تن از لشکریان امام حسین (ع) را جدا کرد (غیر از حر و علی‌اصغر) و بر بالای نیزه‌ها گذاشت.

خیمه‌ها غارت و در نهایت آتش زده شد، ساربان شترهای کاروان حسین بن علی به نام بجدل بن سلیم برای بدست آوردن انگشتر حسین بن علی، انگشت وی را برید تا انگشتر را بدست آورد و در نهایت سپاه عمر بن سعد اجساد کشته‌شدگان کربلا را در بیابان رها کرد و این اجساد پس از سه روز توسط قوم بنی‌اسد دفن شدند.

هر چند به لحاظ نظامی ابعاد این نبرد بزرگ نبوده‌است اما اثر اعتقادی و سیاسی بزرگی داشته‌است. از یک سو سبب تضعیف مشروعیت سیاسی حکومت بنی امیه شده‌است. به طوری که پس از آن قیام‌های فراوانی با شعار خونخواهی حسین بر ضد آن حکومت رخ داد و در

گر خوانمش قیامت دنیا، بعید نیست این رستخیز عام، که نامش محرم است سوگواری عاشورا مختص مسلمانان نیست. در ایران مسیحیان نیز دستجات عزاداری دارند. در ترینیداد و توباگو و جامائیکا تمامی گروه‌های قومی و مذهبی در مراسمی که به زبان محلی «هوسی» خوانده می‌شود شرکت می‌کنند و به سوگواری می‌پردازند.

نگرش مذاهب دیگر

اهل سنت

اهل سنت روز عاشورا را سالگرد روزی می‌دانند که موسی دریای سرخ را شکافت و خودش و پیروانش از آن عبور کردند. اهل سنت این روز را گرامی می‌دانند و روزه گرفتن در این روز را مستحب می‌دانند، در حالی که شیعیان روزه گرفتن در روز عاشورا را مکروه می‌دانند. در مورد واقعه عاشورای سال ۶۱ اغلب تاریخ نگاران اهل سنت از جمله محمد بن جریر طبری، بلاذری، ابن سعد، ابن قتیبه دینوری، احمد بن داوود دینوری و ابن اثیر واقعه کربلا را به تفصیل و بر اساس روایت ابومخنف بیان کرده‌اند.

یهودیت

این روز معادل یوم‌کیپور - عید یهودیان در روز دهم ماه تیشری - شمرده شده است. همچنین زمان بسیاری وقایع سرنوشت ساز برای پیامبران پیشین به این روز منتسب شده است. پذیرش توبه آدم، پایان طوفان نوح، گذشتن ابراهیم از میان آتش، بینا شدن یعقوب، بهبود بیماری ایوب و انتقال عیسی به بهشت پس از تلاش ناموفق یهودیان برای مصلوب کردن او، همگی مطابق برخی روایات در این روز اتفاق افتاده‌اند.

گمارده شده بود و مردم کوفه را تهدید کرده بود، مسلم را تنها گذاشتند. عبیدالله، مسلم بن عقیل را دستگیر کرد و کشت. امام حسین (ع) با خانواده و یاران خود به سمت کوفه حرکت کرد و در نزدیکی کوفه بود که خبر پیمان شکنی مردم کوفه و کشته شدن مسلم را آوردند.

عبیدالله که بر اوضاع کوفه مسلط شده بود حر پسر یزید ریاحی را برای دستگیر کردن حسین بن علی و همراهانش فرستاد و سپس عمر بن سعد را با ۳۰،۰۰۰ نفره کربلا اعزام کرد. این امر موجب شد تا شمار زیادی از افرادی که با حسین بودند او را رها کنند و تنها نزدیک به ۷۰ تن با او باقی بمانند. عبیدالله به عمر بن سعد وعده داده بود که اگر حسین بن علی را بکشد، او را فرماندهی خواهد کرد؛ اما پس از این ماجرا این کار را نکرد.

تعداد سپاهیان که ابن زیاد برای جنگ با حسین گسیل کرد در منابع مختلف گزارش شده است. این تعداد دست کم ۴۰۰۰ نفر و در برخی گزارشها تا ۸۰،۰۰۰ نفر برآورد است. اما مشهورترین تخمین حدود ۳۰،۰۰۰ نفر است. طبق تحقیق سیدمجید پورطباطبایی ترکیب سپاه به شرح ذیل بوده است:

- ۱- ۴،۰۰۰ نفر به فرماندهی عمر بن سعد
- ۲- ۴،۰۰۰ نفر به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن
- ۳- ۱،۰۰۰ نفر به فرماندهی حربن یزید ریاحی
- ۴- ۲،۰۰۰ نفر به فرماندهی یزید بن رکاب کلبی
- ۵- ۴،۰۰۰ نفر به فرماندهی حصین بن نمیر تمیمی
- ۶- ۳،۰۰۰ نفر به فرماندهی مغایر بن رهینه مازنی
- ۷- ۲،۰۰۰ نفر به فرماندهی نصر بن حرشه
- ۸- ۳،۰۰۰ نفر به فرماندهی کعب بن طلعه
- ۹- ۱،۰۰۰ نفر به فرماندهی شبت بن ربیع
- ۱۰- ۱،۰۰۰ نفر به فرماندهی حجار بن ابجر
- ۱۱- ۴،۰۰۰ نفر به فرماندهی عمر و بن حجاج زبیدی

نهایت منجر به سقوط آن شد. از سوی دیگر نقشی چشمگیر بر هویت اجتماعی و اعتقادی شیعیان طی قرن‌های بعد تا به امروز داشته است.

حسین بن علی هنگام زمامداری پدرش، او را در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان همراهی کرد. سال ۵۰ هجری هنگام کشته شدن برادرش حسن بن علی، معاویه حدود ۱۰ سال به عنوان خلیفه باقی بود. بر پایه قرارداد صلح با حسن بن علی، طبق بند دوم صلحنامه معاویه نمی‌بایست برای خود جانشینی انتخاب کند.

به روایت سلیم پسر قیس یک سال قبل از مرگ معاویه در حج سال ۵۹ هجری قمری حسین بنی هاشم، دویست نفر از اصحاب پیامبر و پانصد نفر از تابعان را در منی در خیمه خود گرد آورد. احادیث پیامبر مشتمل بر نصب علی به خلافت در غدیر خم و شأن و جایگاه اهل بیت را به یادشان آورد و آنان بر آن اقرار کردند. و نیز از معاویه و ستمش انتقاد کرد. سپس با آنان پیمان بست که این مطالب را به خاندان و قبایل خود برسانند.

معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری قمری مرد و پسرش یزید را به جانشینی انتخاب کرد. حسین بن علی از همان آغاز بیعت وی را نپذیرفت. یزید نامه‌ای به حاکم ولید پسر عتبه حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد که از حسین بن علی، عبدالله پسر عمر و عبدالله پسر زبیر برای یزید بیعت بگیرد و اگر حاضر به بیعت نشدند آنها را بکشد. حاکم مدینه در اجرای فرمان سستی کرد و یزید عمرو پسر سعید پسر عاص را به جایش گماشت. حسین که حاضر به بیعت با یزید نبود با خانواده خود شب بیست و هشت رجب از مدینه به مکه رفتند.

در این هنگام مردم کوفه که از مرگ معاویه با خبر شده بودند نامه‌های زیادی برای حسین نوشتند و از او خواستند تا به عراق و کوفه بیاید. حسین بن علی نیز مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد. ابتدا هزاران نفر از مردم کوفه با مسلم بن عقیل همراه شدند. اما با ورود عبیدالله پسر زیاد که از طرف یزید به حکومت کوفه

عبدالله حنفی دستور داد با نیمی از یاران در مقابل او صف بکشند تا بتواند به نماز بایستد. دشمن در هنگام نماز آنها را تیرباران کرد. سعید بدن خود را سپر قرار داد و به شهادت رسید.

عمر بن سعد دستور داد تا حسین بن علی و همراهانش را محاصره کنند و آب را به روی آنان ببندند. سرانجام حسین بن علی در روز عاشورا، ۱۰ محرم سال ۶۱ در کربلا کشته شد و همه خیمه‌های خانواده و یارانش رابه آتش کشیدند

پس از کشته‌شدن یاران و خانواده حسین بن علی در واقعه کربلا، عمر بن سعد دستور داد تا سرهای آنان را ببرند. پس از آن، سرها را بین قبایل قسمت نمود تا آنان بدین وسیله به ابن زیاد نزدیک‌تر شوند. قبیله کنده به ریاست قیس بن اشعث کندی ۱۳ سر، قبیله هوازن به ریاست شمر بن ذی الجوشن ۱۲ سر، تمیم ۷ سر و بنی اسد ۱۶ سر بر نیزه کردند و در مجموع با ۷۱ سر بریده وارد کوفه شدند.

هنگام طلوع آفتاب سرهای کشته‌شدگان و کاروان اسیران از باب الساعات وارد مسجد اموی شد. آنگاه به دستور یزید، تمامی سرها تا ۳ روز بر دروازه‌های شهر و مسجد اموی آویزان گردید. علی پسر حسین پس از چندی موافقت یزید را گرفت تا سرها را به بدن‌ها ملحق کند و سر امام حسین (ع) و دیگر کشته‌شدگان را به کربلا برد و به اجسادشان ملحق کرد.

در عین حال چند سر را در باب الصغیر به خاک سپردند، که عبارت‌اند از:

سر ابوالفضل العباس

سر علی اکبر

سر حبیب بن مظاهر

سوگواری محرم عزاداری‌ها و یادبودهایی است که به مناسبت کشته شدن حسین بن علی و یارانش که در واقعه کربلا روی داد، انجام می‌شود. این نبرد در سال ۶۱

۱۲- ۱۶۰۰۰ نفر به فرماندهی یزید بن الحرث بن رویم

۱۳- ۵۰۰ تیراندازان همراه حصین

۱۴- ۵۰۰ نفر به فرماندهی عزرة بن قیس

جمع کل: ۳۱،۰۰۰ نفر

روز نبرد

بنا بر نقل سید بن طاووس، در کتاب لهوف، صبح عاشورا ابتدا امام حسین بریر پسر خضیر از زاهدان نامدار کوفه را جهت موعظه جانب لشکر عمر سعد فرستاد، ولی آنان اعتنا نکردند. سپس خود به نزد آنان رفت تا اتمام حجت کند. او گفت مرا بین دو چیز مخیر کرده‌اند. یا بجنگم و یا ذلت پذیرم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما دور است. لذا با شما می‌جنگم.

سپس سپاه عمر سعد جنگ را آغاز کرد. این حمله با تیراندازی عمر سعد به طرف اردوگاه حسین بن علی آغاز شد. شمر هم به نیروهای خود دستور داد که حمله‌ای گروهی بکنند و سپاه حسین را نابود کنند. همه گردان‌های سپاه کوفه در این حمله شرکت داشتند. یاران امام حسین (ع) هم در مقابل این هجوم تلاش کردند که از خود دفاع کنند و نیمی از یاران او (غیر از بنی هاشم) در این حمله نخست کشته شدند. شمار کشته‌شدگان این حمله را ۴۱ تن گفته‌اند. شماری از آنان (غیر از ۱۰ نفر از غلامان حسین و دودمانش و ۲ تن از غلامان علی)، عبارت‌اند از:

نعیم بن عجلان، عمران بن کعب، حنظله، قاسط، کنانه، عمرو بن مشیعه، ضرغامه، عامر بن مسلم، سیف بن مالک، عبدالرحمان درجی، مجمع عائذی، حباب بن حارث، عمرو جندعی، حلاس بن عمرو، سوار بن ابی عمیر، عمار بن ابی سلامه، نعمان بن عمر، زاهر بن عمر، جبله بن علی، مسعود بن حجاج، عبدالله بن عروه، زهیر بن سلیم، عبدالله و عبیدالله پسران زید بصری.

جنگ گروهی و تن به تن تا نماز ظهر ادامه یافت. هنگام نماز امام حسین (ع) به زهیر بن قین و سعید بن

آل بویه

یکی از مهم‌ترین دوران عزاداری برای کشتگان کربلا در قرن چهارم و مقارن با حکومت آل بویه است. در این دوران حکومت‌های شیعی همچون علویان طبرستان، زیدیان یمن، حمدانیان در شمال عراق، فاطمیان در مصر و آل بویه در عراق و ایران به قدرت رسیدند. عموم مورخان به برگزاری عزاداری بصورت عمومی در کوچه خیابان در این دوران اشاره کرده‌اند.

در این باره ابن جوزی می‌نویسد: در سال ۳۵۲ (قمری) معزالدوله دیلمی دستور داد، مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند؛ در این روز بازارها بسته شد و خرید و فروش موقوف گردید؛ قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها هریسه (حلیم) نپختند، مردم آب ننوشیدند؛ در بازارها خیمه برپا کردند و به رسم عزاداری کرباس آویختند؛ زنان به سرو روی خود می‌زدند و بر حسین ندبه می‌کردند.

حاکمان فاطمی مصر نیز با آنکه با آل بویه رقیب بودند از روش آنان در عزاداری پیروی کردند. تقی الدین مقریزی در این باره می‌نویسد که:

در زمان المعزالدین الله به سال ۳۶۳ (قمری) در کشور مصر تمام فاطمیین و شیعه در روز عاشورا در کنار مقبره ام کلثوم و سیده نفیسه اجتماع نموده و به عزاداری پرداختند و مبلغ بی حساب برای اطعام و عزاداری و شربت مخارج نمودند و به سال ۳۹۶ (قمری) در مصر کلیه بازارها را تعطیل عمومی کردند و ابن مأمون در سال ۵۱۵ (قمری) از موقوفات و صدقات کشور مصر روز عاشورا را تعطیل و روز توزیع صدقات قرار داد.

و در عهد صدارت افضل بن بدرالدین در مسجد حسینی قاهره بوریهاها فرش شد و افضل بدین سان در قلب مردم را یافت.

نگارش: نگارش یافته توسط دانشگاه علمی کاربردی ورزش و جوانان یزد
منبع: WWW.KAVAR,IR

هجری قمری در صحرای کربلا در عراق کنونی اتفاق افتاد. سوگواری برای حسین بن علی مختص ماه محرم نمی‌شود و در دیگر روزهای سال نیز با توجه به فرهنگ و رسم هر منطقه انجام می‌شود. سوگواری برای حسین بن علی و دیگر یارانش از روز نخست محرم آغاز می‌شود و در ظهر عاشورا به اوج می‌رسد. در غروب و شامگاه عاشورا، این سوگواری تحت عنوان مراسم شام غریبان ادامه پیدا می‌کند. در روز ۱۲ محرم نیز مراسمی با نام «سوم امام حسین» انجام می‌شود. این نوع مراسم‌ها در روز ۱۶ محرم با نام «هفتم امام حسین» و ۲۰ صفر با نام «اربعین» ادامه پیدا می‌کند. مراسم سوگواری سومین امام شیعیان از دیدگاه شیعه اهمیت بسیاری دارد و انجام آن عبادت است. سوگواری محرم در جاهای مختلف به صورت‌های گوناگون انجام می‌شود. علاوه بر شیعیان، این مراسم در میان غیرمسلمانان در ترینیداد و توباگو، جامائیکا، هند و ارمنی‌های ایران برگزار می‌شود. سوگواری محرم علاوه بر ابعاد مذهبی، ابعاد سیاسی و اجتماعی نیز دارد.

سوگواری برای کشته شدن کربلا در همان روزهای پس این واقعه انجام شد. در چهلیم (اربعین) هنگامیکه اسیران از شام بسوی مدینه در حرکت بودند راه خود را به سمت کربلا تغییر داد و هنگامیکه بدان سرزمین رسیدند با جابر ابن عبدالله انصاری صحابی پیامبر و تعدادی از بنی هاشم مواجه شدند و در آنجا به سوگواری و نوحه سرایی پرداختند.

سوگواری در مدینه اولین بار به پیشگامی ام سلمه همسر پیامبر اسلام انجام شد.

در دوران امام پنجم شیعیان (که خود در کربلا حضور داشت) و امام ششم شیعیان که مصادف را دوران ضعف بنی امیه بود عزاداری بصورت مراسم سالانه رواج یافت.

سایر امامان شیعه نیز در برگزاری مراسم سالانه برای کشتگان کربلا اهتمام داشتند. در این دوران تعداد زیادی از شاعران شیعه نیز اشعاری در مرثیای حسین سرودند.



آداب و رسوم مردم شهرهای مختلف کشور در ماه محرم

نخل گردانی، طبق کشی، طشت گذاری، دسته‌های شاخسی و اخسی، زارخاک، گل مالی، بیل زنی و.. تنها مشتی از خروارها جلوه‌ها و مراسم‌های عزاداری است که مردم شهرهای مختلف ایران در این روزها و شب‌های عزای سید و سالار شهیدان انجام می‌دهند. محرم و عاشورا در فرهنگ مذهبی شیعه‌ها همواره جایگاه خاص و برجسته‌ای دارد و زمینه ساز مجموعه‌ای از سنت‌ها و مراسم‌هایی است که در طول تاریخ به عنوان میراثی معنوی نسل به نسل و سینه به سینه به دیگران منتقل می‌شود. این‌ها گوشه‌ای از آداب و رسومی است که مردم اقلیم‌های مختلف در شهرهایشان برگزار می‌کنند.



آذربایجانها: طشت گذاری

یارانش بسته شد. چرا که واقعه کربلا و بسته شدن فرات به روی امام حسین(ع)، یارانشان و ایثارگری‌های سقای کربلا برای رسانیدن آب به تشنگان و حماسه آفرینی آنانی که با لبانی تشنه به شهادت رسیدند، به یقین قداست و جایگاه والای آب را در فرهنگ شیعیان و بخصوص ایرانیان، بیش از پیش عمق بخشیده است تا آنجا که انعکاس این امر را در فرهنگ مردم و بخصوص در شکل گیری آداب و رسوم و آیین‌های آنها شاهد هستیم.

یزد: حمل نخل

شکوه عزاداری مردم سرزمین بادها و بادگیرها در



سوگواری روز عاشورا، آیین نخل برداری است. در یزد، نخل را به شکل تابوت سیدالشهدا(ع) یا نمادی از یکی از شهدای کربلا درمی آورند. نخلی از جنس چوب و به شکل برگ درخت یا سرو که هیچ شباهتی به درخت نخل ندارد، اما به این نام خوانده می‌شود. مراسم نخل برداری از ویژگی‌های منحصر به فرد محرم و عزاداری در یزد است که با همکاری و همیاری اهالی در تمام مراحل مراسم، از کمک مالی و تهیه چوب و دیگر وسایل آن گرفته تا کمک در تزئین و علم کردن آن و حمل آن در روز عاشورا برگزار می‌شود.

در برخی موارد، زرتشتیان یزد هم در ساختن نخل‌ها، همیاری و همکاری دارند. آنها حضرت سیدالشهدا(ع) را



عزاداری شهرهای آذربایجان و اردبیل با دو رسم خاص «طشت گذاری» و دسته‌های «شاخسی، واخسی» معروف است که با مرثیه‌ها و آداب خاصی برگزار می‌شود. دسته‌های عزاداری «شاخسی، واخسی» (شاه حسین، وای حسین)، بنابر سنت دیرینه آذربایجانیان، همه ساله از دهه آخر ماه ذیحجه، فعالیت خود را شروع می‌کنند. به این شکل که دسته‌های عزاداری شاخسی، واخسی، از چند روز مانده به ماه محرم، شب‌ها در حسینیه‌ها و مساجد تشکیل شده و با حضور عزاداران، در صف‌هایی طولیل و زنجیروار، راهی کوچه و خیابان شده و مرثیه‌ها و اشعار مذهبی در رثای سالار شهیدان و یارانش سر می‌دهند. اوج این مراسم درظهر عاشورا و پس از اتمام عزاداری ظهر عاشوراست که عزاداران، با ذکر «شاخسی، واخسی»، پس از طی نمودن مسیری طولانی نهایتاً خود را به خیمه‌های به آتش کشیده شده (نماد خیمه‌های امام حسین(ع) و یارانش در کربلا) رسانده و به سوگ واقعه می‌نشینند.

رسم دیگر، «طشت گذاری» یا «طشت گردانی» است که منسوب به اردبیل، به طور خاص و مردم آذربایجان به طور عام است. در این آیین، طشت، نماد مشک سقای کربلا، نماد آب رود فراتی است که به روی حسین(ع) و

به بیش از دو قرن می‌رسد. مجلس روضه‌خوانی بیت آیت‌الله مدنی که بیش از دو قرن نسل به‌نسل بر پا می‌شود. یک قرن از سابقه برپایی مجلس روضه‌خوانی در بیت آیت‌الله یثربی در مسجد حبیب ابن موسی (ع) می‌گذرد و مجلس روضه‌خوانی در مسجد «درب یلان» از طرف مرحوم حاج ارباب حسن تفضلی دو قرن پیش از پدر وی به یادگار مانده که هنوز همه ساله برگزار می‌شود. مراسم «توغ» برداری در کاشان نیز از جمله آداب مورد توجه اهالی این شهرستان است. زمان برداشتن توغ در کاشان معمولاً در شب و روز عاشورا و شانزدهم محرم است، مرسوم است که دسته‌های عزاداری به دنبال آن به بازار رفته و در پای آن عزاداری می‌کنند.

ایلام: چایینه زنان



در ایام محرم بیشتر مردها در سوگواری سالار شهیدان امام حسین (ع) و یارانش، نقش فعال‌تری دارند اما در میان مردم ایلام، زنان در رسم «چایینه» دیگر تنها شاهدان اندوهگین نیستند و مراسم ویژه‌ای دارند. از جمله این چایینه‌ها می‌توان به چایینه حضرت قاسم (ع) در روز هفتم، چایینه حضرت عباس (ع) در روز هشتم، چایینه امام حسین (ع) در روز دهم و چایینه روز اربعین حسینی اشاره داشت. به طور مثال در چایینه قاسم، بر تن دختری جوان و ازدواج نکرده لباس عروسی

همسر شهربانوی ایرانی دانسته و نسبت به وی احترام و ارادت خاصی قائل هستند. مراسم آذین‌بندی و آماده کردن نخل‌ها برای ایام عزاداری ماه محرم با یک فراخوان، بسیج همگانی اهل محل و آبادی صورت می‌گیرد. برخی‌ها در یزد و حوالی آن، درختان خود را وقف می‌کنند تا در زمان کهنسالی آن ساقه‌هایش را صرف مرمت نخل کنند. نخل‌های بزرگ، پس از تزئین، چندین تن وزن پیدا می‌کنند و معمولاً برای بلند کردن و حرکت آن نیروی بسیاری لازم است. مثلاً نخل‌های میدان امیر چخماق، میدان امام تفت، میدان مهریز، هر یک به زور ده‌ها نفر نیاز دارد.

کاشان: چاووش عزا



در آخرین روز ذیحجه با ورود دسته «چاووش عزا» به بازار شهر کاشان مردم و کسبه از فرا رسیدن ماه محرم مطلع می‌شوند. بیشتر اعضا این دسته مداحان اهل بیت (ع) هستند که هر کدام در مسیر راه اشعاری را در رثای امام حسین (ع) و واقعه عاشورا می‌خوانند. با نگاهی به تاریخ عزاداری سنتی در کاشان و شهرهای همجوار آن، همچون نطنز، آران و بیدگل و اردستان به برخی آیین‌های سنتی از جمله نخل گردانی و حمل خیمه‌گاه حسینی و شهدای کربلا بر می‌خوریم که در زمان آل بویه مرسوم بوده و در زمان قاجار نیز با برپا کردن تکیه‌ها آیین‌های تعزیه رونق بیشتری گرفته است. عزاداری‌های سنتی در شهر کاشان سابقه‌ای طولانی دارد. به طوری که سابقه برپایی عزاداری در چند هیات

کاشانی را زمزمه می‌کنند در جلوی دیگر عزاداران به حرکت در می‌آیند؛ در مقابل آنها بیرق سفیدی توسط یکی از خادمین تکیه بازار حمل می‌شود. این بیرق به حضرت عباس (ع) منتسب بوده و رنگ سفید آن از عزیمت آن حضرت برای آوردن آب و نه جنگ‌طلبی حکایت دارد.

زنجان: حسینیه اعظم، روز هشتم محرم

زنجان شهر کوچکی است و جمعیت آن به پانصد هزار نفر هم نمی‌رسد، اما سال‌هاست که در عصر روز هشتم محرم به یاد سقای دشت کربلا چندین هزار عزادار از حسینیه اعظم به سوی امامزاده ابراهیم شهر حرکت می‌کنند که حتما تصاویرش را در تلویزیون دیده‌اید. در



سال‌های اخیر بیش از دویست هزار نفر در این دسته شرکت می‌کنند. علاوه بر اهالی شهر، جمعی از اهالی استان‌های ترک همسایه و حتی کشور آذربایجان خود را به زنجان می‌رسانند تا در این آیین بی‌نظیر شرکت کنند.

کثرت نذورات از سراسر جهان از جمله چندین هزار گوسفند اهدایی و قربانی کردن آنها پیشاپیش دسته، صحنه جالبی خلق می‌کند. این گوسفندهای نذری به حدی است که می‌توان حسینیه اعظم زنجان را دومین قربانگاه مسلمانان جهان پس از منا نامید! در این دسته نه علم‌کشی می‌کنند و نه از زنجیرزنی و طبل دهل رایج در دسته‌های عزاداری خبری است.

می‌پوشانند و پس از آن چایینه خون‌ها، این رسم را به جا می‌آورند.

شاهرود: روز "یا عباس یا عباس"



پنجمین روز از ماه محرم هر سال در شهر شاهرود روز «یا عباس یا عباس» نامیده شده و مراسم طوق‌بندان در این روز بر پا می‌شود. این نشانه از سه قسمت پایه چوبی، بدنه فلزی سینی مانند مشبک به شکل قلب و زبانه فولادی به عرض تقریبی ۱۰ سانتی‌متر و طول یک متر تشکیل می‌شود. در باور اهالی منطقه، این نشانه، نمادی از علم و بیرق علمدار واقعه کربلا حضرت ابوالفضل‌العباس (ع) است.

پس از جامه به تن کردن بدنه طوق با پارچه‌های مشکی، سبز و غیره در این روز توسط سادات و پیرغلامان اباعبدالله الحسین (ع) انجام می‌شود. بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین طوق شهر که طوق «بابا علی» نام دارد. اگر در هنگام حمل طوق به طور ناگهانی تیغه آن بر زمین بیفتد، بلافاصله گوسفندی را در همان محل قربانی می‌کنند. در غیر این صورت معتقدند که پیشامد ناگواری برای شخص حامل طوق اتفاق خواهد افتاد.

هر طوق بنا بر سال‌های گذشته در مقابل خانه افرادی که نذر دارند با حضور عزاداران و با ذکر سلام و صلوات توسط سادات یا پیرغلامان تکایا و مساجد ادا می‌شود؛ پس از جامه شدن همه طوق‌ها، در ساعت چهار بعد از ظهر، عده‌ای از بزرگان تکیه‌ها در حالی که اشعار محتشم



هیزم جمع می‌کنند. تا اگر در روز عاشورا برف و باران بارید و هوا سرد شد عزادارانی که در گل می‌افتند از سرما حفظ شوند.

صبح روز عاشورا قبل از طلوع آفتاب، صدای آشنا و دلگیرانه ساز و دهل، جمعیت عزادار را به سوی میدان شهر و خره (گل) عاشورا فرا می‌خوانند. دسته دسته افراد سینه زن که از سر تا پا در گل غلت خورده‌اند، در میان دسته‌های عزادار سینه زنان به‌سوی مرکز شهر حرکت می‌کنند و این مراسم تا ظهر عاشورا ادامه دارد. از دیگر رسم‌های روز عاشورای لرها مراسم «دختران چهل منبر» است. از اول صبح عاشورا، دخترانی سیاه‌پوش و نقابدار با پای برهنه به‌صورت گروهی، مجالس عزا و حسینیه‌های شهر را می‌گردند و با نیت خواسته‌های مختلف به‌ویژه بخت‌گشایی در هر جلسه و مراسم عزاداری یک شمع روشن می‌کنند تا چهل منبر را سر بزنند و چهل شمع روشن کنند.

دزفول: حمل شیدونه

مردم عزادار دزفول، در روز عاشورا طاقی با چهار گلدسته را به حرکت در می‌آورند که روی آن به سبک نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای، صحنه‌هایی از عاشورا به تصویر درآمده است. این طاق «شیدونه» نام دارد و نذورات مردم در آن پخش می‌شود. شیدونه‌ها به بزرگانی که در روز تاسوعا نقش داشته‌اند، اختصاص دارد.

فقط سیل انسان‌های عزاداری است که نوحه‌های سنتی و قدیمی را زمزمه می‌کنند و بر سر و سینه می‌زنند. مسجد حسینیه اعظم زنجان و گرمابه قدیمی آن در جنوبی‌ترین بخش بافت قدیمی شهر زنجان و در محله‌ای معروف به «سیدلر» واقع شده که به دروازه جنوبی شهر (دروازه قلتوق) مشرف بوده و براساس کتیبه‌ای که بر سردر ورودی گرمابه این مجموعه قرار دارد، تاریخ تجدید بنای آن به عهد ناصرالدین شاه باز می‌گردد.

بندر عباس: حرکت به سوی قدمگاه



مردم عزادار شهر بندرعباس صبح تاسوعا تابوت‌هایی را از حسینیه‌ها بیرون می‌آورند و از شهر خارج می‌کنند تا به طرف قدمگاهی که مردم معتقدند به حضرت علی (ع) منسوب است، ببرند. اهالی بر این باورند که با رقص دجله به طرف این قدمگاه حرکت نمادین فرزند به سوی پدر و دیدار با او انجام می‌شود.

خرم آباد: سوگ سیاوش

لرها توجه خاصی به مراسم سوگواری در ماه محرم دارند و به ویژه در دهه اول این ماه شهرهای خرم آباد مهمانان زیادی را به خود جلب می‌کند. عاشورای حسینی در خرم آباد با آداب و سنن دیرینه خود از جمله زیباترین و پرشورترین آیین‌های اهالی این نقطه از سرزمین پهناور ایران است. گل، نماد عزاداری و ماتم، از داغ سوگ سیاوش برای ایرانیان است که امروزه لرها وارث این رسم در روزهای عزا و ماتم هستند. از چند روز مانده به عاشورا عده‌ای جهت روشن کردن آتش در صبح عاشورا،

پرداخته‌اند، چهار محل است که از شب‌های ابتدایی ماه محرم بیشتر بوشهری‌ها به آنجا می‌روند. در «شام غریبان» بوشهری‌ها در حالی که علم‌ها را به صورت خوابانده حمل می‌کنند با حرکت در معابر عمومی و اجتماع در مساجد، تکایا و حسینیه‌ها با خاموش کردن چراغ‌ها و در فضای تاریک در



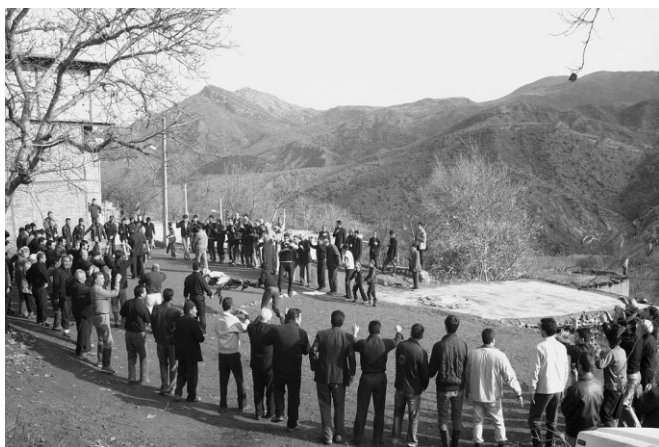
بوشهر: واحد

غم شهدای دشت کربلا و حالات خاندان رسول‌الله(ص) اشک ماتم می‌ریزند.

کسانی که برای دیدن عزاداری به بوشهر می‌روند، باید بدانند که آنجا غذاهایی که به صورت نذری پخته می‌شوند، بیشتر محلی هستند. در صبحانه، نان واش بوشهری با سبزی و گوشت پخته و بین عزاداران پخش می‌شود. نهار و شام هم بیشتر شکر پلو با شکر و زعفران و قیمة بوشهری با گوشت و نخود له شده می‌پزند.

منبع: avajam.ir

محرم در قره داغ



آوای غم انگیز نوحه خوانی و نوازندگی سنج و دمام بوشهری‌ها در ماه محرم و صفر حکایت از دردها و غم‌های فراوان آنها دارد. سینه زنی در بوشهر و سایر شهرهای خطه جنوب با شکوه خاصی برگزار می‌شود. سینه زنی بوشهری به این صورت است که نوحه‌خوان در وسط می‌ایستد و بین ۵ تا ۲۰ حلقه انسانی دور او تشکیل می‌شود. سینه‌زن‌ها به صورت دایره‌ای می‌چرخند و حرکت پای آنان با نوای نوحه‌خوان هماهنگی دارد؛ صحنه‌هایی بسیار تماشایی و شور انگیز که هر بیننده‌ای را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

این نوع سینه‌زنی حالا از بوشهر به بقیه شهرهای جنوب هم راه یافته است. اوج اجرای سینه‌زنی، هنگام اعلام واحد توسط نوحه‌خوان است که در آخرین لحظات سینه‌زنی و دمام که دریای موج سینه زنان در اوج هیجان و شور و خلسه فرو رفته، پس از یک مکث کوتاه با صدای رسا می‌گوید «واحد» و گروه سینه‌زن یک صدا جواب می‌دهند «الله واحد» و نوحه‌خوان نوحه واحد را مطابق و مناسب با روز عزا می‌خواند.

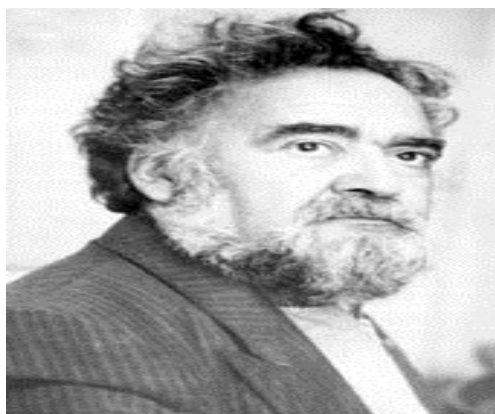
از قدیمی‌ترین محله‌های بوشهر که از قدیم‌الایام مردم به برپایی مراسم سوگواری سید و سالار شهیدان

بلکه ایلر آرخاسیندا
 لایلا چالیر گلین آنا؟
 دؤرد قولاج ایپ
 بیر یویریو بند ائلمیش کهکشانا.
 لایلا چالیر گلین آنا،
 لایلا آخیر، چوجوق باخیر.
 بس نه اوچون مورگولمیر؟
 بایاق آنا سودو امیب،
 ایندی آنا روحو امیر.
 ایلر اؤتدو، یاشا دولدوم.
 آنلادیم کی، منیم دیلیم،
 اورگیمدن چیخماز منیم!
 آنلادیم کی، سینمده کی سؤزلر دئییل.
 بابالارین نفه سیدیر.
 چنلیبلده آت اوینادیب،
 شیمشکلره قوشا گئدن
 ایگیدلرین نره سیدیر.
 ساغدير دیلیم،
 دئمک، ساغدير لیاقتیم، شرافتیم.
 ساغدير دئمک میلیارد یاشلی مملکتیم.
 یوز هدفه توش ائتمیشم
 سابیرین هر سطرینی من
 سالخیم-سالخیم نوش ائتمیشم
 شهیدینی من، عطرینی من.
 کیم قورومور اؤز یوردونو-یوواسینی
 اودماسین یورد هاواسینی!!!
 کیم قورومور اؤز دیلینی
 ایتسین منیم گؤزومدن قوی ایلیم-ایلیم!
 او ساهیلی بو ساهيله بیرلشدیرن،
 پولاد کؤر پوم قیلینجیمدیر، گونشیمدیر
 منیم دیلیم!!!

شاعیرلریمیز محو ائدیلدی. رئرئسسیا میلتمیزه، میلی
 شعوروموزا و میلی حرکتیمیزا بؤیوک بیر ضربه ایدی.
 لاکین بو دا سون اولمادی. سونراکی دؤورلرده - ایی
 دونیا موحاریبه سیندن سونرا دا خالق آراسیندا میلی
 دوشونجه لی ضیالیلار یئتیشمه یه باشلادی. او جومله
 دن میرزه ایبراهیموو (۱۹۱۱-۹۳)، شیخعلی قوربانوو
 (۱۹۲۵-۶۷)، خلیل رضا اولوتورک (۱۹۳۲-۹۴) توفیق
 بایرام (۱۹۳۴-۱۹۹۱)، بختیار واهبزاده (۱۹۲۵-۲۰۰۹)
 کیمی میلی دیرلریمیز اوغروندا موباریزه آپاران یازیچی و
 شاعیرلر نسلی یئتیشدی. گلین محض هر کلمه سی
 میسری قیلینج کیمی کسن، دیلیمیزی سؤزون اسل
 معناسیندا سنون و یئنی نسله سئودیرن سحیرلی
 میصراعلارا صاحب شعیرلری اوخویاق. بونولا دا بیر داها
 آنا دیلیمیزه اولان سئوگیمیزی بیره بئش آرتیراق.
 چونکی آنا دیلیمیز بیزیم بوگونوموز، صاباحیمیز و گله
 جگیمیزدیر. آنا دیلی بیزیم کیملیگیمیزدیر. آنا دیلی
 بیزیم مستقیللیگیمیز، ابدیلیگیمیزدیر. اونو قوروماق و
 نسیلدن-نسیله اؤتورمک هر بیریمیزین بورجودور.

خلیل رضا اولوتورک

آنا دیلیم



لایلا دئدیم یاتاسان،
 قیزیلگوله باتاسان...
 - هاردان گلیر بو سس-سدا؟

بختیار واهبزاده آنا دیلی

دوشمن اوستونه جومان او قیراتین نالیندان
قوپان سسدن یارانندین.
سن خالقیمین آلدیغی ایلک نفسدن یارانندین.
آنا دیلیم، سنده دیر خالقین اقلی، حکمتی،
عرب اوغلو مجنونون دردی سنده دیل آچمیش.
اورکلره یول آچان فوضولی نین صنعتی،
ای دیلیم، قدر تینله دونیالارا یول آچمیش.
سنده منیم خالقیمین قهرمانلیقلا دولو
تاریخی وراقلانیر،
سنده نئچه مین ایللیک منیم مدنیتیم،
شان-شوهر تیم ساخلانیر.
منیم آدیم-سانیمسان،
ناموسوم، ویجدانیمسان!

بو دیل تانیتیمیش بیزه بو دونیادا هر شئی،
بو دیل اجدادیمیزین بیزه قویوب گئتدیگی
ان قییمتلی میراثدیر، اونو گۆزلریمیز تک
قورویوب، نسیلره بیز ده حدیبیه وئرك!
ائی اؤز دوغما دیلینده دانیشماغی آر بیلن
فاسونلو ادا بازلار،
قلبینیزی اوخشامیر قوشمالار، تئلی سازلار.
بونلار قوی منیم اولسون،
آنجاک وطن چؤرگی،
سیزلره قنیم اولسون.



دیل آچاندا ایلک دفعه «انا» سؤیله بیریک بیز،
«انا دیلی» آدلانیر بیزیم ایلک درسلیگیمیز.
ایلک ماهنیمیز لایلانی آنامیز اؤز سودویله
ایچیریر روحوموزا بو دیلده گیله-گیله.

بو دیل بیزیم روحوموز، عشقیمیز، جانیمیزدیر،
بو دیل بیر-بیریمیزله عهدی-پئیمانیمیزدیر.
بو دیل تانیتیمیش بیزه بو دونیادا هر شئی،
بو دیل اجدادیمیزین بیزه میراث وئردیگی
قییمتلی خزینه دیر...اونو گۆزلریمیز تک
قورویوب، نسیلره بیز ده حدیبیه وئرك.

بیزیم اوجا داغلارین سونسوز عظمتیندن،
یاتاغینا سیغمایان چایلارین حیددیتیندن،
بو تورپاقدان، بو یئردن،
ائلین باغربندان قوپان یانیقلى نغمه لردن،
گوللرین رنگلریندن، چیچکلرین یگیندن،
میل دوزونون، موغانین سونسوز گئنیشلیگیندن،
آغساجلی بابالارین اقلیندن، کامالیندن،

توفیق بايرام آنا ديليم



من قديم " قاراباغ شيكسته سي " يم،
اوز ئيبر نفسلى گول دستسييم.
واقيفين، وورغونون نيفرت سسييم -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

ياد ديلدن پاى اوموب كيشى ديلنمز،
بو لكه اوستوندن هئچ واخت سيلينمز.
فوضولى شعيرده كيمدير بيلينمز -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

بئنينه گيرمه دى، آنا اؤيودو،
اصيلسىز ياشاييب او كوت بؤيودو،
گوروم هارام اولسون آنانين سودو -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

ياد الله بير چيچك، گول دريلمه سين،
جانلى مئيت اولسون، او ديريلمه سين.
بو آنا تورپاقدان يئر وئريلمه سين -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

نانكورون قيز يلدان اولسا ديرگى،
دار گونده ميلتين اولماز گرگى.
هارامدير وطنين حلال چورگى -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

بو ديلده بير قيزميش پلنگم، شيرم،
اسلانلار دوشوندن من سود اميرم.
يئددى اوغول دوغسون، آنا دئميرم -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره.

قالخيپ شاهداغينا سؤز ايسته بيرم،
چاتسين هاي-هاراييم دينله ينلره،
من نانكور دئيرم، ناجينس دئيرم -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

بو ديل شيرينليكه شربت كيميدير،
صافليغي قورونان سرحد كيميدير،
آنمير وطن ده قوربت كيميدير -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

ايتسين گوزلريمدين قوى ايليم-ايليم،
غضب عوممانيام، يوخدور ساحيليم.
ايلان زهريندن آجيدير ديليم -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

دؤيوشده بركيگيب ائل پولاد اولور،
زيروه يه اوچماغا ديل قاناد اولور.
تورپاغين سئوينجى، دردى ياد اولور -
اؤز آنا ديليني بيلمه ينلره!

آنا ديل نئدير؟ آنا ديلي

نئدير؟ (توركيه توركجه سينده)

آنا ديل نئدير؟

بوگون سئس ياپيسى، شئكيل و آنلام باكىمىندان
بىر بىر يىندىن آز يا دا چوك فاركليلاشميش بولونان ديل
و يا لهجه لر، كۆك باكىمىندان بىلنمئىن بىر
تاريهتي بىرلئشتىكلئرى اورتاك ديل: آنا توركجه، آنا
موغولجا، آنا آلتايجا، لاتىنجه وب.



كئندىسىندىن باشكا دىللئر و يا لئهچئلر تورئمىش
اولان ديل. (ت دك)
آنا ديلي نئدير؟

اينسانين دوغوب بو يودوغو عايله و سويجا باغلى
بولوندوغو توپلوم چئورئسىندىن اؤغرئنديغى، بىلننچ آلتينا

يوز ديلي اؤيرنسن، آلقىشلايىرام،
هر ديلي اوزويه بىر قاش سايىرام.
گوئلله دن كسرلى سؤز توشلايىرام
اؤز آنا دىلىنى بىلمه يىنلره.

بىرينه اصلينى دانىب دئسه لر،
بو نيفرت اولونجه اونا بس ائدر،
بىر گون اؤز اؤولادى قنىم كسىلر -
اؤز آنا دىلىنى بىلمه يىنلره.

قدرينى بىلمه سه كامانين، نئيين،
سامان چوواليدىر او باش، او بئيين
بو آنا تورپاقدا فرارى دئيين -
اؤز آنا دىلىنى بىلمه يىنلره!

اؤولاد كى، يادلاشدى، درد بؤيوك اولور،
چكديگى خجالت عؤمورلوك اولور.
ويجدان دا، غئيرت ده آرتيق يوك اولور -
اؤز آنا دىلىنى بىلمه يىنلره!

بو گون آزاد دىللى آذربايجانام،
او تاىلى، بو تاىلى واحيد بىر جانام،
باخير اؤگئى كىمى آغبىرچك آنام -
اؤز آنا دىلىنى بىلمه يىنلره!

شاعيرم، آديم دا توفيق بايرامدىر،
بو ديل جنگى سسىم، آنا لايلامدىر.
وطنداش سؤزونو دئمك هارامدىر،
وطنين كارينا گلمه يىنلره.
بو قانون ان آغىر بىر ايتتىهامدىر -
اؤز آنا دىلىنى بىلمه يىنلره!

بوگون سئس ياپىسى، شئكىل ياپىسى و انلام باكىمىندان بىرىرىندىن آز چوك فاركللاشمىش بولونان دىل وئ لئھچئلئرىن، كۆك باكىمىندان بىلىنمئىن بىر تارىختە بىرلئشتىكلئرى اورتاك دىل: آنا توركچە، آنا موغولجا، آنا آلتايجا، رومان دىللئرىنى كائناكلىك ائدئىن لاتىنجى گىبى (كوركماز ۱۹۹۲: ۸).

بئلى دىل اؤبئكلئرى ايچىندى توپلانان و آكرابا اولدوكلارى كابول ائدىلئىن دىللئرىن آسلىنى اولوشتوران كائناك دىل. آلتاى دىلى توركچە، موغولجا وئ مانچو-تونگوزجانين آنا دىلى كابول ائدىلىر. لاتىنجى رومان دىللئرىنى گۆرى بىر آنا دىلدىر (توپالاوغلو ۱۹۸۹: ۲۴).

باشكا دىللئر تورئتمىش اولان دىل. اؤرنئغىنى، لاتىنجى، رومان دىللئر ايچىن آنا دىلدىر. باشتا ياكوتچا، چوواشچا اولماك اوزئرى، تورك دىل وئ لئھچئلئرى دى باشلانگىجى بىلىنمئىن آنا دىلدىن گئلمئكتئدىر (كوچ ۱۹۹۲: ۲۸).

بىر يا دا بىرچوك دىلدىن كائناكلاندىغى دىل. اؤرنئغىن لاتىنجى رومان دىللئرىنى گۆرى آنا دىلدىر (واردار ۱۹۸۸: ۲۰).

باشكا دىللئر وئيا لئھچئلئر تورئتمىش اولان دىل (تدك توركچە سۆزلوك ۲۰۰۵: ۹۳)

تانيملاردان دا آنلاشىلدىغى گىبى توركچهنين ائغىتىمى وئ اؤغرئتىمى، دورومو، گونجئل سورونلارى سۆز كونوسو اولونجا تئرىمىن بئلىرتىلئىن آنلاملارنىدا كوللانيلماسى دوغرو دئغىلدىر. بو تئرىمىن گونوموزدئكى ائغىتىم و اؤغرئتىم اورتاملارنىداكى كوللانيلمىلارى گۆز اؤنونى آلىندىغىندا تئرىم، يوكارىدا وئرىلئىن تانيملاردان سونرا، ۲. دىيئرئك شو بىچىمدى گئنىشلئتىلمىلدىر: آنا، كائناك دىل ايله آينى اولان و حالئىن كوللانيلان دىل.

آنا دىل توركيه توركچە سى نىن اورتاك دىلدىر و تورك واطانداشى اولان ھئر كئسىن دويگو و دوشونجئلئرىنى پايلاشماسىندا تئمئل آراچ اولاراك گۆرئو ياپار. بو دىلدىن كائناغى تورك دىلى، ائغىتىم و

اينئىن و كىشىلئرلە توپلوم آراسىنداكى ايلشكىلئردە ائن گوجلۇ باغى اولوشتوران دىل.

چوجوغون عايلئسىندىن و ايچىندە ياشادىغى توپلولوكتان ائدىندىغى دىل. (ت دك) ماکالە (مقالە)

آنا دىل مى، آنا دىلى مى؟
پروف. دكتور. موکيم ساغیر
اؤزئت

بو ماکالئدە " آنا دىل " و " آنا دىلى " تئرىملئرى نىن كوللانيلمىلارى اوزئرئندە دورولاجاكتير. آرالارنىدا نوانس اولان بو ايکى تئرىمىن توركچە و تورك دىلى اؤغرئتىمىندە ناسىل كوللانيلماسى گئرئكتىغى اوزئرئندى تئکلىفلئر گئتىرىلئىجئكتير.

آناھتار كئلىمە لئر: آنا دىلى، آنا دىل، توركچە اؤغرئتىمى، تورك دىلى

ھئر اورتامدا سىكچا كارشىلاشىلان، آنجاك يئرئندە و دوغرو كوللانيلمىلارنى ايکى تئرىم واردير: آنا دىل و آنا دىلى.

چوغلونلوكلا توركچە نىن ائغىتىمى و اؤغرئتىمىلئى ايلگىلى ماکالە، بىلدىرى، يازى و كىتاپلار سۆز كونوسو اولونجا، يانلىش بىر بىچىمدە بو تئرىملئر بىرىرى نىن يئرئنى كوللانيلدىغى گۆرولمئكتئدىر. ھئر ايکى تئرىمىن دى توركچە نىن ائغىتىمى و اؤغرئتىمى نىن آراجى اولان اورتاك دىل آنلامىندا كوللانيلدىغى حوصوصوندا شوپھە دويولماسا دا، گئلىشى گوزئل كوللانيلمىلار دا ھوش گۆرولئمئز.

آنا دىل وئ آنا دىلى تئرىملئرئندىكى " آنا " اؤگئسى نىن ايشلئوى اؤنئملىدىر.

آنا دىل تئرىمىندى " آنا " ائساس، تئمئل آنلامىندا دىلى نىتئلىئىن بىر گۆرئو ياپماكتا، كىمى تئرىم سۆزلوكلئرى ايلئى توركچە سۆزلوك، تە تئرىمىن آنلامى شؤيله سىرالانماكتادير.

آنا دىل:

آلتينا يغرئىشەن و اونون توپلوملا كىندى آراسىنداكى باغلارنى اولوشتوران دىل (توپال اوغلو ۱۹۸۹: ۲۴).

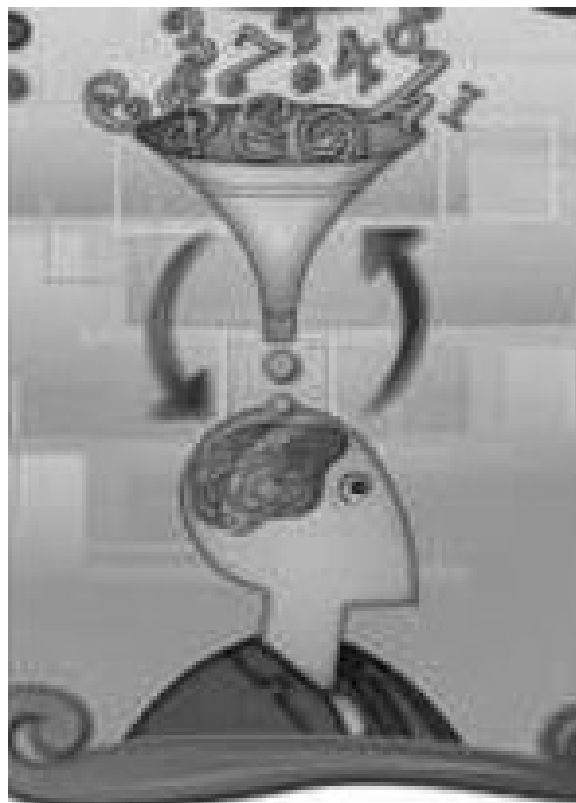
كىشىنىن اۇنجه آنه سىندىن و ياكىن چئورئىسىندىن، سونرا داها گىنىش چئورئىدىن و اولوسال اولاناكلاردان يارارلاناراك اۇغرئىدىغى دىل. ھىر تورك ايچىن توركچە آنادىلىدىر (كوچ ۱۹۹۲: ۲۸).

اينسانىن ايچىندە دوغوپ بويودوغو آيلى يا دا توپلوم چئورئىسىندى ايلك اۇغرئىدىغى دىل. آنا دىلى بىلىنچى دىلى يابانچى اۇگىلئىرى كارشى ساوونور (واردار و دىغىلئىرى ۱۹۸۸: ۲۰).

اينسانىن چوجوككەن آيلىسىندىن و سويجا باغلى اولدوغو توپلولوكتان اۇغرئىدىغى دىل (ت دك توركچە سۇزلوك ۲۰۰۵: ۹۳).

تانيملاردان دا آنلاشىلدىغى گىبى " آنا دىلى " تىرىمىندى " آنا " نىتئلىشەن دىغىل، " دىلى " كئلىمىسى نىن آچىكلايىجىسى، تاملايانىدىر. چوجوغون آنئىسىندىن، باباسىندان اوكل اۇنچىسى دۇنئىدى چئورئىسىندىن اۇغرئىدىغى و كوللاندىغى دىل سۇز كونوسودور. دولايىسىلا " آنا " اۇگىسى نىن يىرىنى " آننى " كئلىمىسى گىتىرىلئىلير. حالبوكى بو كئسىنلىكلى دوغرو دىغىلير. " آنا دىلى " تىرىمىندە " آنا " كئلىمە سى نىن يىرىنى " آنه " كئلىمە سى كونولاماز. چونكو، تارىخىن ھىر دۇنئىمىندە، ھىر اولكئدە آز يا دا چوك آنا دىلى؛ آنا، اورتاك دىل ايلئە عىنى اولمايان عايلە لئىر واردير. اوكل اۇنچىسى دۇنئىمدە، دار بىر چئورئىدى آنئىسى نىن، آيلىسى نىن، ماحاللە سى نىن، كۇيونون دىلى؛ اورتاك، آنا دىل ايلە عىنى اولمايان اولكى و اتانداشلارى نىن اولدوغو بىلىنمىكتىدىر.

دىل بىلىمى توپلومسال يا دا بىرئىستل اۇزئىللىكلئر تاشىماسىنا گۇرئى دىل تورلئىرىنى؛ آنا دىل، اورتاك دىل، ائدئب دىل، اۇزئىل دىلئىر، آرگو، ژارگون، ياپما دىلئىر شىكليندى سىرالاماكىتادير. بورادا دا اۇنئىملى بىر دىل تورو گۇزدىن كىچىمىش وئ بو دىل تورونى يىر



اۇغرئىتمە سۇز كونوسو اولونجا دا اينجئلمە، آراشتىرما آلانى توركچە دىر. ائدىرنە دىكى مامور، آنكارا، دىكى مىلئىت وئكىلى و ھاككارى، دىكى اۇغرئىجى كوراللارى بىلىنن بو اورتاك دىلى كوللانماكتادير. بىرئى كوشاتان، اونا روح و گوچ وئرن دىل، بو دىلير.

توركچە نىن ائغىتىم و اۇغرئىمىللى ايلگىلى ھىر تور كونوشما و ايلگىلى يازىلاردا يانلىش كوللانيم " آنا دىلى " گۇستئرئىنىندە، تىرىمىندە دئە گۇرولمىكتىدىر.

آنا دىلى تىرىمى دە كىمى تىرىم سۇزلوكلئىرىلە توركچە سۇزلوكتە شو شىكىلدە آنلاملاندىرىلمىكتادير.

آنا دىلى:

اينسانىن دوغوپ بويودوغو عايلە و سويجا باغلى بولوندوغو توپلوم چئورئىسىندىن اۇغرئىدىغى، بىلىنچ آلتينا اينئىن و كىشىلئىرلە توپلوم آراسىنداكى ايلشكىلئىردە ائن گوچلو باغى اولوشتوران دىل (كوركماز ۱۹۹۲: ۸).

كىشىنىن اۇنجه آنه سىندىن و عايلە سىندىن، داها سونرا دا سوسىيال چئورئىسىندىن اۇغرئىدىغى، شعور

۱. تورکچە سۆزلۈكلەردى؛ دىل بىلىمى، دىل بىلگىسى تئرىملرى سۆزلۈكلەرىندى " آنە دىلى " تئرىمىنە دە ماددى باشى اولاراك يئر وئرىلمىلى، تانىم دا " آنە نىن دىلى اىلى آنا، اورتاك دىلین آىنى اولدوغو وئيا اولمادىغى دوروملاردا، بىرئىن اوکول اۇنجسى دۇنمدى ائوینده، ماحاللىسىندى، كۇبوندى داها چوک آغیز اۇزئلىكلەرىيلە كونوشولان دىل. " بىچىمىندى ياپىلمالىدیر.



۲. تورکچە سۆزلۈكلەردى؛ دىل بىلىمى، دىل بىلگىسى تئرىملرى سۆزلۈكلەرىندە " آنا دىل " تئرىمى نىن آنلامى، كوللانیم آنلامى اولاراك " آنا، اورتاك دىل ایلە عىنى اولان و حالئن كوللانیلان دىل. " شئکلینده گئنىشلئتىلمىلیدیر.

۳. تورکچە نىن ائغىتىمى و اۇغرئىمى سۆز كونوسو اولونجا يانلیش آنلامالارا، يوروملارا يئر وئرمئمك ایچین " آنا دىلى " تئرىمى كوللانیلمامالى اونون يئرینه " آنا دىل " تئرىمى دە كوللانیم آنلامى ایلە يئر آلمايدیر. كاپناكلار:

بئركه، واردار یۇنئتمىندە، (۱۹۸۸)، آچىكلامالى دىل بىلیم تئرىملرى سۆزلوغو، آب ج تانىتیم باسیم ائوی، ایستانبول.

كوچ، نورئتتین (۱۹۹۲)، آچىكلامالى دىل بىلگىسى تئرىملرى سۆزلوغو، اینکیلاپ كىتاب ائوی، ایستانبول. كورکماز، زئینپ (۱۹۹۲)، گرامر تئرىملرى سۆزلوغو، ت دك یایینلاری ۵۷۵، آنکارا.

توپال اوغلو، آحمئت (۱۹۸۹)، دىل بىلگىسى تئرىملرى سۆزلوغو، اؤتوکن نئشریات، ایستانبول. تورکچە سۆزلۈك (۲۰۰۵)، ت دك، آنکارا، ۲۰۰۵.

وئرىلمئمىشتیر. بو دىل تورو بىرئىستل دىل اۇزئلىكلرى آغیر باسان، آنئسى نىن دىلى فرانسىزجا، اینگیلیزجه. آلمانجا، عارایچا، تورکچە وب. اولمايان، فاکات فرانسىز، اینگیلیز، آلمان، عاراپ، تورک واطانداشى اولان اینسانلارین اوکولو دۇنم اۇنجسىندە كوللاندىكلاری بىر دىل واردیر كى، او دىلین دە آدی آنە دىلى اولمایدیر.

هئر اولوس ایچین آنە دىللىرى آنە سوتو گیبیدیر. بىر یاشا، دۇنمى كادار آنە دىلى چوجوک ایچین گئرئکلى و اۇنمىلیدیر. هئر اولکئدى اوکولو دۇنم ایلە بىرلیکته آنە دىللىرى نىن يئرینی، او اولکه اینسانینی بىرلئشتیرئن، كورویان، بىر هارچ، شئمسییه اولاراك آنا دىل آلیر و بىرئى آرتیک آنا دىل بىلینجییلە حارئکت ائدئر، ائتمىلیدیر. تورکچە نىن ائغىتیم و اۇغرئىمىندئن سۆز ائدئرکن د آرتیک چوجوغون آنە سی نىن، چئورئسى نىن دىلینی چاغرىشتیراجاك اولان آنا (آنە) دىلى نىن يئر یوکتور. اوکولو دۇنمین یگیلئشتیرمئغى چالیشتیغى دىل، آنا دىل، دیر، يانلیش آنلامالارا، چاغرىشىملارا مئیدان وئرئجئك آنا دىلى دئغیلدیر.

سونوچ:

آنا دىلىن اۇنئىمى

سىبىل بوزكورت

"بىر توپلومو يوك ائتمىك ايچىن سىلاخلارا گىرئىك يوك. لىسانىنى اونوتتورماك يىتتىرلىدىر" ، دىيور كونفوجيوز. "آلماندا ۳۰ يىلدىر اۇنئىمى وئردىغىم كاتكىدان دولايى آنادىلىن اۇنئىمىنى ھىپ وورگولامىشىمدىر. آنادىلى، چوجوغون ايلئىسىندىن اۇزئىلىكلى آنئىسىندىن اۇغرئىدىغى دىلدىر. آنادىلىنى اۇغرئىمىك دىمىك، ساغلام بىر كىشىلىغى ساھىپ اولمايى دا بئرابئىندى گىتتىرييور. آنا اوكلونا گىتمىدنىن اۇنجه كىندى آنادىلىنى اۇغرئىن بىر چوجوك دىغىر دىللىرى دە داھا حىزلى كاورييور.

چوك زور. بىر دىلى "دوغرو" و كالىجى بىر شىكىلدە اۇغرئىمىك ايچىن، اوكلودا وئرىلن دىل اۇغرئىمى شارت. ائغىر آنادىل دوغرو بىر شىكىلدە اوكلولاردا اۇغرئىلىرىسى، باشكا دىللىردە داھا كولاي اۇغرئىلىر.

آنادىل نىسىللىرى بىرىرىنە باغلار. دىلىنى اونوتان آسىمىلە اولمايى ماھكومدور. اوزولئىك ايفادى ائدىمىم كى آنادىل دىرئىلىنى گىنئىل اولاراك اۇغرئىجىلئىرىن وئ وئلىلئىرىن ابلگىسى گىدئىرئىك آزالىيور. بىر چوك اوكلودا آنادىل دىرئىلىرى اۇغلئىدنى سونلارى ياپىلييور. اوچونجو نىسلىن انجاك يارىسى آنادىلىنى اۇغرئىمىك ايچىن ھافتادا گىنئىللىكلى ايكى ساعاتلىك توركچە-دىل و كولتور دىرئىلىرىنى كاتىلماكتادىر.

بونا كارشىلىك آنادىل دىرئىلىرىنە كاتىلىم اورانى،

يونانلىلاردا %۶۰، پورتىكىزلىلئىردە %۷۰ دولايىندايدىر.

چونكو دىغىر اولكئىلر

آنادىلىن اۇنئىمىنى
كاورامىشلاردىر. آيرىجا
توركچە دىرسى ايىى اولان
اۇغرئىجىلئىرىن آلمان
اوكلولارىندا داھا باشارىلى
اولدوغو گۆزئىلمىشىتىر.
توركچە، تورك كىملىغى نىن
ائىن بويوك اۇزئىلىكلىرىندىن
بىرىدىر.

شونو دا اونوتماماك گىرئىكىر

كى دىل بىلىمىجىلئىرىن
ياپتىغى اونجا آراشتىرمالار

گۆستىرييور كى، بىر دىلى

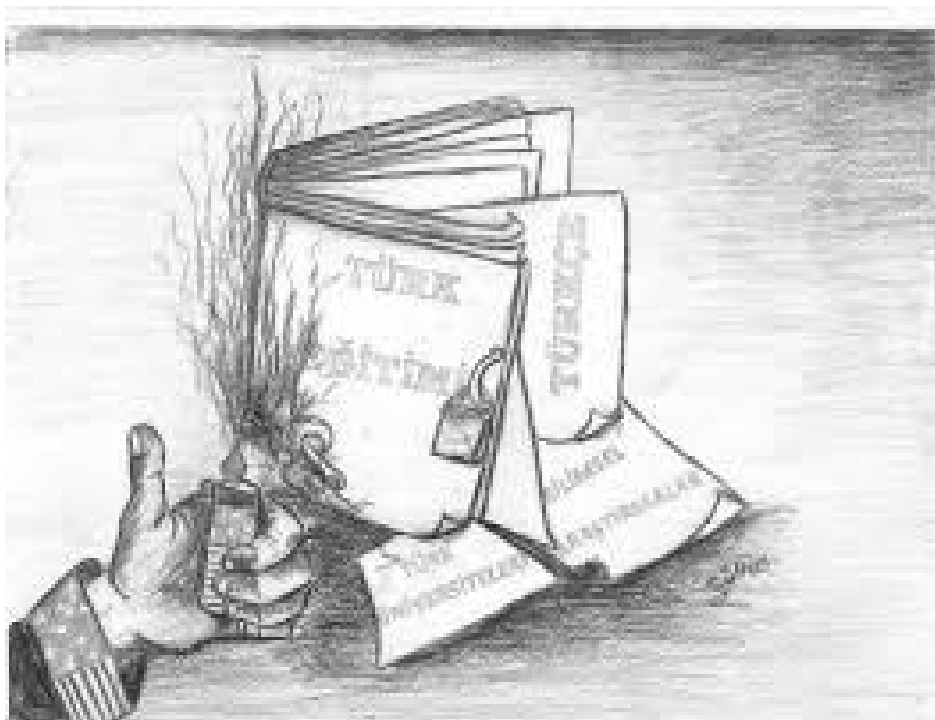
اۇغرئىمىك ايچىن كىندى دىلىنى اۇغرئىمىك شارت.

نتىجە اولاراك ياشانان سورونلارى چۆزمىك ايچىن

اۇغرئىمىلئىرىمىزىن وئلىلئىرىمىزە رھبىرلىك ائتمىسى

چوك اۇنئىلىدىر. وئلىلئىر دە چوجوكلارىنى دوزئىلى

اولاراك توركچە دىرئىلىرىنى گۆندىرئىلىدىرلر.



چونكو حافىظاسىندا و بىلىنچ آلتىندا بولونان بىر دىل وار. يىنى دىللىر او مانتىغىن اوزئىرىنى كورولوييور. بو باغلامدا كىندى آنادىلىنى اۇغرئىمىك بىر كىز داھا اۇنئىم آرز ائدييور. آما سادىجە ائودى اۇغرئىلئىن آنادىل يىتتىرلى دىغىلدىر. ولىلئىرىن بو گۆرئوى يىرىنى گىتتىرمىلئىرى

ایجتیماعی ساحه ده چوخ بۆیوک پروبلملرین یاشاندیغی بیر گئرجکدیر.

ایجتیماعی و سیاسی بۇحرانلارین یاشاندیغی جمعیتلرده ایسه اینسانلارین اؤزونه اولان گوون دوغوسونون آزالدیغی و اؤز مدنیتیندن اؤزگه لشدیگی گؤرولر. بو ایسه کیملیک دیشیمی و بئیین کؤچونه سبب اولار کی بو دا ایجتیماعی و سیاسی حیاتدا تعمیرى مومکون اولمایان فاجیعه لره گتیریب چیخاردار. بونون اوچون ده اؤز اینسان و جمعیتیمیزی تاریخ شوعورو و بیلینجی ایچرسینده یئتیشدیرمه میز گرکدیر.

آ. حمدی تانپینارین دئدیگی کیمی ”سیچراییب اوفوق دیشدیرمک بئله، آنجاق بیر زمینه باساراق مومکوندور. بو زمین کئچمیشیمیزدیر؛ اونونلا قوراجاغیمیز ساغلام علاقه گله جگیمیزی تعیین ائده جک.“

یعنی کئچمیشیمیزی چوخ یاخشی آنلاماق، یوروملاماق، شوعور و بیلینجه صاحب اولماق گله جکده کی تکاملوموزون یؤنونو و سویه سینی تعیین ائدر.

میلت اولراق یاشامانین تأمیناتی، فردلرین منسوبو اولدوغو میلتلره قارشی دویدوقلاری روحی باغلیلیق حیسی و میلت اولما شوعورودور. بو شوعورون بوشالدىلماسی

کورلاشدیریلماسی ایسه میلتلری منفی لیکره سورویر. میلت اولما شوعورونون اؤنملی بیر اؤلچوسو ده اینانج دیر. تورک میلتینده میلت اولما شوعورونو بو قدر یوکسک توتان، اونا روح و معنا وئرن، اونا گوزلشدیرن، حیس

تاریخ شوعورو

رسول کسنجه لی

تاریخ، اینسانلیغین و میلتلرین یادداشیدیر. بو سببله، میلتلرین حیاتیندا تاریخ شوعورو و بیلینجی اؤنملی بیر یئر توتار.

تاریخینی بیلمه یین و شوعورونو داشیمایان میلتلر یادداش و ایدراکلارینی ایتیرمیش چاشمیش کیمسه لره بنزرلر. بئله بیر دورومدا میلتلرین یوکسلمه لری و یا میلت خصوصیتینی موحافیظه ائتمه لری و حتی میلی منلیکلرینی قورومالاری اولدوقجا چتیندیر. اینسانلیغین تکاملونده بو درجه اؤنملی اولان تاریخ، مدنیتین یوکسلمه سی ایله پارالل اولراق ایره لیلیر و میلتلرین



گله جگینی حاضیرلاماقدا اؤنملی بیر رول آلا.

تاریخ شوعوروندان محروم اولان میلتلر، میلی بیرلیک و برابرلیگینی ده قورویا بیلمزلر. میلی بیرلیگینی تأسیس ائده بیلمه مییش میلتلرین یاشاماسی مومکون دئییل. تاریخ شوعورو ضعیف اولان میلتلرده سیاسی و

حياتييميزين تمل ڏيرلری حالينا گتيرمک گرکدير. عئینی زاماندا بو ڏيرلريمیزی بوتون دونيايا تانيديراراق بيزيم مدنيتييميزين داها ياخشی باشا دوشولمه سینی تامين ائتمک اؤنملی هدفلريميزدن بیری اولماليدير. بئلجه بوتون دونيا و اينسانلیق؛ بیزی، مدنيتييميز، تاريخيمیزی و اينانجيمیزی، قالسين ايچريسینده کی ڏيرلريمیزی چوخ ياخيندان تانيدا ایمکانينا صاحب



اولموش اولار.

تاريخ شوعورو ايچريسینده اينسانلارين هم عيبرت گؤتوروله جک حاديه لر هم ده احتيشاملی حاديه لر دقيق بير شکیلده اؤيره ديلمه لی کی ايچتيماعی و سياسی حياتدا نئجه داورانماسی گره کلی ليگینی چوخ ياخشی آنلايب تطبيق ائده بيلسين. ميلی شاعيريميز محمد عاکف ارسويون بو شعری نه قدر آنلاملیدير: بئش مين ايلليک قيصه ياريم حيصه می وئردی تاريخی تکرور دئيه تعريف اندييورلار هئج عيبرت آينسایدی تکرور مو ائدردی

دونياسینی اونا گؤره مئيل ائتديرن شوبهه سيز بو اينانج اولچوسودور. بو اونودولماماليدير کی تاريخ ايچريسینده باشاریلی اولان هر حؤکمدارين آرخاسیندا اونو دستکله ين و اونو يئتيشديرن، اونو يؤنلنديرن چوخ اؤنملی معنويات ارنلری وار. بونون اوچوندور کی تاريخ شوعورو و بيلينجی يئرلشديريلرکن بو اؤنملی سيمالارين خصوصيتلری و کيمليکلری اينسانلاريميزا چوخ گؤزل بير شکیلده ايضاح ائديلمه لی و اؤيره ديلمه ليدير. ايستانبولون فتحی ايشلرکن آق شمس الدين (آق شئخ) حضرتلری نين رولو، ايلديريم بايزيد دؤورو ايضاح ائديلرکن شئخ حمیدی ولی (سومونجو بابا) ين رولو ۲۰ مراد دؤورو ايضاح ائديلرکن حاجی بايرامی ولی حضرتلری نين ايزلری ياخشی بير شکیلده ايشلنمه لی بئيينلره يئرلشديريلمه ليدير.

تاريخ شوعورو؛ منسوبیت دويغوسو، کيمليک دويغوسودور. بو شوعورو بير باشقا ايفاده ايله ميلتيرين يادداشيندا جانلی ساخلاماق، ميلی مدنيتله بسله مک گرکدير. ميلی مدنيتين ايچينده ديل، دين، ادبيات، تاريخ، معنوی ڏيرلر، اينانج دونياسی، عادت عنعنه لر يئر آير. بيزيم مدنيتييميزده وطن، ميلت سئوگيسی کیمی ڏيرلر

اينانج دونياسی ايچريسینده يئر آير. بو سببله دير کی اينسانليغيميزا چوخ ياخشی شکیلده تاريخ شوعورونو قازانديرماق گره کلیدير. بئله جه اؤزونه گوؤن دويغوسو قازانان اينسانيميز ايچتيماعی حیات ايچريسینده اؤنملی باشاريلارا ايمضا آتارکن وطن و ميلته خيدمت ائتمه نين شوعورونو دا قازانميش اولار.

ميلی شوعورو اويانيق ساخلاماق، اونو يوکسليتمک، جمعيتييميزين موشرک سوروملولوغو ايچريسینده دير. ائله کی، ديليميز، دينيميز، تاريخيميز و مدنيتييميزين بوتون کؤکلری ايله باريشيق اولماق و اونلاری تانيماق،

ترکان قیچاق در آسیا و آذربایجان

دکتر توحید ملک زاده



دید پسندید و خطاب به او گفت : شما در اینجا بیگ باشید و پس از این اسم شما قیچاق باشد . در روایات اسلامی این داستان ، وجه تسمیه قیچاق به شکل دیگری ظاهر شده است و در آن قیچاق به معنای درخت شکم پاره می باشد .

نام قیچاق علاوه بر بعضی سفرنامه های اسلامی در کتاب نفیس دیوان لغات الترك محمود کاغری نیز آمده است . وی سرزمین ماوراء قفقاز را سرزمین قیچاق می نامد که رود ایتیل در آن جاری است و در جای دیگر سوگند یاد کردن قیچاق ها را به شمشیر قید می کند . این رسم در میان ترکان هون نیز رایج بود . در کتاب ده ده قورقود نیز به این رسم برمی خوریم . در کتاب دیار بکر ، قیچاق جد شانزدهم اوزون حسن سلطان آق قویونلوها می باشد که قلعه النجیق را از دست گرجیان گرفته و دویست هزار افرج (روس) را کشت . به نوشته ابوبکر طهرانی صاحب کتاب دیاربکریه وی در زمان هادی و هارون عباسی می زیست . قیچاق ها در منابع رومی تحت عنوان کومان آمده است که معنی لغوی آن زرد روی می باشد ، چرا که ترکان قیچاق غالباً بور بودند . قیچاق ها قبل از آمدن به غرب در مناطق توبون - ایستم آسیای مرکزی می زیستند . از این ناحیه تا طرف آلتای قیمیق ها (کیمیک ها) می زیستند که می توان قیچاق ها را در اصل شعبه قیمیق ها دانست .

قیچاق ها در امپراتوری سرتاسری ترکان هون ، ترکان غربی و خزران شرکت فعال داشتند . در سده یازدهم میلادی صاحب سرزمین های ما بین دریاچه بالخاش تا ایتیل (وُلگا) بودند و به تدریج دشتهای شمالی قفقاز تحت عنوان دشت قیچاق ، اقوام روس ، بلغار ، آلان ، برطاس ، گرجی را تحت حاکمیت خویش داشتند . به تدریج سرزمین قیچاق از طرف غرب توسعه یافته در سال ۱۰۹۱ م . مجارستان امروزی و یک سال بعد لهستان امروزی ضمیمه خاک قیچاق ها شد .

بر طبق افسانه های قدیمی ترکان و با استناد به نسخه های قبل و بعد اسلام اوغوزنامه (مجموعه داستانهای حماسی ترکان) می توان گفت : ترکان قیچاق جزء قدیمی ترین قبایل ترک است که نامشان در اسطوره اوغوز خاقان مندرج است . در همین کتاب وجه تسمیه « قیچاق » نیز آورده شده است ؛ در شکل قبل از اسلام داستان اوغوز خاقان داریم : . . . اوغوز خاقان صاحب مال فراوانی شده و قصد می کند از رودخانه ایتیل (وُلگا ی امروزی) بگذرد . برای این منظور مرد عاقلی پیشنهاد می کند مقادیر زیادی درخت حاضر کرده و آنها را به هم بسته و قایق مانندی درست کنند ، بدین ترتیب آنها توانستند از رودخانه بگذرند . اوغوز خاقان چون این را

نظامی مشغول نبوده به امور فرهنگی نیز توجهی شایسته داشتند در این دوران کتب مختلف ادبی تاریخی و زبانشناسی ترکی نوشته شده مانند کودنکس کومانیکوس (کتاب لغت ترکی ، لاتینی ، فارسی) ترجمان ترکی و عربی (مولف نامعلوم) کتاب الاندراک اللسان الاطراف) ابو حیان محمد قارناتی) ، همچنین در این دوران کتاب گلستان سعدی توسط سیفی سارایی به ترکی ترجمه شد . قبچاق ها به تدریج عظمت و شوکت خود را از دست داده و در میان دیگر قبایل ترک زبان مستحیل گشتند .

امروزه اقوام تاتار ، نوقای ، قره چای ، بالکار ، باشقیر ، کُمیک و سایر اقوام قفقاز اولاد بلافصل قبچاق ها هستند . تاریخ استقرار قبچاق ها در آذربایجان دقیقاً معلوم نیست چنین به نظر می رسد که قبچاق های متحد اوغوزان در واپسین نقل و مکان های ترکان وارد آذربایجان شده به تدریج با ترکان قبلی آذربایجان پیوند خورده و در بنا نهادن ترک آذربایجانی شرکت کرده اند . امروزه یافتن نشانه هایی از ترکان قبچاق در زبان ، نژاد ، فولکلور و سایر ساختارهای فرهنگی مردم آذربایجان کار مشکلی نیست . لهجه تبریزی و کلاً شرق دریاچه ارومیه (مناطق بناب ، مراغه ، عجب شیر ، ملکان تا تبریز) تحت تأثیر عمیق این لهجه بوده است . وجود اسامی خاص جغرافیایی نیز کمک فراوانی به این موضوع می کند . امروزه روستا هایی در آذربایجان در شهرهای بناب ، جزیره اسلامی دریاچه ارومیه و روستایی در قره چمن ، روستایی در نزدیکی شهریار تهران به نام قبچاق نامیده می شوند .

قبچاق ها در تاریخ مردم تبریز نیز نقش داشتند ، گویا شمس تبریزی نیز از قبچاق ها بوده در تبریز زاده شد ، بدین سبب لقب تبریزی گرفت و سپس در نزد ابوبکر تبریزی عرفان آموخت و مقام شامخ در ادبیات و عرفان اسلام بدست آورد . ۳ شهریور ۱۳۹۸

دو سال بعد آنها قسمتی از متصرفات امپراتوری روم را بدست آورده و بعضی از آنها (قبچاق های غرب) به عنوان متحد رومیها در بعضی از جنگ ها از جمله جنگ مشهور آلپ ارسلان با امپراطور روم عمل کردند ، اما درست چند روز قبل از جنگ با خارج شدن قبچاق ها از این اتحادیه و پیوستن آنها به نیروهای مسلمان ، جنگ به نفع سلطان سلجوقی تمام شد .

تنش های متوالی قبچاق ها و روس ها منجر به خلق داستانهای ملی روس ها یعنی داستان ایگور شد که این داستان برای اولین بار در سال ۱۸۰۰ م . چاپ شد . قبچاق ها از سال ۱۱۲۳ م . متوجه آذربایجان شده به تفلیس آمده و در آنجا ساکن شدند . آنها همچنین شیروانشاهیان را در شیروان و مناطق اطراف مجبور به پرداخت خراج کرده و در جنوب آذربایجان نیز با با حکومت اتابکان آذربایجان درگیر شدند . به تدریج عمر این امپراتوری عظیم به سر آمده ، قبچاق های شرقی به خوارزم شاهیان پیوسته و در درگیری با مغولان نابود شدند . قبچاق ها شمال نیز تسلیم موغلان شده و حکومت آلتین اردو را بنا نهادند [۱۲۵۶ م .] بقیه به سرزمین هنگری کوچیده از شاه بلای چهارم تقاضای پناهندگی کرده به تدریج اسلاویزه شده به مسیحیت گرویدند و امروزه بخش مهمی از جمعیت اروپای شرق را تشکیل می دهند . قبچاق های جنوب نیز در آذربایجان و ماوراء قفقاز ماندگار شده و تحت عناوین دیگر در تاریخ آذربایجان ظاهر شدند .

عده ای از قبچاق ها نیز به مصر و شام منتقل شده بعد ها نسل های بعدی آنها در سال ۱۲۵۰ م . حکومت مملوکان را در شام و مصر بنا نهادند .

اینان در زمان سلطان قوتوز و سلطان بای بارس به حد شوکت و عمت خود رسیده و به تدریج امور خلافت اسلام را در دست گرفته با صلیبی ها به نبرد پرداختند خاطرات صلیبی ها از نیروهای اسلام در اصل از آن و همین ترکان می باشد . مملوکان مصر تنها به امور

آذربایجانین ایلك بۇيوك فولكلور چوسو-بابا كوهى باكووى

دكتراى شاميل

alishamil@yahoo.com

گئندلردن قات-قات چوخدور. هانسی کی، اورتا یوز ایللرده، اینسانلار کاروانلارلا گئدیپ-گلنده، شیرازلا آذربایجانین علاقہسی داها سیخ اولوب.

آذربایجان رئیسپولیکاسیندان شیرازا تکم سئیره ک گئندلردن بیرى ده بیز ایدیک. آذربایجان دان شیرازا گئده سن، اورادا بابا کوهینین باکوینین مزارینی زیارت ائتمه یه سن؟ قاینالاردا آدی "علی ابن عبدالله باکویه" اولدوغو گؤسترلییر. "بابا" منسوب اولدوغو طریقتده توتدوغو مقام، "کوهی" ایسه یاشادیغی یئر، ماغاریا ایشاره دیر. شیرازا گلنده شهرین اصفهان طرفدن گیره جه یینده کی دار دره نین، "الله اکبر" بوغازینین یاماجینداکی "کارس" ماغارالارین بیرینده یاشادیغینا گؤره خالق اونا "کوهی" لقبینی وئریب. بئله جه اونون اصیل آدی و آتا آدی چوخلارینین یادیندان چیخاراق "بابا کوهی" کیمی خاطیره لرده قالیب .



قربیه مه گلن او اولدو کی، شیرازدا گؤرشدویون قاشقای ضیالیلارینین چوخو دا "بابا کوهی" نین شیرازلی بیر فارس کیمی تانییر. اونون قافقاز داغلارینین گونئیینده، ایندیکی آذربایجان رئیسپولیکاسینین اراضیسینده مؤوجود اولموش شیروانشاهلار (۱۵۳۸-۸۶۱) دؤولتیندن گلدیینی بیلیمیرلر.

مین ایله یاخیندیر زوؤارلارین زیارت ائتدیگی بیر مزارین باشیندا قاشقای دوستلاریمیز "امین قهرمانی" و "جعفر آوازی" ایله بیرلیکده دوراراق فاتحه اوخویوروق. شیرواندا دوغولدوغونا، اونا گؤره ده "باکووی" لقبی گؤتوردویونه هئچ بیر آراشدیریجی اعتراض ائتمیر. اما اونون هانسی طریقتده منسوبلوغو حاقیندا فیکیر بیرلیگی یوخدور. سون ۲۰۰ ایله آراشدیریجیلارین کیمی سی اونو "صوفی"، کیمیسی "قلندری"، کیمیسی "باطینی" آدلاندیریر.

شیروانشاه "منوچهر" نین مشهور وزیرى "پیر حسین شیروانی" نین (اونون "ناوهی" کندی یاخینلیغینداکی،

شیروان توپونیمینه چوخ یئرده راست گلینسه ده ، اونلاردان اوچو داها مشهوردور. اونلاردان بیرى قافقاز داغلارینین گونئیینده میلادی ۱۵۳۸-۸۶۱-جی ایللرده مؤوجود اولموش شیروانشاهلار دؤولتی دیر، بیرى بو گونکو ایران ایسلام رئیسپولیکاسینین قوزئیینده، خزره یاخین بیر یئرده کی شیروان قصبه سیدیر، بیرى ده بو گونکو تورکیه نین "سیرت" ویلایتینده کی شیروان دیر. " شیروانی" لقبینی گؤتوره ن عالیم، سرکرده، شاعر و سیاحلارین اکثریتی ، شیروانشاهلار دؤولتینین اراضیسینده یاشایانلاردیر.

شیرازداکی "بابا کوهی" آدی ایله تانینان عاریفین بیر لقبی ده، "شیروانی" دیر. تکنیکی ترقی نین سورعتلی اینکیشافینا باخمایاراق، کئچمیشله موقایسه ده بو گون شیروانلا شیرازین علاقہسی چوخ ضعیف دیر. آذربایجاندان آروپا اؤلکه لرینه، اوزاق آمئریکایا، یاپونیا(ژاپن) و چینه گئندلرین سایى شیرازا

مباحیته لره گیریشیر. سونلار بو علمی مباحیته لرین مؤوضوعسون اثرلرینده وئریر.

خوراسانین "من" شهرینده یاشایان، صوفی شئیخی ابو سعید ابن ابوالخئیری ایله گؤروشدیو حاققیندا دا منبعلر بیلگی وئریر. بو همین ابو سید ابن ابوالخئیری دیر کی، قدیم و اورتا یوزایللرده ساغلیغیندا آدی، آروپا قاینالاریندا چکیلن یثگانه عالیمیمیزدیر. اونو عیسی نین و مریمین ایکونالارینی کیلسه دیواریندان ائندیریب اوزو قیبله یه ناماز قیلدیردیغی حاققیندا افسانه لر دولاشماقدادیر. بو گونکو تترمینلره دئسک ابو سعید ابن ابوالخئیری شامان چیلیقلا ایسلامی چولغالاشدیران، ایلولوزیانی، تئلاپاتیانی، اوکولیزی باشاران بیر اینسان اولوب.

بئله بیر عالیملره گؤروشن، اونلارلا صحبتلر ائدن و اؤیره نن علی ابن عبدالله باکووی، ابو عبد الرحمان سوللامی اؤلدوکن سونرا اونون خاناقاهینا رهبرلیک ائتمه لی اولور. لاکین اورادا اوزون مدت قالمیر، یئنن دن شیرازا دؤنور، بورادا شهر کنارینداکی جعفرآباد کندی یاخینلیغیندا اولان کارس ماغارالاریندان بیرینده یاشاییر. گونوموزه دک گلیب چاتمیش عرب دیلینده یازدیغی «اخبار العارفين»، «اخبار الغالین»، «بدايت حال الحلاج» کیتابلاری دنیادا مشهوردور.

سون ایللرده اونون آدینا فارسجا یازلمیش «دیوانی» «دا چاپ اولونوب. لاکین بعضی آراشدیریجیلار «دیوان» آ داخیل ائدیکن شئعیرلرینی تحلیل ائده ره ک اونلارین بابا کوهی زامانیندان سونرا یارادیلدیغینی سؤیله ییرلر.

میلادی ۱۰۵۱-جی ایله دنیاسینی دیشهن بابا کوهینی یاشادیغی ماغارانین یانیندا دفن ائدیبلر. خلیفه قائمین (۱۰۷۵-۱۰۳۱) زامانیندا دئمک اولار کی، حاکمیتین شریک سیز صاحبی دیلملی (دیلمستان) بووئی لیلر سولاله سی (آل بویه) اولوب. بو سولاله نین اؤنده گئندلرینین ده، بابا کوهی یه سئوگیسی بؤیوک اولدوغونا گؤره، قبری اوزرینده توربه تیکدیریبیلر. سونراکی یوز ایل لیکلرده باخیمسیزلیقدان توربه داغیلیب.

منشأجه آذربایجانلی اولان مشهور بؤیوک سیاح،

"پیرساعات" (= پیرساعت) چای ساحلینده کی توربه سی ده زیارتگاه دیر.) دوغماجا قارداشی اولان "بابا کوهی باکووی" ۹۳۳-۹۳۴-جو ایله دوغولوب. بعضی آراشدیریجیلار دنیز سوییه سیندن ۳۶۳۲ یوکسکلیگی اولان، هر یای زیروه سینه مینلره اینسانین زیارته گئتدیگی "باباداغ" آدینین "بابا کوهی" دن آلیندیغینی یازیر. بیزجه بو ایناندیریجی دئییل. قافقاز داغ سیلسیله سینین گونئی- دوغوسونداکی "باباداغ" دان باشقا، تورک خالقارینین یاشادیقلاری اؤزبکیستان رئیسولیکاسینین "سورخان دره" ویلایتینده، "سورخاندربا" ایله "کافیرنیقان" چایلاری آراسیندا "باباتاو داغلاری"، ائله جه ده کیریمین "جان کؤی" رایونوندا "باباتاو داغی" وار.

درین علمی بیلگی اولان "علی ابن عبدالله باکووی" گنج یاشلاریندان اؤیره نمک، دونیانی گزمک، تانیماق هوه سی ایله دوغو اؤلکه لرینه سیاحتیه چیخاریر و ایسته دیگینه ده نائل اولور.

شیرازدا ابو عبدالله خلیفه موریدلیک ائده ن و اوندان درس آلان "بابا کوهی" مورشیدی (= مرشد) دنیاسینی ۹۸۱-۹۸۲-جی ایله دیشدیکن سونرا یئنن دن سیاحتیه چیخیر و بغدادا، نیشاپورا گئدیر. نیشاپور او زامان صوفی عالیملری ایله مشهور ایدی. همین عالیملری چوخ واخت "خراسانین یئددی اولدوزو"، "خوراسان یئددی پیری" آدلاندیریرلار. "یئددی پیر - اولدوز" دئدیکه، ایسلام دینی نین سولطانی - حضرت ابراهیم آدهم، ایسلام دینی نین هم ده عاریفلرین سولطانی «کیتاب-اولا کتاب»- «ین مؤلیفی بایزید بسطامی، کرامت و حالت صاحبی "ابوالفاضل ساراخس" (ساراخس بابا)، کرامتلی پیر حضرت ابو سید ابوالخئیری، قرآن شریفه بؤیوک تفسیر یازان، کرامتلی پیر، حضرت خواجه عبدالله انصاری، کرامتلی پیر، حضرت ابوالحسن خره قانی، مشهور علما، کرامتلی پیر، حضرت فخرالدین عطار نیشاپوری نظرده توتولور.

علی ابن عبدالله باکووی بئله بیر موحیطده یاشادیغی دؤورده مشهور عالیملردن ابو عبدالرحمان سوللامی و عبدالقاسم قریشی ایله دوستلوق ائدیر، ابو عباس نهاوندی ایله علمی

توربه‌سینین اطرافى بئش ایل اول، یئنی‌دن آبادلاشدیرلمیش، اطرافیندا پارک سالینمیش، اثرلریندن پارچالار داشلارا یازلمیش‌دیر. بورادان باخاندان قرآن داروازاسی و کؤهنه شیراز آیاق آلتیندایمیش کیمی گؤرونور.

منیم اوچون بابا کوهی باکووی آذربایجانین دونیادا تانینان ایلک بؤیوک فولکلورچوسودور. شرقین مشهور عالیملریندن خواجه عبدالله انصارینین یازدیغینا گؤره بابا کوهی باکووی ۳۰ مین حکایه و ۳ مین حدیث توپلاییمیش.

۱۰ یوز ایله شیرازدان اصفهانا گندن یولون اوزرینده عضدالدوله دیلمی بیر داروازا تیکدیریب. یاغیش-قار، زلزله بو داروازانى یارارسیز حالا سالسا دا، کریم خان زند اورانى یئنی‌لشدیریب. داروازانین اوستونده کیچیک اوتاقلار تیکدیریب. ایکی قرآن قویوب کی، داروازدان کئچن لر هم ده قورآنی کریمین آلتیندان کئچمیش اولسون. هر آیین اولینده شهر جماعتی قورآنی کریمین آلتیندان کئچیب چؤله چیخار و گئری دؤنرمیشلر. داروازانین اوستونده کی اوتاقلارا قویولموش نفیس قرآن کریملر ایندی پارسیده موزه ده‌دیر. شیرازدا ۶ داروازا وارمیش. ایندی قورآن داروازاسیندان باشقا هئچ بیرى قالمایب .



جوغرافیایچی، تاریخچی، ائتنوگراف، فیلسوف، شاعر حاجی زین العابدین شیروانى (۱۸۳۸-۱۷۸۰) شیرازدا اولارکن هم یئرلیسی بابا کوهینین قبرینین داغیلدیغینی گؤروب. بؤیوک عالیم و عاریفین قبرینین بئله وضعیتده اولماسی اونو چوخ اوزموش‌دور. اودور کی، سفرینه بیر مدت آرا وئریب قمری

تقویم ایله ۱۲۳۵- جی ایله (میلادی ۱۸۲- جی ایل) قبری تعمیر ائتدیرمیشدیر.

اوندان ۲۲ ایل سونرا ایسه، فارس ویلایتینین حاکمی طهماسب میرزه قبری اوزرینده بیر توربه تیکدیرمیش‌دیر.

شیرازدان اصفهانا

گندن یولون سولوندا یاماجدا یئرلشن بابا کوهی باکوونین



دشمنی با زبان شیرین ترکی چرا؟

اصغر زارع کهنمویی



به مراتب گویشوران کمتری نسبت به ترکی دارد؛ اما اکنون بخت بلندتری یافته و زودتر از ترکی، به آکادمی رفته و در دانشگاه کردستان صاحب کد رشته شده است. علنی شدن این اتفاق مبارک، با سفر رییس‌جمهور روحانی به استان کردستان مصادف شد. روحانی در این سفر، خبر دیگری نیز، بر این رخداد مهم افزود و شادی کردها را دوچندان کرد: «به‌زودی بخش کردی خبرگزاری ایرنا راه‌اندازی می‌شود.» خبر دوم به این معنی است که مشکل اشتغال بخشی از فارغ‌التحصیلان سالانه رشته زبان کردی حل شده و دانشجویان این رشته می‌توانند در کنار دغدغه‌های قومی خود، با امید به اشتغال، همت مضاعفی برای آموزش آکادمیک زبان مادری خود به‌خرج دهند. تدریس زبان کردی در مدارس در آینده می‌تواند، این شوق تحصیل جوانان کرد در رشته زبان کردی را چندین برابر کند چون مساله اشتغال آنان را به کلی حل می‌کند.

چرا کردها توانستند ولی ترک‌ها نتوانستند؟

این خبر همان قدر که برای کردها، شیرین و خوشحال‌کننده بود، برای دیگر گروه‌های قومی به‌خصوص برای ترک‌ها، غمی آرزومندانه داشت. ترک‌ها از خود پرسیدند؛ «پس ما چه؟» این سوال به‌جا و مهمی است. آن‌ها بسیار دوست داشتند در دفترچه راهنمای کنکور سال جدید، در کنار رشته زبان کردی، رشته زبان ترکی را نیز رویت کنند. زبان کردی در حالی در آکادمی ایرانی بر ترکی پیشی می‌گیرد که در یک صد سال گذشته، این ترک‌ها بودند که طلایه‌دار مطالبات زبانی در خاورمیانه شدند. تبلیغ و ترویج حق زبان مادری و شناساندن روز جهانی زبان مادری، بیش از گروهی، مدیون تلاش‌های نخبگان آذربایجانی است. بیش از یک سده مطالبه تمام‌قد زبان مادری، می‌توانست تابستان امسال پاسخ شیرینی بگیرد اما نشد و رویای صدساله ترک‌ها همچنان در سرزمین فسانه باقی ماند. تحلیل چرایی این تصمیم دوگانه، مجالی در حد یک کنفرانس می‌طلبد اما شایسته است به‌صورت کوتاه البته در حد حدس و گمان، پاسخ‌هایی به این

تصمیم دوگانه دانشگاه دولتی:

تأسیس رشته زبان کردی و عدم تأسیس رشته زبان ترکی

دورنانیوز- سرویس سیاسی و اجتماعی: امید است نمایندگان سیاسی و فرهنگی آذربایجان، همت لازم به‌خرج بدهند و با نیم‌نگاهی به تلاش هم‌تایان خود در کردستان، مطالبه فریه‌شده حق زبان مادری ترک‌ها را مصرانه پیگیری کنند. در سوی دیگر نیز، کارگزاران فرهنگی و مسوولانی که با درایت و تدبیر ارزنده، تأسیس رشته زبان کردی را در دانشگاه کردستان تصویب کردند، حکم تأسیس رشته زبان ترکی را نیز در دانشگاه‌های زنجان، اردبیل، تبریز، ارومیه و همدان صادر کنند و با این تصمیم عزیز تاریخی، مردمی را شاد کنند و یکی از مهمترین و موثرترین خدمات خود را به اسلام، ایران، انقلاب و نظام ارائه کنند.

اصغر زارع کهنمویی: سرانجام یکی از عزیزترین رخدادهای فرهنگی و حقوقی کشور، هفته‌های گذشته رخ‌نمایی کرد و پس از فارسی و ارمنی، «زبان مادری یکی دیگر از قومیت‌های ایرانی» به آکادمی راه یافت. کردی اگرچه

سوال مهم اذهان ترک‌های کشور داده شود. واقعا چرا کردها توانستند ولی ترک‌ها نتوانستند؟

الف) ناتوانی و بی‌اعتنایی نمایندگان سیاسی و فرهنگی ترک‌ها

گمانه نخست، ضعف نمایندگان سیاسی و فرهنگی ترک‌ها در نهادهای ذی‌نفوذ از جمله نمایندگان مجلس، استانداران، فرمانداران، مدیرکل‌های فرهنگی و آموزشی، روسای دانشگاه‌ها و... است. به‌گمان برخی، اینان که جمعیت قابل‌ملاحظه‌ای نسبت به نمایندگان سیاسی و فرهنگی کردها دارند، از ضعف بنیادی در انتقال مطالبات مردم منطقه خود به حاکمیت را دارند. در وضعیت کنونی از نمایندگان سیاسی و فرهنگی ترک‌ها باید یک سوال بنیادی پرسید؛ آیا شما اساسا خود را مسوول عدم تحقق حقوق زبانی ترک‌ها می‌دانید؟ آیا از خود پرسیده‌اید چرا هم‌تایان کرد شما توانستند مطالبه زبانی کردها را به عرصه عمل بیاورند و شما نتوانستید؟ آیا اساسا در این حوزه، تلاشی کرده‌اید؟ باید کارنامه تک‌تک نمایندگان فرهنگی و سیاسی ترک‌ها را بررسی کرد و دید آیا آنان اساسا در این حوزه، دغدغه‌ای داشته‌اند تا کنشی نشان بدهند؟ باید پرسید چطور می‌شود حسن روحانی‌کاندیدا به عنوان یکی از معتبرترین چهره‌های سیاسی نظام، صدای مطالبات زبانی مردم آذربایجان را می‌شنود و شمای نماینده و استاندار و فرماندار و مدیرکل و رییس دانشگاه و استاد برجسته و... نمی‌شنوید؟ که اگر می‌شنیدید کنشی از نوع کنش‌های نمایندگان سیاسی و فرهنگی کردستان انجام می‌دادید. سوال مهم‌تر اینجا است اکنون که ضعف، بی‌مسوولیتی و ناتوانی شما عیان گشته و دل هم‌زبانان خود را به درد آورده‌اید، آیا هیچ به دادگاه وجدان خود رفته‌اید و از خود پرسیده‌اید چرا نمایندگان کرد در متن سیاسی و فرهنگی همین نظام سیاسی توانستند و شما نتوانستید؟ لازم نیست به خودتان زحمت بدهید من پاسخ شما را می‌دهم: شما اساسا چنین مطالبه‌ای را هرگز به رسمیت نشناخته‌اید و برای آن اندیشه نکرده‌اید. این در حالی است که هم‌تایان شما در مقابل چشم‌های شما این

مطالبات را پیگیری کردند. مجالی فراخ می‌طلبد تا بگوییم، چگونه عدم پیگیری این مطالبات توسط شما و به تالی آن عدم تحقق آن‌ها متأسفانه به‌اشتباه، به‌نام نظام اعتقادی جمهوری اسلامی و نه به‌نام شما نوشته می‌شود و شما چگونه با این بی‌اعتنایی به مطالبات منطقه‌ای خود، باعث ضربه‌های جبران‌ناپذیر به نظام سیاسی می‌شوید که ظاهرا خود را مسوول حفظ و بالندگی آن می‌دانید؟ قطعا شما برای این رفتار غیرمسوولانه در قبال مردم و نظام، در آینده بخصوص در انتخابات مختلف، مورد سوال اساسی قرار خواهید گرفت.

ب) پایانی بر خوانش‌های امنیتی درباره مقوله زبان مادری

تأسیس رشته زبان کردی در دانشگاه کردستان و راه‌اندازی سرویس کردی خبرگزاری رسمی و دولتی ایرنا، این گفته پیشین بنده و بسیاری از کارشناسان برجسته مسائل قومی را اثبات می‌کند که توسعه زبان‌های قومی هرگز به ضرر امنیت ملی نیست که اگر بود، قطعا کارگزاران نظام چنین تصمیم مهمی را نمی‌گرفتند. البته من قطع‌یقین می‌گویم کفایت سیاسی نمایندگان سیاسی و فرهنگی کردستان اینقدر عمیق و جدی است که به زودی تدریس رسمی زبان کردی را در مدارس کردستان شاهد خواهیم بود. این اتفاق مبارک نشان می‌دهد، عقیده ارزشمندی در باور مسئولان نهادینه شده و آن اینکه زبان، نه تنها به تضعیف امنیت و وحدت ملی که به تقویت آن منجر می‌شود. سوال اینجا است حالا که تاسیس رشته‌ای برای زبان مادری کردها، مشکل امنیتی ایجاد نمی‌کند، چرا رشته‌ای نیز برای زبان مادری ترک‌های ایران در دانشگاه‌های تبریز، ارومیه، زنجان، اردبیل و همدان تاسیس نشود؟ این اتفاق مبارک پایان خوانش امنیتی از زبان مادری قومیت‌ها بود. قطعا تئوری‌های امنیتی یک‌بعدی نیستند. نمی‌توان از تدریس زبان قومیتی خوانش امنیتی نداشت و بر زبان گروهی دیگر، انگاره‌های خطرناک چسباند. بخصوص اینکه همان‌طور که در بند بعدی توضیح می‌دهم، اگر قرار بر خوانش امنیتی باشد، زبان کردی به دلیل ویژگی‌های سیاسی گویشوران آن، قطعا ملاحظات امنیتی

بیشتری می‌طلبد و به دلایل مشخص، زبان ترکی هم‌خوانی امنیتی بیشتری در مقایسه با زبان کردی دارد.

ج) چرا تدریس و گسترش زبان ترکی در ایران مهم و ضروری است؟

به ده‌ها دلیل متقن و صریح ملی، دینی، حقوقی و...، باید در برنامه‌ای بسیار جدی به تدریس و ترویج و گسترش زبان ترکی در ایران همت گماشت. پیش از این، دانشوران و متخصصان مختلف، مقالات و گفتگوهای متعددی درباره رهیافت‌های حقوقی، امنیتی، سیاسی، دینی، ملی، اخلاقی و... نوشته و منتشر کرده‌اند. افزون بر همه آن دلایل مهم، در اینجا به دلایل تاریخی و اجتماعی دیگری برای اهمیت و ضرورت تدریس زبان ترکی اقامه می‌شود:

۱- تقویت وحدت مسلمین و نفوذ اسلام ایرانی در شقه ترکی جهان اسلام: زبان ترکی، زبان دوم یا سوم جهان اسلام است. علاوه بر اینکه، شایسته است در ایران اسلامی، به زبان دوم یا سوم جهان اسلام حرمت گذاشته شود، توسعه این زبان باعث تقویت اتحاد اسلامی در میان شقه ترکی جهان اسلام خواهد شد. آنان که دل در گرو یکی از اساسی‌ترین نظریه‌های حکومتی حضرت امام خمینی (ره) دارند، می‌دانند فهم زبان بخش قابل توجهی از جهان اسلام، چقدر می‌تواند در هم‌فهمی دینی از وحدت اسلامی موثر باشد در این میان باید به تلاش‌های فرهنگی و زبانی ترکیه در شقه ترکی جهان اسلام اشاره کرد که با تقویت زبان ترکی در ایران با محتوای شیعی و ایرانی، می‌توان به رقابتی پیروزمندانه با ترکیه‌ای پرداخت که در اندیشه تقویت اسلام عثمانی در جهان اسلام است. هرچه زبان ترکی در این غیبت طولانی‌تری داشته باشد، غیبت اسلام ایرانی نیز در سقه ترکی جهان اسلام بیشتر خواهد شد. قطعاً این انگاره غلط است که با تشکیل کلاس‌های محدود و تربیت دیپلمات‌هایی مسلط به زبان ترکی، این مهم قابل حصول است امر نفوذ فرهنگی، با دیپلماسی سیاسی امکان‌پذیر نیست. آنچه در دیپلماسی فرهنگی مهم است، غنا و توسعه فرهنگ زبانی برای تسلط

فرهنگی در مناطق دیگر است. این کار تنها با تقویت بعد ترکی اسلام ایرانی و تمدن ایرانی اسلامی ممکن است.

۲- محتوای شیعی زبان ترکی در ایران: گویشوران زبان ترکی در ایران، اکثراً شیعه هستند. عشق به اهل بیت، بیشترین محتوای این زبان را شکل می‌دهد. تقویت این زبان، مستقیماً به تقویت مکتب اهل بیت منجر خواهد شد. این مزیت بی‌اندازه مثبت، به‌خصوص در دوران جنگ نرم فرهنگی بسیار مورد تأکید است. چه بسا یکی از جدی‌ترین دلایل مخالف و دشمنی دانشوران سکولار و پهلویست با تدریس و گسترش زبان ترکی در ایران، محتوای بسیار غنی شیعی آن می‌باشد. برای فهم دانش سرشار و عشق بی‌اندازه به مکتب اهل بیت در آذربایجان، باید ترکی دانست و برای گسترش فرهنگ اهل بیت باید ترکی را در کنار فارسی تقویت کرد. عاشقان تشیع علوی نمی‌دانند که به‌دلیل مخالفت با تدریس زبان ترکی (با محتوای غنی شیعی)، ناخواسته تبلیغ و ترویج مکتب اهل بیت را تخطئه می‌کنند.

۳- خدمات بی‌نظیر گویشوران زبان ترکی به اسلام، ایران و انقلاب: برخلاف کردی که بخشی از گویشوران آن همواره تاریخ انقلاب اسلامی، علیه نظام ولایت فقیه، اقدام مسلحانه و تروریستی داشته‌اند و اکنون هم با وجود گروهک تروریستی پژاک این وضعیت نفرت و ترور را ادامه می‌دهند و مرتب، فرزندان ایران را به خاک و خون می‌کشند، در تمام ۳۵ سال گذشته، از میان گویشوران زبان ترکی حتی یک گلوله (بنام قومیت ترک) علیه نظام جمهوری اسلامی شلیک نشده است و برعکس، گویشوران زبان ترکی در ایران، تمام‌قد برای حفاظت از ارکان ایران اسلامی در برابر جنایتکاران رنگارنگ از بعث تا پژاک ایستاده‌اند. البته این بند به‌معنی نفی حق کردها و نقض شایستگی آن بخشی که دست به‌خشونت نزده‌اند، نیست بلکه این بند در سودای این سخن است که اکنون که به‌حق، حق زبانی کردها تأمین می‌شود حق زبانی ترک‌ها نیز باید به طریق اولی، تأمین شود.



با حذف زبان‌های پایه‌ای مردم ایران، رخ‌نمایی نخواهد کرد. حذف یا عدم گسترش و تدریس هریک از سه‌گانه ترکی، عربی و فارسی باعث حیران و سردرگمی فرهنگی ما خواهد شد. تصور کنید، ترکی را برای همیشه از این کشور اخراج کنیم، آن وقت تکلیف هزاران سند و دست‌نوشته و کتاب و نسخه خطی چه خواهد شد؟ اینک حیرانی کشور ترکیه تنها با تغییر خط قابل رصد است اگر زبان حذف شود، حیرانی و گم‌گشتگی به مراتب عمیق‌تر و جبران‌ناپذیرتر خواهد بود.

۶- افزایش امید، نشاط و اعتماد در میان مردم آذربایجان: تصور کنید مطالبه‌ای صدساله پاسخ داده شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ انرژی نهفته در دل و جان میلیون انسان ایرانی آزاد می‌شود، دریای خروشان نشاط و شادی آذربایجان را فرامی‌گیرد و از همه مهم‌تر اینکه موجی سرشار از احترام و اعتماد به نظام و مسئولان و تصمیم‌گیران آن شکل می‌گیرد که قطعاً محصولات ارزنده‌ای به دست خواهد داد. قطعاً اگر نظرسنجی کوتاهی از جوانان کرد انجام شود، عمق شادی و احترام فربه شده به نظام را می‌توان در میان آنان رصد کرد. شادی، امید و اعتماد، سرمایه اجتماعی بزرگی است که کشورهای توسعه‌یافته برای به‌دست آوردن و افزایش آن، منابع هنگفتی هزینه می‌کنند. آن‌ها می‌دانند سه‌گانه امید، نشاط و اعتماد چگونه پیوندی با توسعه و پیشرفت کشورشان دارد. این سرمایه اجتماعی عظیم، اینک در آذربایجان در دسترس است و شرط آن، اجرای قانون و تحقق حقوق زبانی است همو که نسخه کردی آن، بدون دردهای القایی توسط مخالفان، اینک در حال تحقق است.

د) فرهنگ و محتوای مشترک ترکی و فارسی به‌جای فرضیه موهوم آذری

گروهی اقلیت از ترکان ایرانی مخالف تدریس و گسترش زبان ترکی، هم‌آوا با نظریه نخست کسروی (که همو در نظریه دوم، رای نخست خود را رد کرده) با انگاره خام و خودفریب و غلط، خود را «آذری» می‌خوانند و کمترین اعتقادی به تدریس و ترویج زبان مادری حداقل هزارساله آذربایجانی‌ها ندارند. باید از آنان پرسید، زبان آذری که شما از آن سخن

۴- ترکی، زبان مادری رجال صاحب‌نام علمی، سیاسی و فرهنگی کشور: بخشی از دانش و فرهنگ ایران امروز (از حوزه تا دانشگاه) مدیون تلاش شبانه‌روزی گویشوران ترکی کشور است. زبان ترکی، زبان مادری علامه‌های بزرگ معاصر شیعه (طباطبایی، جعفری، امینی و...) است؛ زبان دانشوران بزرگی چون محسن هشتروندی، محمود آخوندی، جبار باغچه‌بان، میرزااحسن خان رشیدی، دکتر عباس زریاب خویی و...؛ زبان هنرمندان بزرگی مانند عمادالدین نسیمی، شهریار تبریزی، صفی‌الدین اورموی، فرهاد فخرالدینی و...؛ زبان شهدای بزرگی چون سردار مهدی باکری، علی تجلایی، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله قاضی (شهدای محراب) و... و زبان مراجعی بزرگ چون آیت‌الله‌العظمی خویی، آیت‌الله‌العظمی میرزااواد تبریزی، آیت‌الله‌العظمی موسوی اردبیلی و از همه مهمتر رهبر معظم انقلاب. چرا زبان مادری اینهمه انسان شایسته و موثر در پیشبرد اهداف ایران و انقلاب، ترویج و تدریس نشود؟

۵- عربی، ترکی، فارسی؛ سه‌گانه جهان‌متن هزاره سوم: زبان ترکی، حتی به روایت پان‌ایرانیستی از تاریخ ایران نیز، زبان زنده و موثر هزاره اخیر است هزاره‌ای که حفظ و گسترش تمدن اسلامی را مدیون آنیم. جهان‌متن این هزاره ارزشمند نه ترکی است نه فارسی و نه عربی؛ بلکه همه این زبان‌ها باهم و در کنار هم، جهان‌متن این هزاره پرفروغ را تشکیل می‌دهند. تنها با ترویج و توسعه همزمان هر سه زبان ترکی، عربی و فارسی می‌توانیم ارزش و اعتبار و غنای بی‌مانند آن هزاره تمدن‌ساز را درک کنیم و فصل نوین تمدن ایرانی اسلامی را پایه بگذاریم. این رویای بزرگ دینی و ملی، هرگز

می‌گویید، چند برگ‌نگاشته در کل تاریخ دارد؟ الفبایش چیست؟ دست‌ورزانش چیست؟ گویش‌ورانش کجا هستند؟ شما زبان و هویت هزارساله مردم آذربایجان را نمی‌بینید و زبان و هویت آنان را به «هیچستان» حواله می‌دهید؟ شما می‌توانید به جای این تئوری بی‌سروته، از فرهنگ و محتوای مشترک دینی و ملی تمام ایرانی‌ها سخن بگویید. فرهنگ و محتوای مشترکی که در منطقه‌ای به فارسی نوشته شده و در منطقه‌ای دیگر به ترکی و در مناطق دیگر به زبان‌های دیگر. چرا این روایت واقعی و علمی را رها کرده‌اید و به تخیلات موهوم چسبیده‌اید؟

ذ) تفاوتی بنیادین و ماهوی میان «فرهنگستان زبان» و «بنیاد فرهنگی»

تاسیس بنیاد فرهنگ و هنر آذربایجان، رویدادی مبارک، ارزشمند و تحسین‌برانگیز است اما نمی‌تواند جایگزین وعده «شدنی»، «علنی» و «حیاتی» فرهنگستان زبان ترکی شود. این وعده همچنان سر جای خود قرار دارد و به‌نوعی «بدهی» روحانی به آذربایجان است. رجال برجسته سیاسی و فرهنگی کشور که دو سال پیش در کنار این رجل بزرگ نشستند و به او مشاوره‌هایی راهگشا دادند، تفاوت بین «فرهنگستان زبان» و «بنیاد فرهنگی» را می‌شناختند و اکنون نیز می‌دانند میان این دو تفاوت از زمین تا آسمان است. آن چیزی که اکنون در خانه بانوی قصیده ایران تاسیس شده، لطفی عزیز و هدیه‌ای شیرین از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به آذربایجان است اما کمترین انطباقی با وعده روحانی درباره زبان مادری آذربایجانی‌ها از جمله فرهنگستان زبان ترکی آذربایجانی و تدریس زبان مادری در مدراس ندارد. البته مسوولان این فرهنگستان در تاخیر حیرت‌آور تاسیس فرهنگستان، می‌توانند از امکانات بنیاد استفاده کنند و به ترویج و گسترش زبان ترکی آذربایجانی بپردازند که این مقوله مهم با توجه ترکیب دست‌اندرکاران و عدم تخصص آنان در حوزه زبان ترکی مردم آذربایجان بعید به نظر می‌رسد در این میان، رفتار و گفتار مسوولان این بنیاد نیز متأسفانه کمترین نسبتی با زبان ترکی مردم آذربایجان ندارد.

ر) خون‌شریکی فارس و کرد، دلیلی غیرمنطقی برای تصمیم دوگانه

برخی از کنشگران آذربایجانی، انگاره‌ای ناصحیح را در خصوص راه‌اندازی رشته زبان کردی و عدم راه‌اندازی رشته ترکی در دانشگاه مطرح می‌کنند. آنان بر این اعتقاد هستند که شاید نزدیکی زبان کردی به زبان فارسی و نظریه هم‌نژادی و خون‌شریکی کردها و فارس‌ها باعث شده، کردها به‌رغم تعارض مذهبی و مصائب و مشکلات مختلف و خشونت‌ورزانه‌ای که بخشی از آنها علیه کشور و نظام داشته‌اند، به حق زبانی خود دست یابند و در برابر آن ترک‌ها به‌رغم نزدیکی مذهبی و خدمات بسیاری که همواره به کشور و انقلاب داشته‌اند، به دلیل فاصله زبان‌شناختی زبان ترکی با زبان فارسی و شاید انگاره غلط تعارض نژادی، از دسترسی به حق زبانی و از جمله تاسیس رشته زبان ترکی در دانشگاه بازمانده‌اند. این انگاره، هم از سوی کنشگران و تحلیل‌گران قومی و هم از طرف مسوولان فرهنگی و تصمیم‌گیر باید قویا رد شود که اگر کسانی حتی در وضعیت حداقلی، اعتقادی در مقیاس اسیلون به چنین انگاره غلطی داشته باشند، باید بر خودمان بلرзим. تدریس زبان مادری کردها به دلیل خون‌شریکی کرد و فارس و عدم تدریس زبان مادری ترک‌ها به دلیل فاصله نژادی فارس و ترک، اندیشه‌ای بسیار نژادپرستانه و البته تمام‌قد در برابر اندیشه ارزشمند و بسیار مهم «وحدت ملی» است. قطعاً چنین انگاره اشتباهی در میان کارگزاران فرهنگی نظام وجود ندارد. آنچه باعث این بی‌عدالتی (تاسیس یک زبان به عنوان رشته و عدم تاسیس زبان دیگر به عنوان رشته) شده، هر چه باشد، چیزی جز این انگاره است.

عطف به آنچه آمد، امید است نمایندگان سیاسی و فرهنگی آذربایجان، همت لازم به‌خرج بدهند و با نیم‌نگاهی به تلاش هم‌تایان خود در کردستان، مطالبه فریه‌شده حق زبان مادری ترک‌ها را مصرانه پیگیری کنند. در سوی دیگر نیز، کارگزاران فرهنگی و مسوولانی که با درایت و تدبیر ارزنده، تاسیس رشته زبان کردی را در دانشگاه کردستان تصویب کردند، حکم تاسیس رشته زبان ترکی را نیز در دانشگاه‌های زنجان، اردبیل، تبریز، ارومیه و همدان صادر کنند و با این تصمیم عزیز تاریخی، مردمی را شاد کنند و یکی از مهمترین و موثرترین خدمات خود را به اسلام، ایران، انقلاب و نظام ارائه کنند.

منبع: آغری

دیلیمیزین صمد وورغون زیروه سی

DİLİMİZİN SƏMƏD VURĞUN ZİRVƏSİ

" صمد وورغون پوئزییاسی ائله بیر زیروه توتوب کی،
ایکینجی دفعه دونیایا گلسه، اؤزونون ده الی او زیروه یه
چاتماز. او، اصیل پوئزییا داهیسیدیر "
(پروف. ج. خندان).

یئردن آیاغینی قوش کیمی اوزوب،
یای کیمی دار تینیب، اوخ کیمی سوزوب،
یئنه اؤز سورونو نیظاملا دوزوب،
باش آلیب گئدیرسن هایانا جئیران!؟

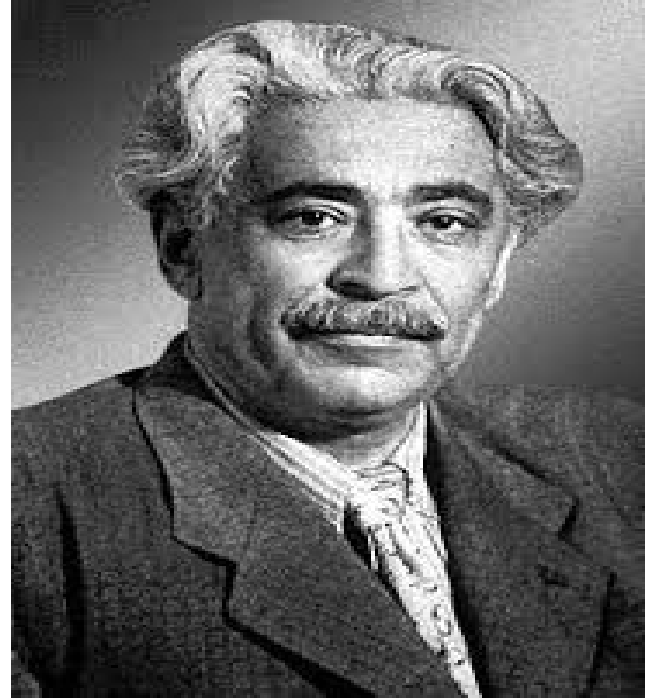
گلین، بیز ده آنا یوردوموزون هر گوشه سینه گوش
شفقلری تک اؤز شؤله سینی یایان بو پوئزییانین نوروندان

نه قدر بؤوک حکمت! نه قدر شیرین، دوغوسال ایفاده لر!
شاعیر قلمی نین قودرتی ایله اوجالان، یوکسلن، قودرتلنن،
شؤهرتلنن آنا دیلیمیز!

بودور دیلیمیزین صمد وورغون زیروه سی!!! بودور " هر
کلمه سی، هر سؤزو مئهریبان آنامیزین تبسسومو ایله
بزنمیش " دیلیمیزین اعجازکارلیغی، اونون سحری، اورکلری
فتح ائده بیله جک عظمتی، معنویاتیمیزی دورولاشدیراجاق،
صافلاشدیراجاق مؤحتشملیگی! هم ده بو میصراعلارلا شاعیر
بیزله ائستتیک تربیه آشیلایر، ائستتیک حسییاتیمیزین
یارادیلماسینا، گؤزلیک باره ده دوغولاریمیزین
فورمالاشدیریلماسینا خیدمت ائتمیش اولور.

دیللر ازبری اولان " جئیران " شعیری نین سونونجو
بندیده ایسه ائکولوژی تربیه آشیلانیر؛ بیزلری اؤزونده
گؤزلیکلر اخز ائدن طبیعتین قورونماسینا، آذربایجان
طبیعتی نین اینجیسی، یار-یاراشیغی اولان جئیرانا، شاعیرین
تعبیرینجه دئسک، " او چؤلر قیزینا " گولله آتاماما سسله
ییر:

اووچو، اینصاف ائله، کئچمه بو دوزدن!
او چؤلر قیزینی آیرما بیزدن!
قویما آغری کئچسین اور گیمیزدن،
- قییم اؤز قانینا بویانا جئیران!
نه گؤزل یاراشیر موغانا جئیران!



بحرلنک، وورغون یارادیجیلیغی نین زیروه سینه؛ شعیرلره،
حیکمت دولو میصراعلارا، مودریک کلاملارا اوجالاق... گلین،
اورگی، قلبی، کؤنول دونیاسی اوجا قودرتین نفه سی ایله
سحرلنمیش سؤزله دولو " ائله باغلی صنعتکار " این شیرین،
ملاحتلی و مئلودیک سسلنن آهنگدار شعیر دیلینه نظر
سالاق:

دئه، یولون دوشدومو موغان دوزونه؟
پیبادا گزدینمی چؤللری سن ده؟
سؤز قوشوب جئیرانین قارا گؤزونه،
دینجینی آلدینمی بیر گوی چمنده؟

بیزه ایرس قویدوغو حکیمتله، مودریک کلاملار اورگی نین سسیدیر، معنویاتی نین سدا سیدیر. بو سدا، بو نفس س. وورغونون شعر یارادیجیلیگی دیلی نین بوتون گوشه لرینده حیس ائدیله. بو دا تیبی حالدير. چونکی اونون ایلهامی نین مایاسی سازیمیزلا، آشیقلا ریمیزین سؤزو، نفه سی ایله یوغرولوب. چوخ واخت الینده قلم، کؤکسونده ایسه هم ساز اولوب، هم سؤز اولوب.

" داغلار " شعرینده ده سؤزون قودرتی ایله شاعیرین ایچ دونیاسی نین آوازینا او یغون همین گؤزلیک، همین مفتونلوق قباردیله، دو یغوسال دئیملر، سیقلتی ایفاده لر ایشله دیله. داغلارداکی عظمت، ووقار " شیرینلیکده شربت کیمی " اولان آنا دیلیمیزین ایمکانلاری حسابینا شاعیر قلبیندن اوخوجو قلبینه ملاحظتی بیر سسله، حزین بیر آوازلا آخیر، معنویاتیمیزا، روحوموزا هلیملیک، سرینلیک گتیریر:

هر اوبانین بیر یایلاغی،
هر ترلانی اؤز اویلاغی؛
دولایلاردا باهار چاغی
بیر دویونجا گزیم داغلار!

قایالاری باش-باشادیر.
گونئیلهری تاماشادیر.
گؤدک عؤمرو چوخ یاشادیر.
جانیم داغلار، گؤزوم داغلار!

شاعیرین بوتون اثرلرینده وطنه محبتین، سئوگی نین نوتلاری وار. او، آذربایجان، اونون طبیعت اینجیلرینی، اوجسوس-بوجاقسوز چؤلرینی، " اورک آچان منظره لر " اینی شعرلرینده وصف ائتمیش، اونلارین دولغون صورتینی، جانلی اوبرازینی یاراتمیشدیر. کیملر اوچونسه وطنین عادی گورون جهتی بئله س. وورغون اوچون عزیز ایدی، اوجا ایدی. وطنین هر بیر ذره سینی بئله س. وورغون وطن مفهومو

سانکی اؤز سیماسیندا شاعیر بیر " طبیعت " اوبرازی یاراداراق، اونون های-هارایینی، اونون آغری-آجیسینی بؤیوک هسساسلیقلا دویاراق طبیعتین اؤز دیلیندن حیاجان طبیلی چالیر.

شاعیر وورغون ایدی آذربایجان، آذربایجان طبیعتینه. بو گؤزلیکلر ایدی اونون روحونو گؤزللشدیرن، اونون معنویاتینی صافلاشدیران، دویغولاندیران، بوتون وارلیغینی شعیره، صنعته باغلايان:

بؤیله بیر سؤز وارکی، وورغون ایندی بیرمجنون اولوب،
شعرو-صنعت آدلانان نازنه بیر لئیلایه وار.

ص. وورغون گؤزلیکلری وصف ائتمکدن دویموردو، اوسانمیردی؛ گؤی گؤل! آذربایجان طبیعتی نین اینجیسی! کیملر بو گؤزلییه مفتون اولماییب، کیملر بو گؤزلییه شعرلر، نغمه لر قوشماییب. داهی ن. گنجوی، ایستقلال شاعیری ه. جاواد، وطنداش شاعیر م. آراز... و س. بو سیپاهینی چوخ اوزاتماق اولار...

مین قازاخدا کؤهلن آنا،
یالمانینا یاتا-یانا،
آت قان، تره باتا-باتا
گؤی یایلاقلار بئلینه قالخ،
کیز داغدان گؤی گؤله باخ!..

ص. وورغوندا ایسه اؤزونمخسوس دئییم طریزی وار، بو طبیعت اینجیسینه غئیری-عادی باخیش وار: گؤی گؤل نه قدر گؤل، فوسونکار، جاذیبهدار اولسا بئله، اونون عظمت، ووقار رمزی اولان کیزدن سئیر ائدیلمه سی اؤزگه بیر عالم یارادیر؛ سانکی گؤزلییه باشقا بیر گؤزلیک قاتیلیر. بو منظره شاعیر تفککورونون محصولودور، جانلی بیر تابلودور؛ بویالاری سؤز، فیرچا ایسه شاعیرین قلبیدیر. " او، ورگینی دیلینه وئریب و اوخوجونون اورگینی بو دیلله اله آلیب " . بلی، ص. وورغونون

چئوريله رك هم سؤزوموزون، ديليميزين اوجاليغيني تمين ائتميش، هم ده شاعيره شؤهرت قازانديرميشدير.

ص.وورغون هر زامان سؤز آختاريشيندا اولوب. آختاريشدا شاعيرين قارشيسينا باياتي چيخيب، اونون سؤز دونياسينا آتالار سؤزلىرى، ناغيللار، قوشما و گرايليلار بويلاييب. " ده قورقود و فوضولى، آشيق السگر و واقيف... بو سؤزون ابدى يولو كيمي اونو اولمزلويه يۇنلديب. بو آداملارين طالعي آذربايجان ديلي نين طالعيدير ". عؤمرو ياراتديغي شعير، حياتى دانيشديغي ديل قدر اولان خوشبخت صنعتكارلاردان بيرى اولراق س.وورغون پوئرياميزدا " بولبولو سوسمايان بير گولوستان " دير.

قديم يونان عاليمي آرخمئد دئميشدير كي، منه ايستيناد نؤفته سى وئرين يئر كوره سيني اؤز محوريندن قوپاريم. س.وورغون ايسه پوئريادا خاريقه لر ياراتماق اوچون اؤزونه داياق نؤفته سى كيمي آنا ديليميزى سئچميش، بير بازا اولراق اونا ايستيناد ائتميش، اونون ايمكانلاريندان مهارتله يارارلانميشدير.

" وورغونو دوشوركن " جانيميزلا، قانيميزلا يازديغيميز آذربايجانيميزى دوشونوروك، " آنا گؤزلىرىندن سوزن نور كيمي اورگيميزه هويان " ديليميزى دوشونوروك، بيزلرده اينجه، ظريف، گؤزل حيسلر، دويغولار يارادان فوسونكار طبيعتيميزى دوشونوروك، اؤزوموزو - وارليغيميزى دوشونوروك:

**دئمه سمد وورغون گلدى-گئدردى،
اونوتماز بو اوبا، بو ماحال سنى...**



اولراق قبول ائديردى، اونو عزيزله بيردى، اونو وارليغيميز سوييه سينه قالديرماغي باجاريردى:

**گؤيلره باش چكير گؤيزن داغي،
آخسام آچيق اولور آيين قاباغى،
بيزيم گلينلرين بايرام قاباغى،
فسه ليگايماغي يادىما دوشدو.**

شاعير گؤيزن داغينا سؤزدن ائله بير آبيده اوجالتدى كي، او آبيده نينكى آذربايجانين، حتى دونيانين موختليف گوشه لرinden گؤرونور و گؤرونمكده دير. " اولو اجداديميزين يادىگارى، نيشانه سى، نفه سى " اولان آنا ديميزين ايمكانلاريندان باجارقلا يارارلانان ايستعدادلى شاعيرين موقدس قلمى نين محصولو حسابينا گؤيزن داغي نين سوراغى ايله آذربايجانا اوز توتانلار اولوب و اولاجاقدير؛ بو، عئینی زاماندا آذربايجان آدلى دونياميزين ياشاياجاي قدر اؤزونه اولمزلويك قازانديرميش شاعيرين روحونا احتيرام علامتيدير.

" ايلمز ويجدانين بؤيوك هئيكه لي " - " واقيف " اثر ايانا ديليميزه قويولان موقدس بير آبيده دير. بو اثرده شاعير قلبى نين قودرتى، تفككورونون گئنيشليگى ايله ديليميزين غئيرى-عادى ايمكانلارى مئيدانا چيخير. اثرده واقيفله شاه قاجارين دئيشمه سى باشدان-باشا دؤيوش صحنهسى، ساواش مئيدانيدير. سانكى ووروش مئيدانيندا سؤزلر دؤيوشه آتيلير؛ سؤزلر دؤيوشور، اونلار سيلاحا، قيلينجا چئوريلير. غضبلنميش آنا ديليميز اود پوسكورور، بو اودون پوسكورتوسوندن آيدين سئزليلير كي، روس شاعيرى ب.دوبرووى نين " آذربايجان ديلي " شعيرينده كي " گول يارباغى قدر بو تر، اينجه ديل، // غضبلى واختيندا دؤنور قيلينجا! " ميصراعلارى حاقيقتين ايفاده سيدير. شاعيرين سؤز بوخچاسيندان سوزولوب گلرک واقيفين ديليندن سسلنن قيلينجيدان دا كسرلى ايفاده لرین هر بيرى حيكمتلرله دولودور، اونلار آفوريزملره، مودريك كلاملارا

ایسلام سفرلی آنا دیلی



دیلیم،
سو کیمی بوللور،
بال کیمی شیریندیر
اٹلیم - وطن آدلی ایلک سئوگیلیمدیر.
من اٹلیمین
اور گیمدن بیر سسی کئچیر:
- عقیده مده دوغرو بام! ...
دیلیم،
دیلر تاجی اولسون دئییرم.
اؤز دیلینی سئومه یهنلر،
لال اولوب، یئرہ کیرسین،
بیر کلمه سؤز مؤحتاجی اولسون، دئییرم.
اٹل منیم، من ده اٹلین.
قلبیمده کی هر تئلین،
سسی سازیمدا گولور.
دیلیم، - بیر داغ چئشمئسیدیر،
اور گیمدن دوداغیما سوزولور ...
او چئشمه نین گؤزونو
گؤزوم قدر سئویرم ...
اونون هر داملا سینی،
اؤزوم قدر سئویرم،
چینقیللی داشلارینی،
بیر میرواری سانیب من.
کاش بوینوما دوزیدیم،
جان وطن! ...
من غورورومو غورورلارا غورور سایا بیلیرم.
کۆرپه بیر اوشاق
بئشیکدن باش قالدیریب "آنا" - دئسه،
اونو باغریما باسیب گولرم،

چونکی او، اؤز دیلیمدیر،
آنا دیلیم.
پرواز ائت هر یانا، دیلیم!
من قلبی قلبیمده دؤیونلری،
منیم کیمی
اؤز میلیتیه اؤیونلری،
دیلیمی سئونلری سئویرم.
هر کیم نه دئییر - دئسین،
اٹلیمی سئونلری سئویرم.
او اٹل، - آنادان آدسیز دوغولوب،
آدا - شؤهرته چاتدیغیم،
ایلک شعیریمی یاراتدیغیم،
آذربایجان تورپاغیدیر!
او دیل، - شرقین
من بیر نغمه لی دوداغیدیر.
دوداق دئدیم. -
او، اورک نرجوماندیر.
اور کسبزه نغمه اولماز.
دیلیم، - نرگیز گولو کیمیدیر.
بورانی دا دوشسئ سولماز.
چونکی بو دیل،
باهاریستان تورپاغیمدا،
آتمیش ریشه.
بو دیل، - او واخت محو اولار کی،
دونیا قویا، گونشش دوش.
یوکسا هئج بیر ساختا غورور،
غوروروما دوشمز یاخین.
نغمه دئیین آخین - آخین! ..
بو نغمه لر اور کلره آخیب دولسون.
بیزیم کؤنول نغمه میزسه،
"آذربایجان هیمنی" اولسون! ...

سرگذشت زبانها

پرسی از روی کنجکاو

عباس جوادی

این نوشتار گرچه در برخی موارد با خط مشی ماهنامه خدافرین مغایرت دارد. اما به دلیل محتوای پر مغز و آگاهی بخشی اش به خوانندگان ارایه میگردد.



همان طور که بسیاری از زبان های باستانی مرده و جای خود را به زبان های دیگر داده اند، روزی هم خواهد رسید که بسیاری از زبان های زنده کنونی از بین رفته جای خود را به زبان های دیگری خواهند سپرد...

در این سلسله مقالات به آغاز و نطفه های اولیه زبانها یعنی خانواده های زبانها و آنگاه شکل گیری خود زبانها و تحول آنها خواهیم پرداخت. در این سفر سریع خواهیم دید که بسیاری از زبان های باستانی، حتی آنها که از اولین زبان های مکتوب بودند از بین رفته اند و زبان هایی مانند انگلیسی و یا فرانسه و روسی که امروزه از سوی صدها میلیون نفر تکلم می شوند بیش از ۲۰۰۰-۱۰۰۰ سال عمر ندارند.

زبان بی شک از ابتدای پیدایش «انسان خردمند» و یا «هومو ساپینس» به نوعی وجود داشته و به تدریج به عنوان یکی از وسایل اصلی برای زندگی اجتماعی، پیشرفت کرده، شکل گرفته و بصورت گروه های دور و نزدیک به همدیگر و زبانها

و لهجه های کنونی درآمده است که بعضی ها به هم دیگر نزدیک تر و برخی از همدیگر دورتر هستند.

منظور از این بررسی فقط تصویر تاریخ یک زبان معین نیست. می خواهیم زبانها را در چهارچوب تاریخی آنها و در رابطه شان با همدیگر در داخل یک چهارچوب تا حدی معین جغرافیایی مطالعه کنیم.

از نظر بُعد زمانی از ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد، یعنی یازده هزار سال پیش شروع خواهیم کرد - زمانیکه اولین آثار خانواده های زبانی ایجاد شد. آخرین ایستگاه سفر ما اواخر هزاره دوم میلادی خواهد بود، یعنی قرن بیستم.

مکانی که شکل گیری و تحول زبانها را بررسی خواهیم کرد، همانجاست که نوع بشر بدنبال کوچ بزرگش از آفریقا که تقریباً ۷۰-۶۰ هزار سال پیش بود، به آسیا و اروپا رفت و ابتدا در میانرودان (بین النهرین) و مصر اولین نوشتارها و تمدن های شهری خود را بوجود آورد.

بعد از اینهمه سال، امروزه زبان های گوناگونی در ایران کنونی تکلم می شوند؛ پرسش این است: فارسی، کردی، لری و بلوچی، تاتی و تالشی و ارمنی، از سوی دیگر ترکی آذربایجانی و ترکمنی، از طرف دیگر عربی و یا مثلاً آسوری و غیره در کدام مراحل تاریخی در ایران کنونی رواج یافته اند؟ سوال این نیست که گویشوران این زبانها چه وقتی به ایران کنونی آمده اند. ایرانیان امروز، دستکم هزار سال است که در ایران بودند و هستند.

اما درست است. اجداد هرکس در دنیا پانصد، هزار، دو هزار، پنج هزار، پنجاه هزار سال از جایی به جایی کوچ کرده، با اجداد دیگران آمیخته و نوادگان آنها با همدیگر آمیزش یافته، تا ما همه امروز به اینجا رسیده ایم که هستیم. اجداد ایرانیان هم سرگذشت مشابهی داشتند.

قومیت و تبار و به اصطلاح «نژاد»، خمیره مختلط فیزیولوژیکی است که در جریان همه این مهاجرتها و آمیزشها به وجود آمده است. زبان چیز دیگری است و لزوماً با تبار و «نژاد» ربط چندانی ندارد.

هر کس که انگلیسی زبان باشد لزوماً از «نژاد» آنگلوساکسون نیست. تازه بعداً خواهیم دید که اساساً خود «نژاد آنگلو

ساکسون» و یا «آریایی» و «ترک» هم یکرنگ نیست بلکه معجونی از مشخصات گوناگون قبایل و طوایف مختلف انسانی است.

ممکن است کسی مصری است و عربی حرف میزند ولی اصلیت تباری او مخلوطی از مصریان باستان، یونانیان و اعراب، حتی ایرانیان و ترکان است.

بعد از دست کم ده هزار سال اختلاط و آمیزش، امروزه در ایران هر کس که زبان مادری اش فارسی است لزوماً آریایی نیست و در ترکیه هر کس که ترک زبان است حتماً اجدادش از آسیای میانه نیامده است. آزمایش‌های دی‌ان‌ای میان شهروندان ترکیه و ایران نشان می‌دهند که اکثریت آن‌ها در درجه اول (یعنی ۹۰-۸۰ درصد مشخصات دی‌ان‌ای آن‌ها) مخلوط ژنتیکی از مردم آسیای جنوب غربی و حوزه مدیترانه هستند.

زبان تعیین کننده تبار و نژاد نیست. زبان چیزی مشخص و نژاد چیزی مبهم و مخلوط است.

این به خصوص در مورد ایرانیان و ملل کشورهای دیگری که «سر راه» تمدن‌ها، مهاجرت‌ها، جنگ‌ها و حملات همسایگان بوده صدق می‌کند.

در تاریخ ایران هر چقدر عقب برویم خواهیم دید که ابتدا عیلامی (ایلامی)، دو سه هزار سال بعد زبان‌های ایرانی و گونه‌های آن، بعد ترکی و بعد عربی در مراحل مختلف تاریخ از طریق اقوامی که به این یا آن منطقه ایران آمده‌اند در این سرزمین رواج پیدا کرده‌اند.

درست است که احتمالاً در ابتدا، اگر بتوان اصولاً ابتدایی را نقطه حرکت قرار داد، زبان افراد و قبیله‌ها تا حدی نشانه تعلقات معین قومی آن‌ها هم بوده است. اما بعد از گذشت چند نسل و آمیزش‌های قومی، دیگر زبان مادری از حالت مشخصه قومی افراد بیرون می‌آید.

از این رو در بررسی ابتدای زبان‌ها بررسی تاریخی و زبان‌شناختی بموازات همدیگر پیش می‌رود. وقتی در منطقه‌ای مثلاً چندین نمونه و بطور غیر تصادفی از مثلاً زبان سغدی یافت می‌شود که یک زبان ایرانی در آسیای میانه

بوده، گمان بر آن می‌رود که احتمالاً سغدی‌ان، یعنی شاخه شمال شرقی ایرانیان در آنجا زندگی نموده‌اند و بر عکس: وقتی در تاریخ می‌خوانیم که فلان جا ترک‌ها زندگی می‌کردند حدس غالب بر آن است که اگر این مثال‌ها بیش از یکی دو مورد و سیستماتیک باشند، احتمالاً در آن منطقه زبان ترکی رواج داشته است.

اما بعد از گذشت قرن‌ها و پخش شدن آن قوم و زبان به نقاط دیگر، زبان و داده‌های زبانی برای پیگیری تاریخ زبان‌ها به سختی تکفی می‌کند.

از این جهت برای بررسی ابتدای زبان‌ها ما هم به ابتدای حرکات قبایل و طوایف مختلف اشاره خواهیم کرد اما نیت اصلی در این رهگذر، پیگیری پیدایش و تحول زبانهاست.

همه انسان‌ها ابتدا در آفریقا به وجود آمده‌اند. تعداد کمی بودند و از شرق آفریقا به تمام دنیا مهاجرت کردند. با هم آمیخته، جنگیده، صلح کرده، به مهاجرت‌ها و جنگ و صلح و اختلاط خود ادامه دادند.

زبان‌های آن‌ها در کنار این روند پر پیچ و خم و پر فراز و نشیب پیدا شده، با هم آمیخته، بزرگ‌تر و کوچک‌تر شده، از بین رفته و یا زبان‌های نوبی ایجاد شده‌اند.

عمر بشر به عنوان فرد کوتاه است. اما جوامع بشری در هر مرحله از تاریخ فرهنگ، زبان و حتی رنگ و اخلاق دیگری را به خود می‌گیرند. حالا دیگر آزمایش‌های دی‌ان‌ای به دقت نشان می‌دهند که از نظر اصلیت، تبار و به اصطلاح «نژاد» همه انسان‌ها به درجات مختلف با همدیگر مخلوط شده‌اند و می‌شوند و همین «درجات مختلف» هستند که فرق‌های ظاهری و فیزیولوژیک انسان‌ها را معین می‌کنند.

منابع و تعاریف

اطلس‌های تاریخی زیادند. اطلس‌های تاریخی که ایران و منطقه خاورمیانه همراه با آسیای میانه، آسیای صغیر، میانرودان (بین‌النهرین)، حوزه مدیترانه و منطقه خلیج فارس را نشان دهند هم کم نیستند. اما متأسفانه اطلس‌های تاریخ زبان‌ها فوق العاده کم هستند. در بعضی کشورهای پیشرفته، موسسات مختلف در مورد زبان‌های خود این کشورها از این

که در ایران از طرف مردم ایران به عنوان زبان مادری و یا زبان نخست تکلم می‌شدند و می‌شوند.

در ایران باستان هم مثلاً زبان‌های فارسی، سغدی، ایلامی، آرامی، آسوری و یا سومری و یونانی تکلم می‌شد که با وجود فرق‌های ساختاری بین این زبان‌ها، همه آن‌ها «زبان‌های ایران» محسوب می‌شدند (ما در این نوشته به طور قراردادی و برای رواج معاصرش، به زبان فارسی در همه دوره‌های آن «فارسی» می‌گوییم در حالیکه احتمالاً دقیق‌تر است که به فارسی پیش از اسلام «پارسی» و در دوره بعد از اسلام «فارسی» گفته شود اگرچه به گفته برخی محققان هر دو گونه «ف» و «پ» در فارسی باستان رایج بوده‌اند).

اما در زبان‌شناسی یک گروه‌بندی ساختاری هم وجود دارد که طبق آن زبان‌هایی که به درجات مختلف به همدیگر نزدیک هستند جزو یک گروه و یا «خانواده» با زیر گروه‌های گوناگون محسوب می‌شوند. برای مثال فارسی استاندارد و معیار ایران، کردی، لری، بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، زازا، و یا مازندرانی و اگر به خارج از ایران نگاه کنیم دری افغانستان، تاجیکی، یغناپی و پشتو در یک گروه «زبان‌های ایرانی» جمع می‌شوند. در زبان‌شناسی، زبان ارمنی هم، شاخه ویژه‌ای از زبان‌های ایرانی به شمار می‌رود.

البته عربی، ترکی و یا مثلاً آسوری هم امروزه در ایران از سوی بخشی از مردم به عنوان زبان نخست تکلم می‌شوند و از این جهت به آن‌ها هم «زبان‌های ایران» می‌گوییم. اما این زبان‌ها از نظر ساختاری جزو زبان‌های «ایرانی» و یا «هند و ایرانی» و کلاً «هند و اروپایی» نیستند. یعنی وقتی «زبان‌های ایرانی» می‌گوییم منظور فقط شاخه «ایرانی» زیر گروه «هند و ایرانی» خانواده «زبان‌های هند و اروپایی» است که فارسی هم گونه اصلی و معیار زبان‌ها در ایران است و از نظر زبان‌شناسی و تاریخی هم با همین عنوان و طبقه‌بندی یعنی زبان‌های ایرانی، گروه زبان‌های ایرانی، مورد قبول اهل علم است.

این مثل آن است که می‌گوییم کردی یکی از زبان‌های کنونی ترکیه است اما جزو «زبان‌های ترکی» نیست، تاتاری و یا کره‌ای هر دو جزو «زبان‌های روسیه» هستند اما زبان

قبیل اطلس‌های تاریخی مثلاً اطلس تاریخی زبان انگلیسی در بریتانیا را تهیه کرده‌اند و حتی یکی دو اطلس تاریخی تحول زبان‌های دنیا را به طور فشرده ترسیم کرده اما دقت چندانی به منطقه مورد نظر ما نکرده‌اند (کومری، ۱۹۹۶). مثلاً در مورد تحولات تاریخی زبان‌ها در ایران، ترکیه، قفقاز، عراق و یا ترکیه کنونی متأسفانه اطلس قابل توجهی ندیده‌ایم. البته می‌توان در کتاب‌های مختلف تاریخ در این مورد خواند. اما اگر بخواهید تاریخ نفوذ و گسترش فارسی، ترکی و یا عربی در ایران را با مشاهده نقشه و اینفوگرافیک بیاموزید باید به ده‌ها اطلس تاریخی دیگر مراجعه کنید تا تصویری کلی به دستتان بیاید.

در تهیه این سلسله مقالات از منابع گوناگونی استفاده شده که در پایان سلسله مقاله‌ها ذکر شده است.

نقشه‌های جغرافیایی که تحول زبان‌ها را نشان می‌دهند با همکاری تکنیکی یکی از دوستان و مخصوص همین سلسله مقالات، به صورت «اطلس» و با استفاده از چندین منبع مختلف تهیه شده است. مسئولیت صحت این نقشه‌ها با نویسنده این مقاله هاست. پایه این نقشه‌ها در اصل ثابت است اما آنچه که در این نقشه‌ها تغییر می‌یابد تحولات تاریخی شکل‌گیری‌های زبانی، قومی و سیاسی است. خطوطی که این تحولات و پدیده‌های زبانی، قومی و یا سیاسی را معین و از همدیگر جدا می‌کند «مرز» به معنی امروزه نیستند. آن‌ها تنها حدود تقریبی این واحدهای زبانی، قومی و یا سیاسی را نشان می‌دهند.

در اینجا ضمناً باید به تفکیک دو تعبیر دقت کرد: منظور از «زبان‌های ایران» همه زبان‌هایی هستند که صرف نظر از ریشه، ساختار و گروه بندی علمی آن‌ها، عملاً در جغرافیای ایران کنونی تکلم می‌شدند و می‌شوند. این زبان‌ها می‌توانند از نظر زبان‌شناختی به گروه‌ها و یا خانواده‌های مختلف زبانی تعلق داشته باشند. از این جهت در یک گروه مثلاً: فارسی، کردی، بلوچی، تاتی، تالشی، گیلکی، لری و ارمنی، در گروه دیگر ترکی آذربایجانی، ترکمنی، قشقایی و خلیجی، در گروه سوم: عربی، در گروه چهارم آسوری و غیره همه و با همدیگر «زبان‌های ایران» را تشکیل می‌دهند یعنی همه زبان‌هایی

تحول جامعه». ما همه فرزندان مهاجران و در عمل خویشاوند همدیگر هستیم که از همان ابتدای پیدایش انشان بدون وقفه در حال کوچ بوده‌ایم (فیشر، مقدمه).

اگر مهاجرت نبود دنیا بی‌انسان و خالی می‌ماند و اساسا نوع بشر زوال می‌یافت. اگر مهاجرت نبود اینهمه فرهنگ‌ها، زبان‌ها و اقوام رنگارنگ نمی‌بود.

قدمت انسان خردمند، اگر باستانی ترین فسیل او را که در اتیوپی (حبشه) یافت شده اساس قرار دهیم، مربوط به ۲۰۰ هزار سال پیش است. یعنی بشر، ما همه، از ژاپنی و ویتنامی تا آلمانی و اسکیمو و برزلی، اصلمان به آفریقا برمی‌گردد. آنجاست که اجداد ما به معنای کامل کلمه «به وجود آمده» و نشو و نما کرده‌اند.

شروع مهاجرت انسان از آفریقا به شبه جزیره عربستان و به تدریج، در طول هزاران سال به لوانت (شام)، یعنی کشورهای شرقی دریای مدیترانه و آناتولی، قفقاز، ایران، آسیای میانه و یا اروپا حدود ۶۰-۷۰ هزار سال پیش بود.

برای هزاران سال مناطق دورتر از حوزه دریای مدیترانه و خاور میانه خالی از انسان بودند و مدت‌ها جمعیتی به مراتب کمتر داشتند.

صحبت بر سر جمعیت‌های کلان مانند امروز نیست. اگر سرزمین کنونی ایران را در نظر بگیریم، منظور از «جمعیت» چیزی نزدیک به احتمالاً سه تا چهار میلیون نفر در حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد است (مک اودی ۲۰۰۲: ۶۶) - رقمی که بسته به شرایط طبیعی و بهبود تدریجی شرایط زندگی و بخصوص کشاورزی، مدام افزایش یافته است.

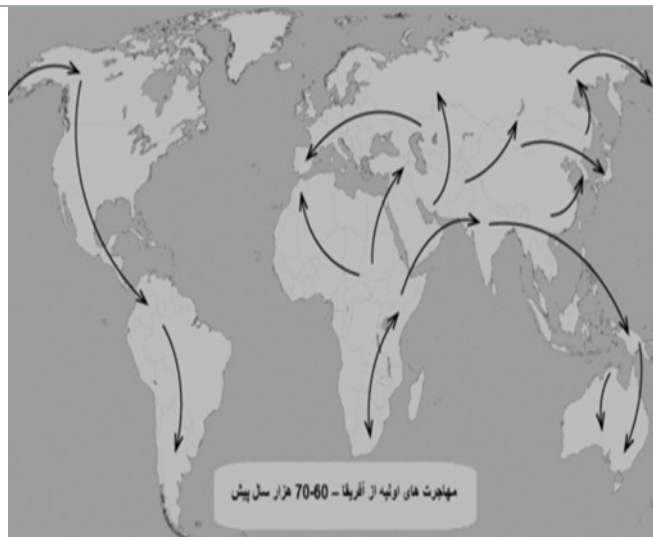
بسیاری مناطق وسیع از قبیل قاره آمریکا و استرالیا و بخش‌های وسیعی از شرق و شمال روسیه و اسکاندیناوی کنونی، خالی و بی‌سکنه بودند.

۱۵ تا ۱۴ هزار سال پیش بود که اولین انسان‌ها قدم به قاره آمریکا گذاشتند.

شکی نیست که انسان‌های نخستین بین خود، بین افراد خانواده و قبیله و طایفه خود و قبایل نزدیک‌تر و دورتر دیگر تبادل معلومات می‌کردند، برای «آفتاب» و «شب» و «آب» و

روسی نیستند و یا مانند زبان روسی جزو زبان‌های «هند و اروپایی» نیستند. یا اینکه اویغوری (یکی از شاخه‌های زبان‌های ترکی) یکی از زبان‌های چین است اما زبان و یا گونه‌ای از زبان‌های مرتبط با چینی نیست.

مهاجرت و کوچندگی



اولین مهاجرت‌های بشر

وقتی از کوچ غالباً خرابی‌آور هون‌ها، آلان‌ها و آوارها به سوی اروپا و یا ترک‌ها به ایران و آسیای صغیر سخن می‌رود، اغلب تصور می‌کنیم که این قبیل جریانات، رخدادهایی در جوامعی بودند که به طور آرام در حال زندگی و پیشرفت خود بودند و این مهاجمین غالباً چادرنشین، زندگی آرام و یکجانشین مردم بومی را به هم ریخته‌اند.

این تصور درحالیکه ممکن است از دیدی نزدیک و محدود درست باشد، در چشم انداز وسیع و دراز مدت‌تر تاریخی، دیگر کهنه شده است. نه فقط مورخین بلکه دانشمندان علم ژن‌شناسی نشان می‌دهند که بشر، «هومو ساپینس» یعنی انسان خردمند، از همان ابتدا، از بدو پیدایش‌اش در آفریقا و به خصوص پس از ترک آفریقا پیوسته در حال مهاجرت بوده است: به دنبال خوراک، شرایط مادی و طبیعی بهتر، با رقیبان و خطراتی کمتر...

مهاجرت، به گفته پروفیسور مایکل فیشر در کتاب «مهاجرت در تاریخ جهان»، چیزی است که «هستی ما به عنوان نوع بشر با آن شروع شد و هنوز هم ادامه دارد» - نوعی «موتور

جزایر بریتانیا زبان معاصر انگلیسی و قومیت انگلیسی را هم ایجاد کردند.

یعنی مثلا بریتانیایی‌های امروز لزوما نوادگان کلت‌های هزار و پانصد سال پیش جزایر بریتانیا نیستند.

به همین جهت گفته می‌شود که مثلا هون‌ها و یا آلان‌ها که اقوامی کوچنده در هزاره یکم قبل از میلاد در استپ‌های اوراسیا بودند، برخلاف آنچه که اغلب ادعا می‌شود، احتمالا پیوسته یک قومیت مشخص (اولی آلتایی و دومی هند و ایرانی) نداشتند و زبانشان هم احتمالا فقط یک زبان نبوده بلکه گوناگون بوده ولی شاید در ابتدا ترکیب قومی و زبانی منسجم‌تری داشتند.

البته امروزه می‌دانیم که مثلا عربی زبان بودن اکثر مردم عراق کنونی دلیل ریشه تباری سامی و عربی داشتن مردم عراق باستان نیست و یا ترکی سخن گفتن مردم آناتولی دلیل آن نیست که مردم این سرزمین پیوسته ترک زبان بودند اما این تصور احتمالا هر چه در تاریخ به عقب می‌رویم منطقی‌تر جلوه می‌کند تا جایی که می‌توان قبول کرد در ابتدا، یعنی مثلا ۳۰۰۰ سال پیش پارتی زبانان در شرق و شمال، فارسی زبانان در جنوب و مرکز، و یا مادی زبانان در غرب و مرکز ایران تاریخی، قومیت ایرانی داشتند یعنی از نظر زبان، عادات و فرهنگ به همدیگر نزدیک‌تر از دیگران بود و زبان همه آن‌ها را می‌توان «ایرانی» نامید اگرچه احتمالا به خاطر اختلاف زیاد در لهجه‌های محلیشان در آن سال‌ها، آن‌ها زبان همدیگر را به سختی می‌فهمیدند. بهمین ترتیب می‌توان گفت که قومیت مردم ترک زبان امپراتوری «گوک تورک» در شرق آسیای میانه در قرن پنجم میلادی ترکی بود اگر چه هر طایفه‌ای که از آن دوره به بعد «ترک» نامیده شد لزوما زبان «گوک تورک‌ها» را به راحتی نمی‌فهمید و جزو نوادگان آن‌ها هم به حساب نمی‌آمد.

هند و اروپائی‌ها و دیگران

دیگر چیزهای اساسی و حتی معانی غیر مادی دیگر مانند «دیدن» و «گفتن» و رنگ‌های اصلی، واژگانی ایجاد کرده بودند که به مجموعه این نظام امروزه «زبان» می‌گوییم.

اما این همه زبان و لهجه و گویش دور و نزدیک جهان که تازه هزاران تایی آن طی ده‌ها هزار سال گذشته از بین رفته، از کجا پیداشد؟ رنگارنگی زبان‌ها و لهجه‌ها چطور بوجود آمد؟

چیز دقیقی در این باره نمی‌دانیم که در این دوره، از آن ابتدای پیدایش و کوچ به خارج از آفریقا تا پیدایش «گروه‌های زبانی» دقیقا چه گذشته است. در باره موضوع زبان در این مرحله بیشتر استنتاج و گمانه‌زنی در دست است تا اطلاعات قابل کنترل. مثلا یک احتمال این است که گروه‌های مردم هرچه به همدیگر نزدیک و از دیگر گروه‌ها دور و منزوی بودند، زبان مخصوص خود را با واژگان و نظام آوایی و دستوری خودشان بوجود آورده‌اند. زندگی دسته جمعی و طایفه‌ای، بنا به یک نظریه، زبانی مشترک‌تر و عادات و خلق و خوی نزدیک‌تری را به وجود آورده است.

به این ترتیب این فرض که حداقل برای مدتی طولانی قومیت و زبان مشخصه‌هایی مکمل هم بوده‌اند بی‌دلیل جلوه نمی‌کند. این تصور برای صد و چند سال گذشته از رغبت اکثریت دانشمندان برخوردار بود. مثلا وقتی گفته می‌شد در فلان جا به زبان ساکسونی صحبت می‌شد تصور غالب این بود که آن دسته متکلمین این زبان اولیه از نظر قومی هم «پروتو آلمانی‌ها» یعنی به اصطلاح اجداد آلمانی‌های کنونی بودند که امروزهم نوادگان آنان در آلمان زندگی می‌کنند و آلمانی معاصر تکلم می‌کنند، که البته شکلی کاملا متفاوت اما نه بیگانه و دور از ساکسونی باستان است.

این تصور تا حدی درست است. حداقل می‌توان برای مدتی در ابتدای تشکل این اقوام، درستی این فرضیه را قبول کرد. اما نتیجه کوچ‌ها و جنگ‌ها این بوده که بعد از مدتی، این معادله دیگر به هم خورده است. مثلا در هزاره نخست میلادی می‌بینیم که همان ساکسون‌های بااصطلاح «آلمانی‌الصل» همراه با قبیله دیگری از ژرمن‌ها یعنی آنگل‌ها و همچنین بومیان بریتون، پیکت، اسکوتی و کلتیک

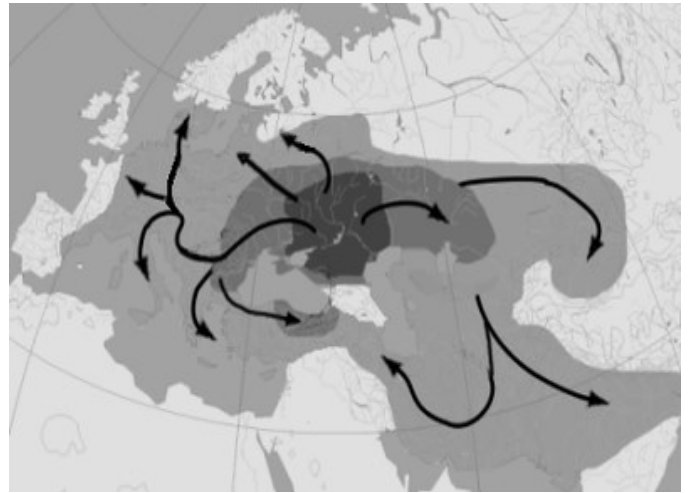
پیدایش و تمایز زبان ها از همدیگر به شاخه های بزرگ و کوچک یک درخت مشترک تشبیه میشود. شاخه های بزرگ این درخت «خانواده زبان ها» نامیده میشود که به همدیگر نزدیک هستند.

معمولا از حدود ۱۰۰-۷۰ خانواده زبان ها در دنیا بحث میشود. در داخل هر کدام از این «خانواده ها» هم زیر گروه هائی وجود دارند که به همدیگر نزدیک تر از اعضای زیر گروه های دیگر هستند. از این جهت در حالیکه در واقع همه زبان های دنیا «شاخه های یک درخت مشترک» هستند، شباهت و گوناگونی آنها هم شاخه شاخه میشود.

اگر یک رشته واژه های پایه مانند آفتاب، پدر، رفتن، آب، پرنده و یا بعضی جمله های ساده و ابتدایی مانند «ما نتوانستیم بیاییم» را به انگلیسی، آلمانی، دانمارکی، سوئدی و نروژی بنویسید شباهت های جالبی بین این واژه ها و جملات مشاهده خواهید کرد. همین ها را به فرانسه و ایتالیایی هم بنویسید. خواهید دید که با گروه اول فرق های بارزی هست اما باز می توان به شباهت های زیادی هم پی برد. ولی اگر این بار همان واژه ها و جملات را به ترکی، چینی و یا عربی بنویسید صرف نظر از الفبا و املا گوناگون، خواهید دید که مثلا ترکی و یا عربی آن واژه ها و یا جمله های ساده با سوئدی و یا فرانسه خیلی فرق دارند.

طبقه بندی زبان های مختلف دنیا در «خانواده های زبانی»، گروه ها و زیر گروه های مجزا و تعریف نزدیکی و یا دوری بین این زبان ها، گروه ها و یا زیر گروه ها چیزی نسبتا جدید است که زبان شناسان در این ۱۵۰ سال اخیر برای سهولت بررسی زبانهای گوناگون، ویژگی های آنان و مقایسه آن ها با همدیگر انجام می دهند.

می توان گفت که در دنیا چیزی بین شش تا هشت هزار زبان زنده وجود دارد. توافق اکثر زبان شناسان بر رقمی حدود ۶۹۰۰ و ۷۰۰۰ زبان است. این فرق از آنجا ناشی می شود که تعریف «زبان» و «لهجه» ممکن است وابسته به هر دانشمند و معیارهایی که گذاشته می شود، فرق کند. مثلا بعضی ها زازا را جدا از کردی می شمارند و بعضی ها فکر می کنند گیلکی



کوچ های هند و اروپائیان چهار تا یک هزار سال پ. م. امروزه گمانه زنی بسیاری از دانشمندان رشته های مرتبط با تاریخ زبان ها بر آن است که چون سرچشمه پیدایش «انسان هوشمند» حدودا دو میلیون سال پیش یکی بوده و آن هم احتمالا در شاخ آفریقا آغاز شده و از آنجا از طریق کوچ های ابتدائی به آسیا و قاره های دیگر گسترش یافته، احتمالا ریشه همه زبان ها یکی بوده و زبان های همزمان با افزایش جمعیت و گسترش کوچ ها بتدریج مانند شاخه های درختان از همدیگر جدا شده اند.

حتی بعضی بررسی های جدید مربوط به پایان آخرین عصر یخبندان یعنی حدود ۱۵ هزار سال پیش که از سوی دانشمندان بریتانیائی و زلاند نوی انجام گرفته به این نتیجه رسیده اند که بعد از کوچ های بزرگ از آفریقا، آن عده از انسان ها که در جنوب اروپا، بالکان و ترکیه کنونی جمع شده بودند یک زبان مفروض مشترک داشته اند و از این باصطلاح «سوپر خانواده زبانی» است که هفت گروه اوراسیائی امروزه از قبیل هند و اروپائی (انگلیسی، فرانسه، روسی، فارسی، ارمنی...)، آلتائی (ترکی، مغولی...) و اسکیمو - آلتوت بوجود آمده و آنگاه بطور جدا از همدیگر رشد یافته اند (پیگل، ۲۰۱۲).

این نظریه هنوز جدید است، اما در این دیگر شک چندانی نیست که در ابتدا زبان های بزرگ و مجزا از همدیگر موجود نبوده و برعکس، زبان ها از لهجه های به همدیگر نزدیک بیرون آمده گسترش یافته و بزرگ تر شده اند. معمولا

دارد. طبیعتاً هر شاخه را هم وابسته به نزدیکی و دوری زبان‌ها می‌توان به زیر گروه‌های مختلف تقسیم کرد.

از خانواده‌های زبانی در منطقه بزرگ‌تر ما یعنی خاورمیانه، اروپا، آفریقای شمالی، آسیای صغیر و آسیای میانه حدود ۴-۵ خانواده زبانی حضوری نظر رس دارند. البته حجم این خانواده‌ها و تعداد متکلمین این زبان‌ها یکی نیست. بزرگ‌ترین خانواده‌های زبانی که در ایران کنونی حضور دارند عبارتند از یکم: هند و اروپایی (فارسی، کردی، لری، تاتی، تالشی، بلوچی و غیره و در یک گروه دیگر ارمنی)، آلتایی (ترکی آذربایجانی و ترکمنی) و آفروآسیایی (عربی).

حدود ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد انبوه قبائل و طوایفی در جنوب سیبری - حوالی رود اورال، آسیای میانه، شمال قفقاز و دریای خزر و اروپا زندگی کرده پیوسته در حال کوچ، مهاجرت و کوشش برای سکنی و اقامت در مناطق جدید بودند. آن‌ها زبانی مفروض که به طور قراردادی «پروتو هند و اروپایی» نامیده می‌شود صحبت می‌کردند و گویش‌ها و لهجه‌های مختلفی داشتند. از این «زبان ریشه» است که به تدریج زیر گروه‌های هند و ایرانی، ژرمنی، رومی تبار، سلتی و غیره جدا شده به صورت زبان و لهجه‌های مستقل شکل گرفته‌اند - چیزی که تا هزاره نخست میلادی یعنی برای تقریباً هشت تا نه هزار سال ادامه داشته است، مرحله‌ای پر از دگرگونی‌های زبانی، جغرافیایی، فرهنگی، و قومی. در همین دوره نطفه چندین خانواده زبان‌های دیگر هم شکل یافته است.

ممکن است دو زبان که از نظر ریشه و منشاء ارتباطی با همدیگر ندارند لغات مشترک بسیار زیادی داشته باشند و یا از همدیگر هزاران لغت گرفته باشند. اما این، لزوماً دلیل نزدیکی «خانوادگی» آن زبان‌ها نیست. مثلاً بخش مهمی از واژگان رایج فارسی امروز از عربی گرفته شده اما عربی و فارسی دو زبان از نظر ریشه متفاوت هستند: فارسی از گروه زبان‌های ایرانی در شاخه هند و ایرانی خانواده زبان‌های هند و اروپایی است اما عربی از گروه زبان‌های سامی (شامل عربی، عبری، آرامی، حبشی) خانواده زبان‌های آفرو آسیایی

لهجه‌ای از فارسی است در حالیکه دیگران آلمانی سوئیس را لهجه‌ای از آلمانی حساب می‌کنند و باز دیگران چکی و اسلواکی را دو زبان گوناگون می‌شمارند. البته در این بررسی‌ها عوامل و معیارها همیشه بر پایه علم زبان‌شناسی نیستند و ملاحظات سیاسی هم‌گاه در این نوع بررسی‌ها تاثیر می‌کنند.

حدود ۲۰ خانواده زبانی تعریف شده است که باز این رقم هم بسته به تعریف هرکس از زبان و خانواده زبانی فرق می‌کند. بزرگ‌ترین خانواده زبان‌ها در دنیا خانواده زبان‌های هند و اروپایی هست که بیش از ۵۰۰ زبان کوچک و بزرگ عضو آن هستند. گروه‌های کوچک‌تر هر خانواده زبان‌ها هم به همین ترتیب معین می‌شوند.

اعضای خانواده زبان‌ها برپایه اشتراک و یا شباهت در واژگان خودی و پایه و ساختارهای دستوری آن زبان‌ها معین می‌شوند که هم در زمان کنونی و هم از نظر تاریخی بررسی و مقایسه می‌شوند. در مرحله بعدی برپایه نزدیکی بیشتر بین گروه‌هایی از این خانواده‌ها از «گروه‌ها و یا شاخه‌های زبانی» سخن می‌رود. مثلاً فارسی، آلمانی، ایتالیایی، هندی، روسی، یونانی، ارمنی و آلبانیایی و بیش از ۵۰۰ زبان دیگر خانواده بزرگ زبان‌های هند و اروپایی را تشکیل می‌دهند چرا که همه آن‌ها، کم و یا زیاد، از نظر واژگان و ساختار دستوری مشترکاتی دارند که مثلاً با عربی، عبری و یا ترکی و مغولی ندارند. اما در داخل خانواده هند و اروپایی می‌توان برای نمونه از گروه‌های زیر نام برد: شاخه زبان‌های هند و ایرانی (شامل هندی، اردو، بنگالی و یا فارسی، کردی، لری، پشتو و غیره) که خود گروه هند و ایرانی به دو زیر گروه هندی و ایرانی تقسیم می‌شود. بعضی‌ها ارمنی را جزو گروه ایرانی می‌شمارند و دیگران بر آنند که ارمنی زیر گروه مستقلی از زبان‌های هند و ایرانی است. خانواده زبان‌های رومی تبار یا ایتالیک (لاتین، ایتالیایی، فرانسه، اسپانیایی...) و یا خانواده زبان‌های ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، سوئدی...) هم جزو گروه‌های مختلف خانواده هند و اروپایی هستند.

خانواده زبان‌های آلتایی سه شاخه ترکی (شامل ترکی ترکیه، آذربایجانی، ترکمنی، قزاقی، ازبکی و غیره)، مغولی و تونقوزی

«آریایی» به همان درجه درست و یا غلط است که «سامی»، «ترک»، «ژرمن» و یا «اسلاو».

۹۰۰۰ سال قبل از میلاد



۹۰۰۰ سال قبل از میلاد

احتمال می‌رود که از ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد یعنی حدود ۱۱ هزار سال پیش نشانه‌های گروه‌های زبانی مختلف به وجود آمده بود. در منطقه مورد بحث ما (نقشه بالا) که مکان کوچ «انسان خردمند» از آفریقا به آسیا و اروپا و در عین حال مرکز اولین مناطق شهرنشینی، کشاورزی و تمدن بشری است، می‌توان از نه گروه اصلی زبانی (۱) هند و اروپایی، (۲) آفرو آسیایی، (۳) دراویدی و ایلامی (بعضی‌ها این دسته را دو گروه مجزا می‌دانند)، (۴) نیلی-صحرائی، (۵) نیجری-کنگویی، (۶) سومری، (۷) قفقازی، (۸) مدیترانه‌ای غربی و (۹) اورالی سخن گفت. حدوداً در قرن چهارم میلادی یعنی حدود ۹۰۰۰ سال بعد، از گوشه شمال شرقی این نقشه، گروه زبانی دهم یعنی (۱۰) گروه زبان‌های آلتایی هم در این جغرافیا پدیدار می‌شود.

۹ تا ۱۰ هزار سال قبل، شکل‌گیری گروه‌های زبانی هنوز در مرحله ابتدایی خود قرار داشت و هنوز از زبان‌های کنونی نظیر انگلیسی، فارسی، ترکی، عربی، روسی و یا ارمنی به صورتی که امروز می‌شناسیم خبری نبود. این زبان‌ها قرار بود چند هزار سال بعد بطور مشخص و متمایز از یکدیگر عرض اندام کنند - هرکدام از آن‌ها بعد از طی روندی مخصوص بخود و با آمیزش و تحولی که ویژگی‌های آن زبان را تشکیل خواهد داد... برای شکل‌گیری زبان‌های معاصر که امروزه

است. بهمین ترتیب ترکی واژه‌های بسیاری از فارسی و عربی گرفته اما از نظر ریشه نه با فارسی قرابتی دارد و نه با عربی. در این توضیحات مقدماتی باید به نکته دیگری نیز اشاره کرد و آن معنای واژه «آریایی» است. تعبیر «آریایی» در اصل از سانسکریت (هندی باستان) است و معنی «فرد و یا طبقه ممتاز، اعیان، نخبه» دارد. در تاریخ، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی «آریایی»‌ها به شاخه شرقی گروه «هند و اروپایی» گفته می‌شود که اقوام و زبان‌های هندی-تبار، ایرانی و ارمنی زیر گروه‌های آن به شمار می‌روند. «آریایی» به عنوان نام تیره، تبار و یا نژاد از سال‌های ۱۸۵۰ به بعد و به خصوص در دوره فاشیسم هیتلری مورد سوء استفاده سیاسی قرار گرفت. طبق این نظریات سیاسی گویا «نژاد آریایی»، نژاد باصطلاح «خالص» و «پاک» بوده نسبت به «سیاه‌ها» و «زردها» به اصطلاح «برتری» دارد و حتی اسکاندیناوی‌ها نمونه «پاک‌ترین» نژاد هستند. از این جهت استفاده از این تعبیر بعد از جنگ جهانی دوم در ادبیات سیاسی بسیار محدود شد و کاربرد آن اصولاً به زبان‌شناسی محدود گشت. حتی در زبان‌شناسی بعد از جنگ نیز تمایل اغلب دانشمندان بر آن بوده که بجای تعبیر «آریایی» و «آریایی‌ها» از تعبیر «هند و ایرانی» و «ایرانی‌ها» استفاده شود که البته آن هم درست است. امروزه کسی شک ندارد که چیزی بنام «نژاد پاک» و «خالص» وجود ندارد. همچنانکه از ابتدا همه اقوام بشری نتیجه اختلاط و آمیزش انسان‌ها بوده‌اند، امروزه هم آن جریان اختلاط و آمیزش هنوز ادامه دارد. در عین حال این را هم نمی‌توان ادعا کرد که بخاطر این آمیزش‌های قومی و زبانی، هیچگونه فرقی بین اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون انسان‌ها وجود ندارد، اگر چه از این فرق‌ها نباید و از نظر علمی هم نمی‌توان نتیجه گرفت که این یا آن گروه اجتماعی، قومی و یا زبانی «برتر» و یا در درجه‌ای «پایین‌تر» است. نتیجه آنکه در تاریخ و زبان‌شناسی هیچ‌کدام از تعبیر «آریایی» و یا «هند و ایرانی» غلط نیستند به شرط آنکه از کاربرد آن‌ها سوء استفاده سیاسی نکرد و گرنه تعبیر

مناطق که کشاورزی و یا ماهیگیری میسر و یا آب و هوا مناسب‌تر بوده، از مناطق پوشیده از برف و یا صحرای کم آب بیشتر و سریع‌تر بوده است.

۲۷۵۰ تا ۲۲۵۰ قبل از میلاد



۲۷۵۰ تا ۲۲۵۰ قبل از میلاد

۶۲۵۰ سال بعد، یعنی حدود ۸۰۰۰ و اندی سال پیش تغییرات مهمی در این تصویر بوجود آمده بود که اگر با معیار محدود زبان‌های معاصر به این تغییرات نگاه کنیم، شاید چندان پر اهمیت جلوه نکنند چرا که هنوز هم شاهد پیدایش روشن و مشخص زبان‌های کنونی نیستیم، اما این تغییرات با اینهمه بسیار مهم هستند.

حدوداً در اواخر هزاره ششم ق م یعنی نرسیده به سال ۵۰۰۰ ق م، ما شاهد پایان آخرین عصر یخبندان هستیم که اگرچه ظاهراً رابطه مستقیمی با موضوع زبان‌ها ندارد اما به تعداد جمعیت و مهاجرت همه اقوام و امتزاج آنان با همدیگر تاثیر کلانی گذاشته است. در نتیجه ذوب یخ و برف قطب شمال و مناطق نیمه قطبی، بریتانیا از خشکی قاره اروپا جدا شده تبدیل به مجمع‌الجزایر گشت و در نتیجه بالا رفتن سطح آب دریای مدیترانه، این دریا با دریای سیاه که مانند یک دریاچه بود متصل گشت. با این ترتیب دریای سیاه شکل کنونی خود را گرفت و به «آب‌های آزاد» بین‌المللی وصل شد.

می‌شناسیم اقلاً ۸-۷ و حتی در مورد بعضی زبان‌ها ۱۰ هزار سال دیگر لازم بوده است.

گروه هند و اروپایی از دو شاخه شرقی (هندی، ایرانی و ارمنی) و غربی (ژرمنی، کلتی، بالتی-اسلاوی، ایتالیک، آلبانی و هلنی یعنی یونانی) تشکیل شده است. گروه آفرو آسیایی به چند زیر گروه مانند سامی (اکدی باستان که اکنون از بین رفته، عربی و عبری)، مصری باستان، بربر و غیره تقسیم می‌شود. گروه زبانی دیگر که برای ما مهم است ایلامی و دراویدی است. زبان باستان ایلام و یا عیلام (خوزستان و فارس ایران و تا حدی عراق جنوبی امروزه) زبانی مرده به شمار می‌رود. بعضی دانشمندان این زبان را از نظر ساختار با زبان‌های دراویدی (شمال پاکستان، هندوستان و دره سند) از جمله براهویی و تامیل در یک گروه می‌گنجانند. گروه زبان‌های قفقازی شامل ۳۰ تا ۴۰ زبان کوچک و بزرگ است که به جز گرجی اکثراً برای ایرانیان ناآشنا هستند. سومری که آن هم زبانی مرده است مانند بعضی زبان‌های دیگر باستانی منطقه شام و خاورمیانه از سوی اکثر زبان‌شناسان، خویشاوند گروه‌های موجود زبانی دیگر شناخته نمی‌شود و خود گروهی مستقل به شمار می‌رود. اورالی با سه زبان اصلی معاصر یعنی فنلاندی، مجاری و استونیایی گروهی است که به نظر بعضی زبان‌شناسان با گروه آلتایی (ترکی، مغولی و تونقوزی) که بعدتر پیدا شد، دارای مشخصات لغوی و ساختاری تا حدی مشابه است اما امروز بیشتر دانشمندان بر آنند که اورالی و آلتایی دو گروه مجزا از همدیگر هستند.

از ۹ گروه زبانی فوق همه گروه‌ها دارای جمعیت‌های کلانی نبودند. اصولاً تعداد جمعیت جامعه بشری بسیار محدودتر بود. در این دوره به تخمین چند منبع از جمله مک اودی دو گروه بزرگ عبارت از هند و اروپایی و آفرو آسیایی بودند که هرکدام تخمیناً ۵۰ هزار نفر جمعیت داشتند و گروه‌های کوچک‌تر مانند اورالی و نیلی صحرایی هر کدام ۱۰ هزار نفر و یا کمتر جمعیت داشتند (مک اودی ۲۰۰۲: ۲۲). تعداد جمعیت همه گروه‌ها و مجموعاً جامعه بشری همزمان با بهبود شرایط زندگی، پیشرفت کشاورزی، و استفاده از حیوانات خانگی افزایش یافته است و طبیعتاً این افزایش در

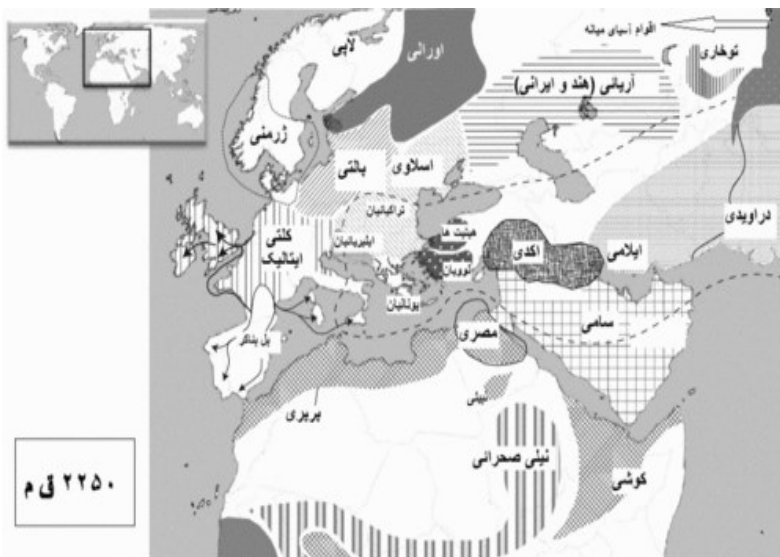
سنگی و سفالی از آن باقی مانده و این زبان، زبان‌های دیگر همجوار و همزمان خود مانند آسوری و ایلامی را تحت تاثیر خود قرار داده است.

اولین داده‌های زبان هند و اروپایی هیتیتی که در آناتولی ظاهر شده و به اطراف خود تاثیر گذاشته نیز مربوط به این دوره است.

نهایتاً در گوشه راست بالا گروه هند و اروپایی - هند و ایرانی تُخارها را می‌بینیم که ظاهراً مثل جزیره‌ای منفصل از گروه هند و اروپایی در آسیای میانه، منطقه باختر (به یونانی: باکتريا) یعنی شهرهای بعدی سمرقند و بلخ می‌زیسته‌اند اما اغلب آن‌ها مدت یکی دو هزار سال بعد تحت فشار اقوامی که

از مناطق شرقی‌تر رو به سوی غرب گذاشتند از این منطقه کوچیدند و یا با اقوام نو آمده امتزاج یافتند.

و بالاخره آنچه که در انتهای گوشه راست و بالای این نقشه به عنوان «اقوام مخلوط آسیای میانه» تعریف کرده‌ایم نزدیک به دو هزار سال



یا بیشتر رنگ و هویت مشخص و قطعی زبانی نداشتند بلکه به راستی مخلوطی از اقوام کوچنده و چادر نشین بودند که بعد از مدتی همه رو به سوی شرق، جنوب و غرب گذاشتند تا به سرنوشت چین، اروپا و خاورمیانه مَه‌ری ماندنی بزنند.

هون‌ها معروف‌ترین این قبایل بودند که بیش از دو هزار سال بعد در این نقشه، از گوشه راست بالا، از شرق پیدا شدند و از منشاء جغرافیایی خود در کوه‌های آلتای (سیبری جنوبی، چین و مغولستان) به سوی غرب سرازیر گشتند.

گسترش اقوام متکلم به زبان‌های هند و اروپایی فقط در شرق نبود. در غرب هم آنچه که شاخه غربی این گروه نامیده بودیم خود به تدریج در هر منطقه ویژگی‌های خود را گرفت.

حدود هزار سال بعد، یعنی حوالی سال ۴۰۰۰ ق م مخصوصاً در سمت غرب شاهد توسعه اقوام متکلم زبان‌های اورالی به خصوص به سوی غرب یعنی اسکاندیناوی کنونی و عقب‌نشینی مردم متقدم‌تر لاپ‌زبان به طرف شمال یعنی مناطق قطبی هستیم.

هنوز در موقعیت زبان‌های مدیترانه غربی (و یا ایبریایی) مانند زبان پروتوباسکی تغییری رخ نداده است. وضع زبان‌های دراویدی و (آنچه که برای ما ایرانی‌ها مهم است) ایلامی هم که بعدها یعنی تا میلاد مسیح عملاً از بین رفت، در این دوره دچار تغییری جدی نشد.

زبان‌های قفقازی که به هر حال گسترش زیادی نداشتند

شاید هم به خاطر کوه‌های این منطقه همچنان تا حد زیادی محدود و محصور ماندند.

اما از هزاره پنجم به بعد در دو گروه زبانی تغییرات مهمی پیدا شد.

اولاً گروه زبان‌های هند و اروپایی به تدریج بین خود به زیر گروه‌های منطقه‌ای تقسیم شدند

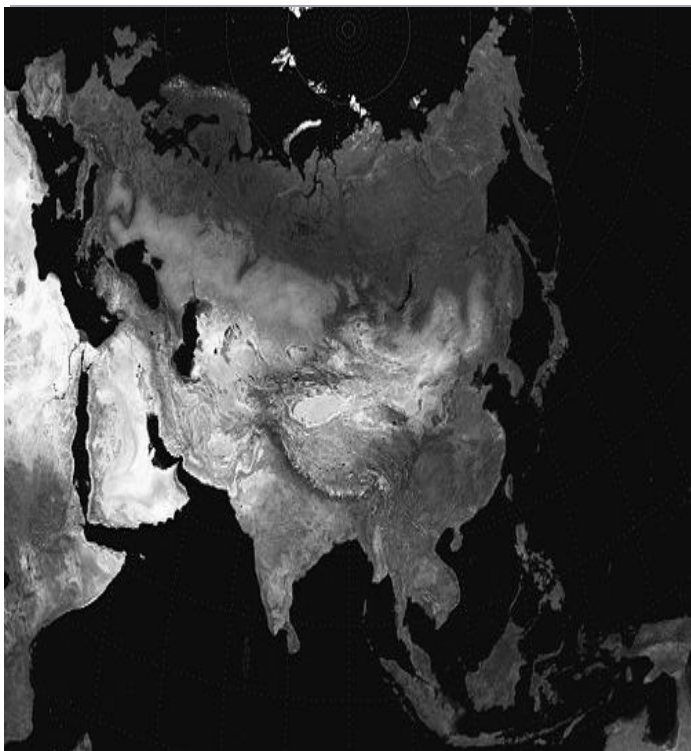
که همزمان، ظاهری قومی هم به خود گرفت تا جایی که در حوالی سال ۲۷۵۰ دیگر می‌توان به طور کلی از دو گروه شرقی و غربی هند و اروپایی سخن گفت.

در عین حال زبان‌های آفرو آسیایی هم به دو گروه آفریقایی (مصری باستان و بربری) و گروه آسیایی تقسیم شد. این گروه دوم که آن را کلا «سامی» می‌نامیم یک زیر گروه کلی است که بعدها آکادی، عربی و عبری از درون آن بیرون خواهد آمد.

نکته تا حدی اسرارانگیز، محدود ماندن بقا و حیطة گسترش زبان سومری و بزودی زوال کامل آن است اگر چه سومری یکی از زبان‌های باستان است که بیشترین آثار مکتوب

شرق و جنوب پیشروی می کردند. تقریباً هزار سال بعد، یعنی حوالی ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م، شاخه‌ای از آنان به هندوستان کنونی و شاخه دیگرشان به ایران کنونی مهاجرت کرده در این سرزمین‌ها سکنی گزیدند.

اولین آریائی‌ها، اولین ترک‌ها



کمر بند استپ‌های اوراسیا

اجداد باستانی ایرانیان و ترک‌ها اقلاً سه تا چهار هزار سال پیش، کم و بیش از یک منطقه: اوراسیای غربی، یعنی منطقه‌ای از کوهستان‌های آلتای در سیبری جنوبی و مغولستان کنونی تا شمال شرق و شمال دریای خزر آمده‌اند. آنها هر دو در ابتدا همانند اجداد باستانی تقریباً همه ملل کنونی اروپا و آسیای قبایلی کوچنده بودند که مدت‌ها در مجاورت با همدیگر زندگی میکردند و بمدت قرن‌ها و به طرق گوناگون، از مراودت و بده و بستان گرفته تا حمله و جنگ و یا فرهنگ، دین و زبان، رویارویی و آمیزش، به‌همدیگر تاثیر گذاشته‌اند.

بطور دقیق نمیتوان گفت که موطن اصلی و اولیه اقوام آریائی (هند و ایرانی) از یک سو و اقوام آلتائی که ترک‌ها شاخه غربی آنها را تشکیل میدادند، کجا بود و این اقوام در کدام

مجمع‌الجزایر بریتانیای کنونی کاملاً تبدیل به سرزمینی هند و اروپایی با ویژگی بیشتر سلتی شد در حالیکه مثلاً گروه رومی‌تبار («ایتالیک») در ایتالیا و فرانسه ریشه دواند و به اسپانیا هم گسترش یافته زبان‌های «مدیترانه‌ای غربی» مانند باسکی و یا اتروسکی را پس راند. ژرمن‌ها که «اورهایمات» و یا موطن اصلیشان جنوب اسکاندیناوی، دانمارک کنونی و شمال آلمان کنونی بود عملاً از بالتی‌ها و اسلاوها جدا شدند و به همین ترتیب یونانی‌ها شبه جزیره یونان را پر کرده از آن تاریخ به بعد در همان‌جا ماندند و شمال آن منطقه خاستگاه تراکیه‌ای‌ها شد.

اما همچنانکه می‌بینیم همه این‌ها هنوز جوانه‌های زبان‌های مستقل خانواده‌های زبانی است و هنوز از خود زبان‌های معاصر مانند انگلیسی، فرانسوی و یا فارسی و یونانی خبر چندانی نیست.

پیدایش و رواج اولین نظام‌های نوشتاری یعنی خطوط و الفباهای باستانی میخی از قبیل سومری، ایلامی، همچنین هیروگلیف‌های مصری و یا گلیف‌های دره سند هم در این دوره شروع شده که حدود ۱۵۰۰ سال بعد به صورت نسبتاً تکمیل شده الفباهای فنیقی و آرامی در آمده و در خاورمیانه رواج یافته است.

اکثر زبان‌های بعدی خاورمیانه از جمله عربی، عبری، فارسی و ترکی در ابتدا نوعی اصلاح شده از این الفباها را قبول کرده به کار برده‌اند.

در ضمن در طرف راست نقشه، محل «تمدن باستانی دره سند» در هندوستان کنونی هم معین شده است. این نشانه فقط یاد آور آن است که وقتی حدود ۱۰۰۰ و اندی سال بعد اقوام هندی گروه هند و ایرانی (آریایی) به اینجا کوچیدند، تمدن به نسبت پیشرفته‌ای در آن منطقه وجود داشت که یقیناً مردم آن، زبان و یا زبان‌های خود را داشتند. اما گذشت روزگار از آن تمدن و زبان نشانه‌های زیادی باقی نگذاشته است.

حوالی سال ۲۲۵۰ ق م در شرق استپ‌های آسیای اقوام هند و ایرانی (آریایی) رحل اقامت افکندند که از قفقاز تا بخش اعظم آسیای میانه را پر کرده بودند. آن‌ها به سرعت بسوی

آمد. برپایه وام واژه های اورالی و هند و اروپائی در زبان مفروض (پروتو) ترکی باستان دانشمندان حدس میزنند که گروه قبایل ترک زبان غربی ترین گروه زبانی «خانواده» زبانهای آلتائی بود در حالیکه گروه تونقوزی شرقی ترین گروه بود و مغولی در مرکز این منطقه قرار داشت. از سوی دیگر مورخین با اشاره به اینکه قبایل هند و اروپائی ظاهرا پیشگام پرورش اسب در فرهنگ قبیله ای هزاره چهارم و سوم در اوراسیا بودند، چنین گمان میبرند که اجداد قبایل ترک زبان احتمالا در مجاورت این قبایل هند و اروپائی به فنون پرورش و بهره گیری از اسب پی برده اند (گولدن ۲۰۰۶، ص ۱۶). بر پایه این داده ها، احتمال می رود که موطن اصلی اجداد ترک ها ابتدا بین رودخانه «ینی سئی» و اقیانوس آرام در شمال چین، منطقه جنگلزار و شمالی استپ ها در سیبری جنوبی و بخصوص حوزه آلتای و یا ماوراء بایکال تا حوزه ماوراء خزر بوده است. در هزاره نخست قبل از میلاد ظاهرا اجداد باستانی قبایل پروتو ترک زبان به مناطق مرکزی و غربی مغولستان کنونی کوچ کرده اند که بیشتر موطن قبایل هند و اروپائی - هند و ایرانی بوده است.

با این ترتیب احتمالا اولین تماس های قومی و زبانی بین اقوام پروتو ترک و ایرانی هزار سال قبل از میلاد در مغولستان کنونی بوده است یعنی حدودا ۵۰۰ سال بعد از آنکه کوچ اولین قبایل آریائی به ایران کنونی شروع شده بود. اما این گروه های پروتو ترک را هنوز نمیتوان دقیقا بعنوان «ترک» نامگذاری کرد. آنها بخشی از مجموعه ای از قبایل اوراسیا بودند که معروف به «هون ها» شده اند و در منابع چینی «هسیونگ-نو» نامیده میشوند.

اجداد قبایل ترک زبان «بیشک بخشی از اتحادیه قبیله ای هسیونگ-نو و هون های آسیائی بودند که در قرن سوم پیش از میلاد برای مرز های چین درد سر ایجاد کرده بودند» (گولدن، همانجا، ص ۱۷). مثل اغلب اتحادیه های قبیله ای، این اتحادیه هم از نظر قومی و زبانی مختلط بود. وقتی این اتحادیه در مقابل حملات دولت هان های چین دچار شکست شده پراکنده گشت، عناصر این اتحادیه بسوی اوراسیای

دوره های تاریخی برای اولین بار عرض اندام کرده اند. اما برپایه پیگیری نام ها، واژگان و متون در منابع اصلی و یا ثانوی، تحلیل بازمانده اجساد انسان ها و یا آلات و اشیای مورد استفاده مردم در مناطق گوناگون و تحلیل و مقایسه آنها، دانشمندان رشته های زبانشناسی تاریخی، مردم شناسی، باستانشناسی و ژنتیک به نتایجی رسیده اند که در این زمینه های علمی امروزه مورد قبول اکثر متخصصین است.

ظاهرا موطن اصلی و اولیه اقوام آریائی یعنی گویشوران باستانی زبان مفروض و مشترک (پروتو) هند و ایرانی در غرب آسیای میانه تا حوزه شمال شرقی و شمالی دریای خزر بوده است. احتمالا در اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، یعنی حدودا چهار هزار سال پیش که دو شاخه زبانی هندی و ایرانی تا حد معینی از همدیگر فاصله گرفته بود، دو گروه از «جامعه پروتو هندی» آن منطقه جدا شده یک دسته به غرب، به شمال بین النهرین و به مناطق بعدی خُری ها و میتانی ها و گروهی دیگر به سوی هندوستان کنونی کوچیدند. مدتی بعد، احتمالا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد، قبایل ایرانی نیز شروع به کوچ نمودند. آنها هم رو بسوی غرب نهادند و احتمالا در اواسط قرن نهم پیش از میلاد یعنی چیزی کمتر از سه هزار سال پیش به غرب و مراکز ایران کنونی رسیدند. در همین دوره است که منابع آشوری (آسوری) برای اولین بار از این اقوام سخن میگویند. بعد از قرن نهم قبل از میلاد، منابع بین النهرین به واژگانی ایرانی مانند ماد ها (ماتائی)، پارس ها (پارسواش) و بویژه خدایگان اصلی ایرانیان اهورامزدا (آسارامزاش، آسورامزاش و بعد ها اهورامزدا) اشاره میکنند (سیمس ویلیامس، ۲۰۰۶، ص ۱۲۶-۱۲۵).

«جامعه» اقوام آلتائی زبان که ترک ها بعد ها همچون گروهی مشخص از درون آن بیرون آمدند احتمالا سه تا چهار هزار سال پیش از میلاد در منطقه ای بین شمال چین و غرب مغولستان شکل یافت. نشانه های ترکی باستان حدودا ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد از بطن این «جامعه» بیرون

غربی رو گذاشتند. در این جریان اشکال، اتحادها و کشاکش های جدید قومی بوجود آمد.

زمانیکه در استپ های آسیای میانه و اوراسیای غربی کوچ های پر تلاطم قومی به ملل آسیا و اروپا از روس و بالتیک و آلمانی، انگلیس و فرانسوی و ایتالیائی و زبانهای آنان شکل نیمه نهائی خود را میداد، در ایران مادها دولت خود را میساختند، هخامنشیان امپراتوری خود را گسترش میدادند و با یونان میجنگیدند، بین النهرین هنوز صاحب تمدن های باستان خود بود و بتدریج امپراتوری روم ساخته میشد. کوچ های اقوام رنگارنگ و از آن جمله هون ها، گوت ها، ژرمن ها، اسکیت ها و سکاها، آلان ها و خزرها و آوارها در اوراسیا و اروپا سرتاسر اوراسیا و بخصوص «کمر بند استپ های» آن را از نظر قومی و زبانی تبدیل به یک «دیگ آش شله قلمکار» کرده بود.

در مقابل سیل هون های آسیائی که مجموعه ای از اقوام پروتو مغول، پروتو ترک و حتی هند و ایرانی بودند و هون های اروپائی که از نظر قومی و زبانی با آنها کاملا یکی نبودند، ده ها قوم و قبیله از هند و اروپائی و آلتائی تا اورالی و سیبریائی پا به گریز گذاشتند، سرکوب شدند، به مناطق غربی و یا جنوبی رو گذاشتند و یا در ترکیبات نوین قومی مستحیل گشتند. در نتیجه همین کوچها و جنگها هم بود که امپراتوری روم سقوط کرد و به امپراتوری روم شرقی یعنی بیزانس تقلیل یافت.

در همین شرایط بود که اولین بار در قرن ششم میلادی منابع چینی در رابطه با منازعات بین اقوام همسایه چین در مغولستان، به شکلی روشن از ترکها سخن میگویند.

همین قبایل ترک بودند که در همان دوره یعنی قرن ششم میلادی (۷۴۰-۵۵۲ م) دولت مقتدر گوک تورکها را بین دو دولت چین در شرق و ایران ساسانی در غرب و جنوب بوجود آوردند، دولتی که به کمک ایرانیان همسایه و بخصوص سغدیان زمینه گذار ترکان به اسلام را ایجاد کرد. اولین سنگ نوشته های ترکی باستان معروف به اورخون به این دوره مربوط است. مدتی بعد، در زمان دولت ترک قراخانیان (۱۲۱۲-۸۴۰ م) در شین جان کنونی (چین) اولین

آثار مکتوب فرهنگ ترکی از جمله "دیوان لغت الترک" محمود کاشغری را تولید نمود.

ایران از کوچ آریائیها تا ظهور اسلام تا حدی از تلاطمها و کوچهای قومی در امان مانده بود. بعد از اعراب، کوچهای قبایل ترک به خراسان و بقیه ایران شروع شد و تا بیزانس، فلسطین، مصر و بالکان گسترش یافت.

آغاز ایران و زبان های ایرانی

کوچها و مهاجرت همه قبایل از جمله قبایل هند و اروپایی قبل از آن تاریخ هم وجود داشت، بعد از آن تاریخ هم. مانند کوچ هر قبیله، در جریان کوچها هر طایفه با طوایف دیگر متحد و یا دشمن می شد، جنگ و یا صلح می کرد، ائتلافها و زدو خوردها، هجوم، غارت، حتی کشتار و یا آشتی و دورههای صلح و فاصله دادن به کوچ چیزی طبیعی در زندگی قبیلهها بود.

از سال ۱۸۰۰ ق م یعنی حدودا ۳۸۰۰ سال پیش یک چند پدیده تازه در نقشه ما مشاهده می شود. در میان رودان (بین النهرین) شاهد دو دولت مهم آشور در شمال و بابل در جنوب این منطقه و همچنین هیتیت در آناتولی هستیم. یکی دو دولت جدید اما کوچک دیگرهم پیدا می شوند که مدتی بعد ناپدید خواهند شد. یکی از آنها دولت هوریان است که تقریبا در سرزمینهای کردنشین امروز به وجود آمد و ۷۰۰ سال بعد در آغاز هزاره یکم ق م از بین رفت اما گفته می شود زبان ارمنی هم وامواژه هایی از زبان هوری دارد اگر چه از این زبان واژگان بسیار اندکی باقی مانده است.

دو ویژگی دیگر این دوره جدا شدن ایتالیک از زبان سلتها و گسترش آن در ایتالیای امروزه است. در عین حال یونانی زبانها، دیگر به سرعت در جزایر یونان کنونی پخش می شوند و با این ترتیب تراکیایی به تدریج از یونانی جدا می شود.

هنوز هم یونانی و هم ایتالیایی در مراحل نخستین شکل گیری خود هستند و از آلمانی و یا انگلیسی و طبیعتا روسی و اسپانیایی خبری نیست. هنوز باید حدود هزار سال و یا بیشتر بگذرد تا قبایل نزدیک به هم و تشکیل دهنده این

قومیت‌های کلان‌تر به همدیگر نزدیک‌تر شده و شکل اولیه این زبان‌ها را به وجود بیاورند.

ویژگی دیگر این دوره در آن است که به خصوص از ۱۸۰۰ ق م به بعد بخش قابل توجهی از اقوام شاخه شرقی گروه هند و اروپایی در جریان کوچ و مهاجرت خود از غرب به شرق، راه خود را به سوی جنوب یعنی ایران کنونی و گروهی دیگر به جنوب شرق یعنی پاکستان و هندوستان کنونی کج می‌کند. با این ترتیب این گروه که مجموعاً آن‌ها را آریایی و یا هند و ایرانی می‌نامند از نظر زبانی نیز در داخل خود به شاخه‌های متبلورتر ایرانی (فارسی باستان و اوستایی) و هندی (ودایی و سانسکریت) جدا می‌شوند.

در عرض ۲۰۰ سال یعنی حوالی سال ۱۶۰۰ ق م «ایرانیان» نسبتاً نوآمده همسایه بابل و دولت‌های کوچک‌تر بین‌النهرین می‌شوند.

اقوام پراکنده‌ای که قبل از آریایی‌ها در مناطق مرکزی ایران کنونی زندگی می‌کردند از خود اثر و تمدنی به جا نگذاشته، احتمالاً با نوآمدگان آریایی امتزاج یافته‌اند.

یعنی آمدن اقوام آریایی به ایران کنونی در هزاره دوم و پخش آنان در این منطقه در هزاره نخست قبل از میلاد بوده است. آن‌ها بتدریج در سرزمین‌های جدید یک‌جانشین می‌شوند و وابسته به محل زندگی خود یعنی شرق، جنوب و یا غرب و مرکز نام‌های دیگر می‌گیرند: ایرانیان شرقی و یا پارت‌ها، پارس‌ها و مادها... گویش و گونه زبان ایرانی آن‌ها هم ویژگی‌های خود را می‌یابد.

این، شروع ماجرای «ایران» و «ایرانیان» است - حدوداً چهار تا سه هزار سال پیش.

حدود هزار سال بعد یعنی حوالی سال ۵۶۰ ق م مادها دیگر گروه‌های ایرانی را به تابعیت خود درآورده انسجامی نسبی به جغرافیای حاکمیت خود می‌بخشند. در این زمان است که آن‌ها را در اطلس‌های تاریخی دیگر «امپراتوری» می‌نامند.

زبان و تمدن ایلامی در جنوب غربی ایران (حدوداً خوزستان، فارس و لرستان امروز و همچنین جنوب عراق) که از سال ۲۷۰۰ پیش از میلاد در کنار سومری، آشوری، اکدی و دیگر

زبان‌های بین‌النهرین جایگاه خود را در میان زبان‌های باستان منطقه نگهداری کرده بود حتی قبل از سر رسیدن ایرانیان، در نتیجه شکست بزرگ پادشاهی ایلام از آشور تضعیف شده بود. در دوره هخامنشیان یعنی تا اواسط هزاره یکم قبل از میلاد ایلامی هنوز یکی از زبان‌های رایج پادشاهی ایران بود اما تا آغاز هزاره اول میلادی دیگر تقریباً اثری از این زبان باقی نماند. به نظر بعضی‌ها از جمله پروفیسور ولادیمیر مینورسکی، زبان «خوزی» خوزستان که تا چند قرن بعد از اسلام هنوز زبان مردم بومی خوزستان بود و نه با عربی و نه با فارسی رابطه داشت، احتمالاً باقیمانده ایلامی باستان بوده است (مینورسکی ۱۹۴۵ ص ۸۰-۷۳).

اقوام هندی هم در شبه قاره هند مسکون شدند. آن‌ها تمدن و زبان‌های «دره سند» را که قبل از هندو ایرانی‌ها در این منطقه حضور داشتند در خود مستحیل نمودند تا جایی که بزودی از تمدن آن دوره این اقوام دیگر اثر چندانی باقی نماند. زبان‌های دراویدی تقلیل یافتند. امروزه چند زبان مانند براهویی و تامیلی یاد آور دوره قبل از آمدن هند و اروپایی هاست.

نزدیکی زبان‌شناختی بسیاری بین هندی و ایرانی باستان وجود دارد. به گفته دانشمندان این دو زبان، آثار هندی باستان (ودایی و سانسکریت) به مراتب بیشتر و آثار فارسی باستان و اوستایی (که برای متون دینی زرتشتی به کار می‌رفت) بمراتب کمتر اما بغرنج‌تر و مبهم‌تر است اما یکی را نمی‌توان بدون دیگری با دقت لازم بررسی علمی کرد.

بقیه اقوام آریایی و یا هند و ایرانی که به مجموعه آن‌ها سکاها و اسکیت‌ها گفته می‌شود در استپ‌های شرق، شمال و غرب دریای خزر باقی ماندند و تا قرن‌ها بعد به زندگی کوچنده خود ادامه دادند. هر شاخه منطقه‌ای و جغرافیایی آنان نام دیگری به خود گرفت از قبیل سکاها و اسکیت‌ها، سَرْمَتیان و بعدها آلان‌ها.

اقوام هند و اروپایی کوچ خود به سوی شرق را تا شرق آسیای میانه، منطقه کوهستان آلتای ادامه دادند.

که بصورت قبیله‌ای و گروهی - قومی زندگی می‌کردند هنوز صاحب خط و الفبای منسجم خود نبودند.

خط و نوشتار همراه با تمدن بشری از منطقه میانرودان و یا بین‌النهرین، مصر، آناتولی و بعداً یونان و ایتالیا شروع شد و به دیگر نقاط جهان توسعه یافت.

مادها، پارتی‌ها و پارس‌ها که فلات ایران را گرفتند با استفاده از ضعف امپراتوری آشور، آن‌ها و دیگر همسایگان قدرتمند خود را شکست داده، دولت خود را بزودی تحکیم و گسترش بخشیدند.

آن‌ها هرچقدر که یکجا نشین و شهری می‌شدند با خط و نوشتار همسایگان خود هم آشنا شده این خط‌ها را با نیازهای خود منطبق کرده به کار می‌بستند.

تنها قسمتی از جغرافیای ایران کنونی که صاحب خط و همچنین تمدن شهری خود و حتی تمدنی بسیار طولانی مدت و غنی بود در حوزه خوزستان کنونی و جنوب شرقی عراق قرار داشت که ایلام (عیلام) نام داشت. اما به روایت منابع همدوره آشوری و بابلی، حیطة قدرت سیاسی و بخصوص فرهنگی ایلام بمراتب گسترده‌تر از این بود و اقلاً بخش‌های وسیعی از استان فارس کنونی و منطقه دریای خزر تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت. دو مرکز اصلی این پادشاهی شوش (خوزستان) و آئشان (فارس) بود.

ایلام تمدنی مهم و غنی ایجاد کرده بود که حدوداً ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد شروع شد و تا بیش از دو هزار سال بعد یعنی اوایل هخامنشیان، پادشاهی، گاه بسیار قدرتمندی را بنیاد نهاد.

زبان ایلامی به گواهی اکثر باستان‌شناسان و زبان‌شناسان هیچگونه قرابتی با زبان‌های همسایه یعنی آفرو آسیائی (از جمله سامی) و دیگر زبانهای بین‌النهرین و آناتولی و یا زبانهای نوظهور ایرانی در آن منطقه نداشت. اما بنظر بعضی‌ها نزدیکی‌های ساختاری معینی بین ایلامی و زبانهای دراویدی در (هندوستان باستان) وجود دارد. خط ایلامی که به همراه آشوری، هیتی‌تی و بابلی نوعی از خطوط میخی باستانی در منطقه بود مدتی طولانی در امپراتوری‌های ایرانی مادها و هخامنشیان رواج داشت تا اینکه بالاخره از بین رفت و جای

حدوداً ۲۰۰ سال بعد، حوالی سال‌های ۳۶۰ ق م، از همانجا، از گوشه شمال شرقی نقشه ما، قوم و یا به قولی اقوامی با نام کلی «هون‌ها» به سوی غرب سرازیر گشتند. کوچ معکوس قبایل جدیدی شروع شد. هون‌ها قرار بود در تعیین سرنوشت اروپای شرقی و مرکزی و حتی امپراتوری بعدی روم نقش مهمی بازی کنند.

نوشتار باستان ایرانیان و مردم خاورمیانه



سنگ‌نوشته سه زبانه خشایارشا در وان

گذار از فرهنگی بدون نوشتار به فرهنگی با نوشتار معمولاً از طرف مورخین بعنوان پایان «ماقبل تاریخ» (پیشا تاریخ) و آغاز «تاریخ مستند» و یا مکتوب شمرده می‌شود. در عین حال خط، نوشتار و آثار مکتوب چه بصورت هیروگلیف و اندیشه نگار (ایدئو گرام) و یا بخصوص خط و الفباء پیوسته یکی از معیارهای اصلی سنجش تمدن یک سرزمین و یا گروه اجتماعی بوده است.

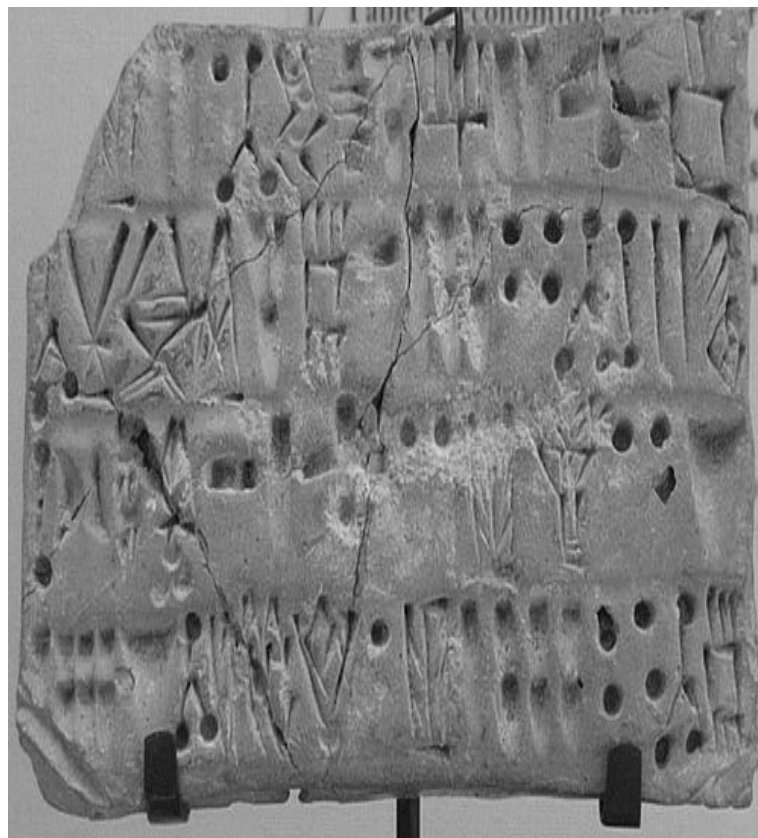
تقریباً ۳۵۰۰ سال قبل (نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد) وقتی اقوام ایرانی (از زیر شاخه «هند و ایرانی»‌ها و شاخه «هند و اروپایی»‌ها) از آسیای میانه و شمال دریای خزر به فلات ایران کنونی سرازیر شدند، در این فلات بومیان و قبایل تا حد زیاد جدا و دور از همدیگر زندگی می‌کردند. از فرهنگ و زبان آن‌ها اطلاعاتی باقی نمانده است.

این بومیان «ماقبل ایرانی» فلات ایران نیز همانند اقوام تازه وارد آریایی و همچنین مردم اکثر اروپا، آسیای میانه و غربی

آن را خط و زبان فارسی میانه (پهلوی) گرفت که مبتنی بر الفبای آرامی بود.

بسیاری از نوشته‌های دوره هخامنشی، از سغدی و پارسی گرفته تا فارسی با خطی میخی و ملهم از خط میخی آشوری و بابلی درج می‌شد و حتی سنگ نوشته‌های باستانی هخامنشی مانند کتیبه خشایارشا در شهر وان (ترکیه کنونی) به سه زبان فارسی، ایلامی و بابلی و با خطی میخی نوشته شد که به دستور داریوش یکم ایجاد شده بود و بعنوان «خط شاهنشاهی هخامنشی» معروف شده است.

با اینهمه تولید نوشتاری خط میخی فارسی باستان متعلق به دوره هخامنشی، بسیار کم، محدود و اساساً عبارت از چند سنگ نوشته بود که بدستور پادشاهان هخامنشی حکاکی شده بود. بعد از هخامنشیان و بخصوص در دوره ساسانیان است که تعداد بمراتب بیشتری از آثار فارسی میانه و حتی فارسی باستان از جمله متون زرتشتی نوشته شده است.



در مقابل تعداد بسیار کم آثار نوشتاری فارسی باستان، زبان ایلامی و زبانهای همسایه سومری، آشوری و یا بابلی نمونه های فراوانتری از فرهنگ نوشتاری را ایجاد کرده بودند. برای مثال در دو قرن نوزدهم و هجدهم ق م، همزمان با آمدن آریاییان به فلات ایران که هنوز از نوشتار فارسی خبری نبود، تنها از بایگانی شهر باستانی شوش پانصد لوحه با خط میخی بدست آمده است (رشاد، ص ۳۹-۳۷) که حکایت از جزئیات زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ایلام می‌کند.

خط ایلامی

حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد باقیمانده‌های امپراتوری ایلام از سوی همسایه شمالی خود آشور مورد تهاجم و اشغال قرار گرفته و ضعیف شده بود. در این شرایط و همزمان با بحران داخلی در خود امپراتوری آشور، ایلام از سوی قبایل ایرانی تحت رهبری پادشاهان ماد تصرف و به بخشی از امپراتوری جدید ماد تبدیل گردید. زبان و فرهنگ ایلامی تا مدت‌ها در چارچوب جدید امپراتوری ایرانی مادها و سپس هخامنشی

ادامه یافت اما بالاخره مانند بسیاری از فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر باستان همچون اکدی (آکادی)، سومری و یا بابلی از بین رفت. مردم پادشاهی ایلام با دیگر اقوام و قبایل ایرانی آمیختند و زبان آنها اگر چه تاثیر خود را به زبان عمومی و مشترک ایرانیان جدید یعنی فارسی گذاشت اما بتدریج بعنوان زبانی زنده از بین رفت.

بعد از هخامنشیان، دوره «فارسی میانه» شروع می‌شود که خط آن ملهم از

خط آرامی یعنی «مادر تقریباً همه خطوط خاورمیانه و اروپا» و از جمله عبری، عربی، یونانی و لاتین است. این خط برعکس خط میخی از حروف عبارت بود اما این حروف اصولاً حروف «باصدا» و یا مصوت‌ها را نشان نمی‌دادند و می‌بایست بکمک بعضی حروف «بی‌صدا» و یا صامت‌ها مانند یاء، واو و الف برخی از این مصوت‌ها را تصویر نمود. از این جهت خطوطی مانند عبری، عربی و یا خود آرامی (و طبیعتاً فنیقی که همه این الفباها از آن نشات گرفته‌اند) «صامت-بنیاد» و یا

می‌گردید که با صداها و یا «با صداها» را منعکس کند. مهم‌ترین زبان‌های زنده این دسته عبری و عربی هستند که هر دو خط و الفبای آرامی را اساس قرار داده‌اند که خود از خط و الفبای فنیقی منشعب شده است. بعد از ظهور اسلام، فارسی هم الفبای عربی را قبول کرد اما متناسب با نیاز فارسی چهار حرف «پ، چ، ژ» و «گ» به آن اضافه شد که اتفاقاً اعراب نیز از این حروف نو به خصوص در نوشتن کلمات غیر عربی استفاده کردند.

از همین جهت است که هنوز امروزه هم در عربی و عبری معاصر صامت‌ها کنار هم نوشته می‌شوند (مانند «قلب»، «مرد») و خواننده اگر خواندن و نوشتن بداند باید بتواند حدس بزند که تلفظ صحیح و دقیق‌تر کلمه چطور است - قلب یا قلب، مرد یا مُرد. تنها کمکی که حروف موجود عربی برای آسان‌تر کردن خواندن مصوت‌ها می‌کردند استفاده از حروفی مانند «الف، و، ی» و «و» و یا علامات اضافی مانند همزه و باصطلاح «حرکه» بود.

در همان اواسط هزاره یکم پیش از میلاد یک تحول دیگر در قبرس و دیگر جزایر دریای اژه بچشم می‌خورد و آن «خط هجا بنیاد» بود که خود این نظام هم مراحل گوناگونی داشت. برای نمونه برای هر کدام از هجاهای جدا گانه مرکب از یک صامت و یک مصوت مانند «تا»، «تی» «ما» و یا «مو» یک حرف و یا اشاره معین می‌شد و وقتی این اشارات کنار هم نوشته می‌شد یک کلمه بوجود می‌آمد.

ایرانیان همانند پیش کسوتان آشوری خود همچنان در مکاتبات خود از خط میخی و بعد از هخامنشیان از خط و حتی زبان آرامی استفاده می‌کردند و نوشتن و خواندن محدود به طبقه ممتازی عبارت از دولتیان و روحانیون بود اما در غرب یعنی یونان و همچنین جزایر و ساحل غربی آناتولی که بسرعت یونانی می‌شد، الفباهای «واقعی» بوجود می‌آمد - الفباهایی که هم حروف باصداها و هم حروف بی‌صدا را مشخص می‌کرد و کار خواندن و نوشتن را بصورتی انقلابی آسان می‌نمود.

این‌ها را «الفباهای واقعی» می‌نامند که یونانیان و اتروسک‌ها (لاتین) اولین کاربران آن بوده‌اند.

«بجد» نامیده می‌شوند. خط آرامی بتدریج جای خط میخی دوره هخامنشیان را گرفت و به خط اصلی زبان فارسی میانه تبدیل شد. ایرانی‌ها هم مانند دیگر ملل دور و نزدیک که از این خط استفاده کردند، بنا به نیازهای خود در این خط و الفبا اصلاحاتی انجام دادند تا جاییکه مثلاً الفبای فارسی میانه و یا پهلوی را «الفبای آرامی پهلوی» و یا صرفاً «الفبا و یا خط پهلوی» می‌نامند.

و اما تقریباً در همین دوره تاریخی، در منطقه خاورمیانه، آناتولی، میانرودان، مدیترانه شرقی و شمال آفریقا که مورد توجه ماست، تحولات جالب و از نظر پیشرفت فرهنگی کل بشریت فوق العاده مهمی رخ می‌داد.

در این منطقه که «هلال حاصلخیز» هم نامیده می‌شود، خط و نوشتار به مسیر تکامل و تحولی تاریخی افتاده بود. خط فنیقی‌های دریا نورد و متعاقبین آرامی آن‌ها نسبتاً فراگیر و «الفبایی» بود و صامت‌ها را کلاً بخوبی منعکس می‌نمود. به هر صورت این خط برخلاف خط میخی، الفبایی بود. بهمین جهت آموزش و کاربرد آن آسان‌تر بشمار می‌رفت. اما در این خط اشاره‌ای برای آوای باصدا یعنی مصوت مانند «ای» «آ» و «او» وجود نداشت. بتدریج مردم می‌انرودان، ایرانیان و دیگر اقوام خاورمیانه این الفبای آرامی را گرفته هرکدام به شکلی مخصوص بخود از آن استفاده نمودند.

در حالیکه بعضی‌ها در مشرق زمین همچنان در بند خط میخی و یا هیروگلیف، اندیشه نگار و لغت نگار (آشوری، بابلی، ایلامی و یا مصری) بودند، اکثر ملل حوزه مدیترانه و شبه جزیره عربستان کنونی به سوی الفباهای صامت بنیاد فنیقی و آرامی حرکت کردند. در مقایسه با لغت نگارها و اندیشه نگارها که تعدادشان (درست مانند اشارات نوشتاری زبان ماندارین چین) سر به هزاران می‌زد و لازمه استفاده از آنان آموزش و بخاطر سپردن اقلاً چند هزار «نگاره» و تصویر بود، امکان خواندن و نوشتن با تفکیک صامت‌ها مانند d, b, f, d, s, p, q, r حتی بدون تفکیک دقیق بین باصداهایی مانند e, o, u, i, a, مانند بمراتب آسان‌تر شده بود.

در الفباهای صامت - بنیاد حروف «بی‌صدا» و یا صامت اغلب کنار هم نوشته می‌شد و به ندرت از اشاراتی استفاده

آفریقای شمالی و آسیای میانه را که در این سلسله مقاله‌ها مورد توجه ماست، به راحتی می‌توان «دوره هزار و صد ساله ایران، یونان و روم» نامید.

در باره این دوره، چه در منابع فرهنگ‌های باستان بین النهرین، یونان، ایران و حتی اساطیر و کتب دینی مانند تورات و چه در داده‌های باستان‌شناسی اطلاعات و اشاره‌های کافی و وافی وجود دارد.

در آغاز این دوره یعنی سال‌های ۵۵۰ ق م تنها «دولتی» که می‌توان از آن بعنوان کشوری منسجم با سرزمین معین و دولت مقتدر بر آن نام برد، امپراتوری هخامنشی ایران است که برای بیش از ۲۰۰ سال نخست وسعت خود را بطور منظم گسترش داد. قبل از آن‌ها امپراتوری مادها بر این منطقه حاکم بود که آن هم مانند بسیاری از دولت‌های عهد باستان انسجام دولتی داشت.

ما در اینجا بطور قراردادی مادها را که در باره فرهنگ، زبان و تاریخ آنان اطلاعات کمتری نسبت به دوره متعاقب آنان یعنی هخامنشیان در دست است، همراه با فرهنگ‌های باستان ماورالنهر مانند سومر، آشور و بابل جزو مرحله دیگری از تاریخ این منطقه می‌شماریم و فرض را بر این می‌گذاریم که با هخامنشیان، فصل نسبتاً جدیدتری در تاریخ باستان ایران و منطقه شروع شده است.

و اما یونان هنوز در آغاز این دوره، کشوری منسجم با دولتی واحد نبود. پیش‌تر، قبایل یونانی زبان به جزایر یونان کنونی رفته مسکون شده بودند. سواحل آناتولی دریای مرمره، دریای اژه و حتی مدیترانه هم بتدریج یونانی می‌شد و زبان و نوشتار یونانی بخوبی رشد می‌کرد اما هنوز اختلافات و حتی جنگ‌های محلی بسیاری بین آتنی‌ها و جزایر و همچنین مناطق آناتولی از جمله «ایونی‌ها» (که کلمه «یونان هم از آن می‌آید) و «اسپارتا» در سواحل آناتولی غربی وجود داشت. خود یونان هم عموماً با نظامی مبتنی بر یک مجموعه «دولت‌شهر»ها اداره می‌شد و مهم‌ترین و قدرتمندترین آن‌ها خود آتن بود (به‌همین جهت ما در نقشه بالا از دولت ایران نام

حوالی قرن هشتم قبل از میلاد الفبای یونانی برای اولین بار بکار می‌رود - کم و بیش همان الفبایی که امروز هم مورد استفاده است.

پیدایش و رواج «الفباهای واقعی تحولی بود که شاید به درجه کشف خود نوشتار در سومر و مصر «انقلابی» بشمار می‌رفت. این الفباها ابتدای خط و الفبای «لاتین» است که امروزه (در کنار نوشتار چینی) پر استفاده‌ترین خط و الفباست و از یونانی، روسی، انگلیسی و آلمانی، فرانسه و ایتالیایی و اسپانیایی گرفته تا صدها زبان اروپایی، آسیایی و یا آفریقایی از این الفبا استفاده می‌کنند. این الفباهای «واقعی» هم خط و الفبای آرامی و اصل آن یعنی فنیقی را اساس قرار دادند.

الفباهای «هجا بنیاد» رغبت چندانی ندیدند. در مقابل، الفباهای «صامت بنیاد» یعنی ابجدی (عربی و عبری) و یا «الفباهای واقعی» لاتین، در بین النهرین، خاورمیانه و حتی آسیا، «رقیبان» این الفباهای جدید یعنی خط و نوشتار میخی (مانند آشوری، بابلی، ایلامی) و یا هیروگلیف (مانند مصری باستان) مدتی همچنان رایج بود، اما بزودی از رواج افتاد.

در این میان بعضی‌ها چند قرن بعد الفباهای «واقعی» مخصوص زبان‌های خود را ساختند که آن‌ها هم ملهم از الفبای آرامی بود (مانند آرامنه و گرجی‌ها که در قرن چهارم میلادی الفبای مخصوص زبان خود را بوجود آوردند)، طوری که گفتیم، بعد از اسلام، ایرانیان و اکثریت مسلمانان دیگر مانند ترک‌های آسیای میانه و سپس آناتولی الفبای عربی را قبول کردند. تقریباً هزار سال بعد بعضی‌ها مانند ترک‌های شوروی سابق و یا ترکیه و یا ملل جدید آسیا و آفریقا برای نوشتن زبان‌های خود به لاتین رو آوردند و برخی دیگر (مانند یهودیان، اعراب، ایرانیان) به الفباهای صامت - بنیاد عبری و یا فارسی خود وفادار ماندند.

دوره ۱۱۰۰ ساله ایران، یونان و روم

دوره سال ۵۵۰ قبل از میلاد تا ظهور و گسترش اسلام در سال ۶۵۰ یعنی حدود ۱۱۰۰ سال تاریخ اروپا، خاورمیانه،

همین دوره همزمان با هخامنشیان و جانشینان مقدونی، یونانی، سلوکی و اشکانی آن‌ها در ایران است.

بعد از ظهور اسلام، دوره ایران باستان به پایان می‌رسد اما امپراتوری روم که ۲۷ سال قبل از میلاد مسیح تاسیس می‌یابد و ۴۷۶ سال بعد، یعنی نزدیک به ۲۰۰ سال قبل از گسترش اسلام منقرض می‌شود، در واقع کاملاً از بین نمی‌رود و هنوز بصورت امپراتوری روم شرقی و یا «بیزانس» در قسطنطنیه (استانبول کنونی) و آناتولی ادامه حیات می‌دهد تا اینکه در سال ۱۴۵۳ از طرف ترکان عثمانی که ادامه دهندگان فتوحات سلجوقیان بودند، از بین می‌رود.

این دوره در عین حال زمان حملات و تصرفات ایرانیان (بخصوص در زمان کورش و سپس داریوش و خشایارشا) در سواحل یونانی شده آناتولی و خود یونان، لشکر کشی اسکندر به ایران، سقوط هخامنشیان و بدنبال آن «ایرانی-یونانی» شدن حکومت و دولت داری در ایران است.

از نظر زبان اگر کمی به عقب یعنی دوره پیش از هخامنشیان و بعبارت دیگر دوره امپراتوری مادها برگردیم، باید بگوییم که نوشته معینی از زبان احتمالی «مادی» که زبان دولت و دربار مادها در اکباتان (همدان کنونی) رایج باشد در دست نیست. تنها بعضی آثار ثانوی (ازجمله یونانی) اشاره‌هایی به برخی واژگان مادی می‌کنند. اکثر زبان‌شناسان متخصص این دوره برپایه تحلیل همین واژگان است که بخاطر تشابهات در واژگان و اصول صرف و نحو (چه با مقایسه همزمان و چه تاریخی) به این نتیجه می‌رسند که اولاً احتمالاً چیزی بنام زبان مشترک مادی موجود بوده که حد اقل در دربار مادها رایج بوده و ثانیاً (باز بر پایه همان مقایسه و تحلیل‌ها)، احتمالاً ریشه‌گوش‌های غربی ایرانی مانند آذربایجانی باستان، تالشی، تاتی و از سوی دیگر زبان‌های ایرانی کنونی در غرب و شمال غربی ایران تاریخی یعنی کرمانجی، سورانی، کلهری، اورامانی و یا زازا و لری مشترکاً از همین زبان و یا زبان‌های مادی است که شاخه غربی زبان‌های ایرانی بشمار می‌رود و با پارتی و فارسی میانه مخلوط شده است (سیمس ویلیامز، ص ۱۵۳-۱۲۵).

آثار زبان ایرانیان

می‌بریم اما روی نقشه یونان کنونی نوشته‌ایم «یونانیان» و نه «یونان».

اتفاقاً از یک جهت شاید هم تصادف خوبی بوده است که یونان بجای یک دولت مرکزی و یکه تازدر سرزمینی وسیع در آسیا، در سرزمینی بمراتب کوچک‌تر در اروپا نوعی باصطلاح «دمکراسی ابتدایی» را با نظام دولت‌شهرها تجربه کرده و آن فرهنگ را در تاریخ خود جا انداخته است. شاید بخاطر وسعت سرزمین ایران و شرایط طبیعی آن، روندی مشابه یونان در ایران باستان ممکن هم نمی‌بود. به هر تقدیر، احتمالاً به همین جهت هم هست که شروع اندیشه و فرهنگ کلاسیک یونانی در زمینه‌های مختلف علمی، فلسفی، تاریخ، اسطوره، طب و نجوم در همین دوره بوده است. معماری، شهرسازی و مجسمه‌سازی بی‌نظیر یونانی نیز در همین دوره است که شکوفا می‌شود. از نگاه این جنبه‌های تمدن باستان، دستاوردهای ایران بیشک به اندازه یونان غنی نیست. تصادف خوب دیگر این است که تاثیرات خارجی و از جمله حملات و کوچ‌های قبایل صحراگرد اروپا و آسیا اگرچه بعد از مدتی به یونان هم رسیده و از آن جمله آوارها، هون‌ها و آلان‌ها به این منطقه هم نفوذ کرده ساکن شده‌اند، اما مجموعاً زبان و فرهنگ یونانی توانسته همه این آمیزش‌ها را هضم کند و با اینهمه، هویت خود را هم ادامه داده تحکیم ببخشد.

البته یونانیان هم مانند بسیاری از ملل متمدن یعنی «شهری شده» وقت، خود را متمدن‌تر از دیگران می‌پنداشتند و بخصوص در آن دوره که اکثر اقوام هنوز زندگی قبیله‌ای و کوچنده داشتند، آن‌ها را «بربر» یعنی «نیمه وحشی» و یا «بدوی» می‌نامیدند، اگرچه تنها مصریان، آشوریان و ایرانیان بودند که از نگاه یونانیان «بربر» نبودند (اورتالی، ص ۹۶).

آهنگ شکوفایی فرهنگی یونان که مجموعاً فرهنگ تاریخ بشری را غنی‌تر کرده، همیشه با همان سرعت ادامه نیافت اما تاثیرات آن بر تمام دنیا هنوز هم نمایان است. اگر چه ایلید و اودیسه هومر که اولین آثار یونان شناخته می‌شوند ۴۰۰ سال پیش از دوره مورد بحث ما نوشته می‌شوند اما اوج فرهنگ کلاسیک یونان و رخسندگی «ستارگان» آن مانند هرودوت، طالس، فیثاغورث، هراکلیتوس، و یا سوفوکلس مربوط به

فارسی باستان زبان دوره هخامنشیان است و به تعداد کم و با نوعی از خط میخی روی سنگ‌ها و لوحه‌هایی نوشته شده است. مانند اغلب انواع دیگر این خط، هر کسی به سادگی قادر به خواندن این فارسی نبود. اما ظاهراً فارسی باستان که ابتدا در میان قبایل فارسی زبان ایالت فارس (پارس، یونانی: پارسیس) بکار برده می‌شده به تدریج بین اقوام همسایه و در مناطق دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفته و با روی کار آمدن هخامنشیان به نوعی زبان حکومت و مدیریت دولتی تبدیل شده است. اما زبان رسمی و مشترک بین مناطق مختلف آرامی بوده، طوریکه وقتی یک فرد حکومت پیامی مثلاً به سمرقند (که آنجا هم ایرانی زبان بوده اما گویش سغدی داشته) و یا به مصر و یونان می‌فرستاد، آن را ابتدا به فارسی باستان به کاتب خود می‌گفت، کاتب آن را به آرامی می‌نوشت و به سغد، مصر و یا یونان می‌فرستاد. در آنجا گیرنده، پیام را که به زبان آرامی بود، می‌خواند و به زبان خود ترجمه کرده به مخاطب نامه منتقل می‌نمود. بر عکس هم همین مسیر پیموده می‌شد. حاکم مصر پیام خود را به مصری باستان به کاتب می‌گفت. کاتب مصری آن را به زبان آرامی ترجمه می‌کرد و به پاسارگاد و یا اکباتان می‌فرستاد که در آنجا به فارسی باستان ترجمه می‌شد (فرای، پی دی اف).

از فارسی باستان آثار چندانی در دست نیست و اساساً به سنگ نوشته‌ها و نوشته‌های روی سکه‌ها و یا ظروف مختلف محدود می‌شود. بعضی از سنگ نوشته‌های دوره هخامنشی حتی به سه یا چهار زبان هستند: فارسی، آرامی، آشوری و حتی یونانی. خود سنگ نوشته بیستون که اولین نوشته فارسی محسوب می‌شود، متنی است در باره پیروزی‌های داریوش اول و سرزمین‌های تحت حاکمیت او که به سه زبان فارسی باستان، ایلامی و بابلی یعنی اکدی (آکادی جدید) نوشته شده است.

علاوه بر این، چندین نوشته به زبان فارسی باستان موجود است که زبان آن به تشخیص باستان‌شناسان و زبان‌شناسان تاریخی از «فارسی باستان» فرق می‌کند و از این جهت به آن «اوستایی» گفته می‌شود. از این زبان باستان ایرانیان هم آثار

۵۴۹ سال قبل از میلاد، وقتی مادها بر سرزمین کنونی ایران حکمفرمایی می‌کردند بین پادشاه این دولت یعنی آستیاگس و پادشاه محلی منطقه فارس، کورش یکم جنگی رخ داد که منتج به پیروزی سرکرده پارسیان شد. غلبه کورش در آن تاریخ سرنوشت ایران را اقلاً تا ۲۲۰ سال بعد معین کرد و تا قرن‌ها بعد بر فرهنگ و اندیشه ایرانیان تاثیری ماندنی گذاشت. کورش و جانشینان او در این مدت نه تنها بر تمام ایران در حیطه مادها حکمرانی کردند بلکه با گسترش غیر منتظره امپراتوری خود، این دولت را تبدیل به بزرگ‌ترین دولت آن دوره دنیا نمودند. ایران دیگر هرگز آن وسعت و قدرت را بخود ندید.

اما زبان رایج و مهم در این دولت چه بود؟

پلوتارک مورخ یونانی حدوداً ۲۱۰۰ سال پیش در کتاب «زندگی تمیستوکلس» (۲۹-۵) که یک ژنرال آتنی دوره جنگ‌های یونان و ایران (۴۹۹ پ. م.) بود می‌نویسد: (خشایارشاه هخامنشی) «به تمیستوکلس اجازت داد تا در باره امور یونان سخن گوید. تمیستوکلس گفت سخن انسان همانند فرشی پر نقش و نگار است و نقش و نگار آن زمانی هویدا شود که فرش را بگسترند در حالیکه اگر فرش تا شود نقش و نگارش از بین رود - و از این جهت او (تمیستوکلس) فرصت خواست. پادشاه را این استعاره خوش آمد و به او فرصت داد. او یک سال وقت خواست. آنگاه بعد از آنکه زبان پارسی را بقدر کافی آموخت، خود (بدون مترجم) با پادشاه سخن گفت.»

در اینجا موضوع بر سر اولین مرحله زبان فارسی، یعنی «فارسی باستان» است.

البته می‌توان سوال کرد که این‌ها اگر همدیگر را در آتن دیده‌اند مگر اشغال آتن از سوی ایرانیان اقلاً یک سال طول کشیده که فرصتی برای آموزش فارسی تمیستوکلس باشد؟ اما این مهم نیست. مهم سرنخ‌هایی هستند که در باره زبان فارسی و اصولاً مقام آن و زبان‌های دیگر در نزد ایرانیان و منطقه در حوالی ۴۰۰-۵۰۰ ق م به دست انسان می‌آید.

وجود آمده)، خط های این زبان ها میخی ملهم از آشوری و بابلی بوده و خط اوستائی بمراتب پیچیده تر بوده است تا تلفظ دقیق اوستا را درست تر منعکس کند.

دوم فارسی میانه و یا پهلوی که تقریباً بعد از هخامنشیان رایج شده، شکلی ساده تر و باصطلاح «فرامحلی» از فارسی باستان بوده و از نظر تاریخی مربوط به دوره اسکندر، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان بوده است. خط فارسی میانه «پهلوی» بوده که مبتنی بر الفبای آرامی است که آن هم از الفبای باستانی فنیقی منشعب شده است و عبارت از حروف آواهای صامت است و برای انعکاس باصداها از بعضی صامت ها کمک می گیرد. و

سوم فارسی معاصر یعنی فارسی بعد از اسلام که مهم ترین ویژگی چشمگیرش ورود واژگان و ترکیبات عربی به فارسی بوده است. این مرحله است که فارسی معاصر را به زبان فرهنگ و ادب منطقه ای وسیع از قاره آسیا تبدیل کرده است: از آسیای میانه و هند و بنگال تا بالکان و خلیج فارس. خط فارسی معاصر ملهم از عربی است که به آنچهار حرف جدید علاوه شده است: پ، چ، ژ، گ. به همین جهت است که به خط کنونی فارسی گاه عربی-فارسی و اکثراً تنها «خط فارسی» می گویند.

ایران شناس معروف جیمز دارمشتتر در سال ۱۸۸۳ گفته بود که بی شک فارسی معاصر ادامه فارسی باستان و میانه است، «به همان ترتیب که هم فرانسه و هم ایتالیایی معاصر ادامه زبان لاتین هستند» (لازار، همانجا).

طبق بعضی بررسی ها (اشمیت، ص ۱۹۶-۱۶۸)، فارسی میانه در زمان ساسانیان دیگر جایگزین زبان پارتی خراسان و آسیای میانه شده بود اگر چه زبان های محلی ایرانی مانند سغدی (بعدا یغناپی) سمرقند و یا زبانهای بدخشی همچنان در سطح محلی موجودیت خود را ادامه داده اند. همین تحول ظاهراً در مورد زبان مادها هم که در آن مورد اطلاعات چندانی بجز بعضی واژه ها از منابع ثانوی باقی نمانده، اتفاق افتاده است. گفته می شود در حالیکه گویش های شرقی ایرانی امروز مانند یغناپی و شغنائی باقیمانده های زبانهای شرقی خراسان و آسیای میانه هستند، احتمالاً گویش های

دینی زرتشتی (اوستایی) مانند گات ها (سرودها) و یشت ها (نیایش ها) باقی مانده اند اما آن ها همه در دوره های بعدی و بخصوص ساسانی نوشته شده اند.

به این ترتیب بنظر می رسد کاربرد اصلی فارسی باستان بطور شفاهی بود. نوشته ای حتی از منابع ثانوی و غیر ایرانی که دال بر چند و چون این زبان شفاهی فارسی باشد در دست نیست اما زبان شناسان بر این باوراند که فارسی شفاهی در جغرافیای ایران باستان احتمالاً بقدر کافی ریشه دوانده و توسعه یافته بود، چرا که ۲۲۰ سال بعد، یعنی بعد از حمله اسکندر و انقراض هخامنشیان نیز همین فارسی مبتنی بر گویش جنوب «گونه معیار» قرار گرفته (و نه گونه مادی و یا شرقی زبان های ایرانی) و بدین ترتیب این سنت هخامنشیان ادامه یافته و در دوران بعد از اسلام هم همین روند برقرار بوده و استحکام یافته است (لازار، پی دی اف).

اکثر دانشمندان بر آنند که «فارسی میانه» با پایان دوره هخامنشی شروع شده و این گونه فارسی، نوعی ساده تر از فارسی باستان بوده است. این هم قابل فهم است. حکومت کردن بر یک دستگاه دولتی گسترده با چندین و چند ملیت، قومیت و زبان، بسختی می تواند پذیرای زبان مشترکی باشد که پیچیده و برای آموزش، تکلم و نوشتن بسیار سخت است. با این ترتیب بخصوص بعد از حمله اسکندر مقدونی و و حضور فعال تر زبان و فرهنگ یونانی در ایران، گونه های مختلف فارسی ایران و از جمله «فارسی جنوب» یا باصطلاح «رسمی» و دولتی نیز ساده تر شد و با «فارسی» های شرق و غرب در آمیخت. در همین دوره است که مثلاً بعضی حالات اسم، جمع دو گانه و یا انواع فعل (مانند فعل شرطی) در زبان فارسی بتدریج از بین رفته است.

مراحل تاریخی زبان فارسی

اکثر زبان شناسان و مورخین توافق نظر دارند که فارسی سه مرحله فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی معاصر دارد:

یکم فارسی باستان (یکی اوستایی که مخصوص موبدان زرتشتی و متون مذهبی بوده و دیگری آن گونه فارسی که از دوره هخامنشی به بعد بر اساس گویش منطقه پارس و با التقاط با فارسی شرقی و یا پارتی و فارسی غربی و یا مادی

النهرین محدود بوده است. بعد از حدود ۱۲۰۰ سال و با گسترش اسلام است که عربی در ماورالنهر و تا حدودی ایران تازه مسلمان، بیشتر توسعه می‌یابد.

اما دیگر نوشتارهای خطی و «پیشا الفبایی» مانند هیروگلیف‌ها و خطوط میخی که توان همگامی با این تحولات را دارا نبودند بعد از سقوط دولت‌های مصر، بابل، آشور، اورارتو و سپس هخامنشی بتدریج از بین رفتند.

طبیعتاً در این دوره هنوز از زبان و فرهنگ ترکی در منطقه مورد بحث ما اثر چندانی نیست. اصولاً بعد از اسلام است که قبایل ترک زبان از آسیای میانه و تا حد بسیار کمی شمال قفقاز به ایران نفوذ می‌کنند تا اینکه با غزنویان و سلجوقیان کوچ‌های مستمر و پر جمعیت قبایل ترک شروع شده برای چهار تا پنج قرن ادامه می‌یابد.

زبان و الفباهای ارمنی و گرجی هم که الفباهای «واقعی» هستند، حدوداً هزار سال بعد، تقریباً در همین دوره یعنی قرن پنجم میلادی ایجاد می‌شوند.

۶۰۰-۵۰۰ سال قبل از میلاد در واقع دوره وفور و رقابت نوشتارها و الفباها بود. بغیر از آنهایی که در بالا ذکر شد، نظام‌ها و الفباهای مختلفی در نقاط مختلف این منطقه از جمله غرب اروپا (اسپانیای کنونی)، شمال آفریقا و حتی دولت‌شهرهای کوچک آناتولی و یا جزیره قبرس بوجود آمدند ولی بعد از چند قرن از بین رفتند. بعضی از این نوشتارها و خط‌ها حتی رمز گشایی هم نشده‌اند و کسی نمی‌داند در آثار مکتوب آن‌ها چه چیزی نوشته شده است.

خود سنگ نوشته میخی بیستون را یک افسر بریتانیایی بنام هنری راولینسون که بین سال‌های ۱۸۳۴ و ۱۸۴۷ در خدمت ارتش ایران بود بطور کامل نسخه برداری و سپس شروع به رمز گشایی کرد. این اولین رمز گشایی آثار تاریخی با خط میخی بود که بعداً از سوی دانشمندان دیگر ادامه یافت.

تا ظهور اسلام

آذربایجانی باستان و بعدها تاتی، تالشی، لری و یا کردی وارثان زبان‌های غربی (مادها) هستند و هر دو گونه شرقی و غربی زبان‌های ایرانی با آمیزش با فارسی جنوب زبان مشترک و «معیار» فارسی را بوجود آورده‌اند.

خواندن و نوشتن ۴۰۰ سال قبل از میلاد

گفتیم که نوشتارهای مهم آن دوره را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. خط میخی و گونه‌های مختلف آن (پارسی، ایلامی و بابلی)
۲. الفباهای صامت بنیاد (با تعداد بسیار کمی از اشاره‌ها برای نشان دادن بعضی باصداها) (آرامی، فنیقی، نبطی و الفباهای عبری و عربی که از درون آرامی بیرون آمدند)، و
۳. الفباهای «واقعی» (با صامت‌ها و مصوت‌ها) که در سواحل آناتولی، یونان و ایتالیای کنونی بوجود آمدند (مانند فریگی، لیدیایی، یونانی، اتروسکی، لاتین، ونیزی) و بعدها در دو الفبای اصلی لاتین و یونانی خلاصه گشتند.

دویست و پنجاه سال بعد، در سال ۴۱۵ قبل از میلاد این وضع الفباها کم و بیش ادامه داشت اگرچه در کل معلوم شده بود که سمت حرکت بسوی تحکیم «الفباهای واقعی» در غرب و زوال تدریجی خط میخی در شرق است. از الفباهای «میانه» یعنی آرامی، فنیقی، نبطی و چند گونه الفبای «صامت بنیاد» دیگر، نبطی و فنیقی عملاً از بین رفت و آرامی تا مدت‌ها ادامه یافت و زمینه ساز الفباهای مهم منطقه از قبیل عبری و عربی شد. از این نقطه نظر بنیاد آنچه که امروز در رابطه با زبان‌ها و نوشتار آنان در منطقه مورد بحث ما یعنی اروپا و خاورمیانه می‌بینیم، کم و بیش ۶۰۰-۴۰۰ سال پیش از میلاد گذاشته شده است.

هنوز در این دوره اثر چندانی از عربی نیست اگرچه آثار «پروتو عربی» در شبه جزیره عربستان پیدا شده است. در جنوب عربستان یک خط محلی موجود بوده که الفبای آرامی جایگزین آن می‌شود. خط عربی و عبری که ملهم از آرامی هستند از همین تاریخ تا دوره میلاد یعنی حدوداً در عرض ۵۰۰-۴۰۰ سال بعد تشکیل می‌یابد. عربی حتی بعد از مرحله شکل‌گیری‌اش اصولاً به شبه جزیره عربستان و جنوب بین

در سال ۳۶۲ بعد از میلاد امپراتوری روم به اوج قدرت خود رسیده بود. زبان مشترک و رسمی امپراتوری لاتین بود که بعداً بصورت ایتالیایی و فرانسه در آمد و زبان‌های همسایه نزدیک و بخصوص اسپانیایی، پرتغالی و رمانیایی را تحت تاثیر مستقیم خود قرار داد. در مناطق گوناگون به نسبتی که هر زبان خود رشد کرده بود، زبان‌های محلی نیز بکار برده می‌شد. این زبان‌ها اغلب هنوز بصورت گویش‌های قبیله‌ای بودند و آثار نوشتاری چندانی نداشتند - با یک استثنای بزرگ: در ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش از آن یونانی به زبانی کامل و فراگیر تبدیل شده و از نظر فرهنگ و سنت غنی فلسفه، علم، سیاست، حقوق، معماری و مجسمه سازی با خود روم هم‌وردی می‌کرد.

فرهنگ و زبان دو گانه روم و یونان تا امروز رگه اصلی فرهنگ و تمدن اروپایی و غربی را تشکیل می‌دهد. هم‌زمان، آنچه که به فرهنگ و تمدن سرتاسر روم و بخصوص بخش اروپایی و آناتولی آن تاثیر مستقیم و متحد کننده‌ای کرد، گسترش دین مسیحیت بود. تا ظهور دین اسلام و توسعه آن در شرق نقشه ما حدوداً ۳۰۰ سال مانده بود.

ایران بدنبال دوره بحرانی لشکرکشی اسکندر، ساتراپ‌ها و سلوکیان و دولت بومی‌تر اشکانیان (پارت‌ها) از فرهنگ و زبان یونانی تاثیر بسیاری پذیرفت. «اسکندرنامه» معروف نظامی گنجوی و داستان‌ها و اشعار مردمی نشان دهنده آمیزش فرهنگ ایرانی و یونانی است. اما ایران در نهایت به «اصلیت شرقی» و ایرانی خود باز گشت. امپراتوری جدید ایران یعنی ساسانیان اگر چه به اندازه هخامنشیان قدرتمند نبود، اما پیش کسوت هخامنشی خود را همچون نمونه قدرت، عظمت و دولتداری خود می‌دید.

در چند سده پیش از اسلام، به غیر از روم و ایران که بازیگران اصلی صحنه بودند، از نظر دولتداری، شاهد ظهور دولت‌های کوچکی از قبیل ارمنستان و ایبریا (گرجستان کنونی) نیز هستیم. این دو دولت که میان دو امپراتوری روم و ایران «گیر کرده بودند»، در واقع با تصمیم قبول مسیحیت، عملاً به سوی امپراتوری روم گذشته و با وجود اختلافات دیگر، خود را تحت حمایت آن‌ها قرار دادند. طبق بعضی



نقشه خلافت مسلمانان، امپراتوری ساسانی و امپراتوری روم شرقی پیش از آغاز جنگ

در اواخر هخامنشیان، فیلیپ مقدونی و بخصوص پسرش اسکندر حاکمیت بر یونان و سپس سرتاسر آناتولی را از آن خود کردند. اسکندر ایران هخامنشی را که بزرگ‌ترین امپراتوری جهان آن دوره بود شکست داد. بدنبال مرگ اسکندر که تا آسیای میانه هم پیش رفته بود، حکومت گسترده او بین ساتراپ‌ها و یا استاندارانش تقسیم شد. در نتیجه تکه پاره شدن امپراتوری، طبیعی بود که دقت اصلی حکومت مقدونی-یونانی به غرب بود: به آناتولی و بین النهرین و بویژه یونان و مصر - و کمتر به شرق، از جمله آسیای میانه و ایران.

این وضع در سال ۳۰۰ قبل از میلاد بود که تقریباً صد سال طول کشید تا اینکه مدت کوتاهی قبل از میلاد، در غرب، ایتالیای امروزه، امپراتوری جدید روم ایجاد شد که در مدت کوتاهی تبدیل به بزرگ‌ترین امپراتوری جدید دنیا گشت. در دوره میلاد مسیح، نقطه عطف تقویم میلادی، امپراتوری روم همه سواحل مدیترانه، بخش بزرگ آناتولی، بالکان، اروپای غربی و شمال آفریقا را گرفته بود.

(استونی، لیتوانی و لتونی امروز) بصورت قبایلی مختلط زندگی می‌کردند.

برای شکل‌گیری بسیاری از زبان‌هایی که امروز می‌شناسیم، اقلاً ۶۰۰-۵۰۰ سال دیگر لازم بود.

دو استثنا مهم اروپایی، زبان‌های یونانی و لاتین بودند.

این وضع در امپراتوری روم هم که مرکب از اقوام و ملل گوناگون و رنگارنگی بود ظاهراً فرق چندانی نمی‌کرد. اما در حیطه حاکمیت روم روند استحاله و شکل‌گیری قومی، زبانی و فرهنگی-اجتماعی طبیعتاً منظم‌تر و سریع‌تر از مناطق حاشیه‌ای در جریان بود.

بیرون از مرزهای امپراتوری روم مهم‌ترین واقعه سال‌های ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی شروع کوچ، حملات، اسکان و آمیزش قبایل هون از شرق به غرب بود. ماهیت قومی و زبانی هون‌ها مانند اکثر اتحادیه‌های قبیله‌ای قبل و بعد از آن‌ها مخلوط بوده است. بعضی از مورخین آن‌ها را نزدیک به قبایل ترک دوره‌های بعدی می‌دانند. در اینکه هون‌ها هم از مناطق کوهستان آلتای در چین و مغولستان برخاسته‌اند شکی نیست اما این منطقه موطن اقوام و زبانهای گوناگون از جمله آلتایی و در عین حال هند و اروپایی هم بوده است. اما نمی‌توان شک کرد که اگر هم قبایل هون مخلوط بوده و هرچه به غرب کوچ کرده‌اند مخلوط‌تر هم شده‌اند، اما اجداد ترک‌هایی که از این به بعد در صحنه تاریخ خواهیم دید جزو آن‌ها و یا همراه با آنان بوده‌اند.

در حوالی سال ۳۵۰ م شاخه جنوبی هون‌ها بنام «هون‌های سفید» و یا هپتالیان بخش اعظم فرارود (ماورالنهر) شامل سغد، باختر و خوارزم را از دست ایرانیان ساسانی گرفتند. از آن به بعد بود که ترکیب قومی و زبانی فرارود تغییر یافت و با کوچ‌های بعدی و مستمر قبایل ترک از قرن هفتم به بعد، زبان و فرهنگ ترکی در این منطقه صاحب مقام برتری گشت.

شاخه غربی هون‌ها در جریان کوچ چند قرن خود به سوی اروپا، در این مقطع تاریخی موفقیت مشابهی نداشت اما به کوچ و رویارویی‌ها، اسکان و آمیزش‌های خود ادامه می‌داد. در

روایات پادشاهان ارمنی که خود از تبار اشکانی بودند، سقوط دولت اشکانیان بدست ساسانیان را قبول نکرده در رویارویی با ساسانیان که آیین زرتشتی را «دین رسمی» ایران اعلام نمودند، متحد روم شدند (مک اودی، ص ۱۰۲). اما نمی‌توان شک کرد که قبول مسیحیت هم در این جانبگیری سهیم بوده است.

در جنوب یعنی شبه جزیره عربستان تقریباً ۳۰۰ سال پیش از ظهور اسلام هنوز شاهد ساختار پیشرفته‌ای از دولرداری و سازمان اجتماعی مشابه با بین‌النهرین، ایران و یا روم نیستیم اما زبان عربی مراحل شکل‌گیری و انسجام خود را که در قرن ششم میلادی شروع شده بود تا درجه معینی به سر رسانیده بود. روند تحکیم و گسترش «عربی کلاسیک» با ظهور و گسترش اسلام تحقق خواهد یافت.

در مقیاسی دیگر و با تعداد بمراتب بیشتری از جمعیت، وضع کم و بیش مشابهی در اروپای خارج از امپراتوری روم وجود داشت. از فین‌ها و ژرمن‌ها گرفته تا کلت‌ها و گوت‌ها قبایل و طوایف بیشتر هند و اورپایی زبان مرتباً در حال کوچ، اسکان، درگیری و آمیزش با همدیگر بودند. هنوز خبری از قومیت و یا زبان آلمانی و یا بریتانیایی، روسی و یا فرانسوی نبود. مثلاً اقوام رنگارنگ ژرمن مانند آنگل‌ها، ساکسون‌ها، آلمان‌ها، تورینگ‌ها و غیره‌گاه با همدیگر و گاه بر ضد همدیگر اتحادیه‌های قومی و قبیله‌ای خود را می‌ساختند. بغیر از تحول و تشکل تدریجی زبان و فرهنگ آلمانی از بین این فراز و نشیب‌های قومی و جمعیتی، اقوام ژرمنی آنگل، ساکسون و یوت در قرن‌های بعدی به جزایر بریتانیا تاخته در آنجا با اختلاط با پیکت‌ها، برتون‌ها و ایریش‌های بومی بتدریج زبان انگلیسی و فرهنگ جدید انگلیسی را ایجاد کردند که امروزه «آنگلو ساکسون» نام گرفته است. فرانک‌ها هم به نوبه خود قرار بود در آمیزش و رویارویی با دیگر اقوام، قومیت خود را ایجاد کنند که بعد از امپراتوری فرانک‌ها به دو دسته بزرگ فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها تقسیم شد. بین بسیاری قبایل دیگر، از جمله بین اسلاوها تفکیک و تمایزی بعنوان روس‌ها و له‌ها و چک‌ها نشده بود و مردم مناطق سواحل دریای بالتیک

اعظم آناتولی را دربر می‌گرفت اما بتدریج در یونان و آناتولی خلاصه شد. پایتخت بیزانس، قسطنطنیه بود.

ایران ساسانی با بیزانس، همسایه و درعین حال درگیر بود. قبایل بدوی شمال، شرق و غرب هنوز برای هر دو امپراتوری «درد سر»های زیادی ایجاد می‌کردند و در رویارویی دو طرف‌گانه به این و گاه به دیگری کمک می‌نمودند.

ایران به غیر از بیزانس با دو چالش دیگر روبرو بود: اولاً از طرف اقوام ترک از شمال شرق یعنی آسیای مرکزی که از هر ضعف دولت ساسانی برای نفوذ و مهاجرت استفاده می‌کردند و ثانیاً از سوی نیروی جدیدی از جنوب یعنی اعراب که زیر بیرق اسلام قصد داشتند تمام خاورمیانه، آفریقای شمالی و آناتولی را تصرف کنند.

بین سال‌های ۶۳۳ و ۶۵۴ ایران ساسانی تحت تصرف حاکمیت خلفای اسلامی درآمد. در تاریخ ایران فصل جدیدی شروع شده بود که مستقیماً به زبان و فرهنگ این سرزمین هم تأثیر عمیقی می‌گذاشت.

اما تصرف تمام آناتولی یعنی باقیمانده امپراتوری روم شرقی نصیب اعراب نشد. این کار را تقریباً هزار سال بعد ترکان عثمانی با فتح قسطنطنیه عملی کردند که نامش بعد از آن «استانبول» شد.

در زمینه زبان، نتیجه این دو روند در ایران یعنی حمله اعراب و مهاجرت‌های ترکان، از سویی قبول اسلام و خط عربی با اصلاحات فارسی و نفوذ چشمگیر زبان عربی به فارسی و از سوی دیگر حاکمیت قبایل ترک زبان از قبیل غزنویان و سلجوقیان، دگرگشت زبان اکثریت مردم آذربایجان و طبیعتاً آناتولی و همچنین نفوذ معین زبان و فرهنگ ترکی در ایران بود که البته در مقایسه با نفوذ عربی چیزی جزیبی می‌نمود ولی بهر حال قابل توجه بود.

زبان‌های سه‌گانه شرق مسلمان

در بسیاری کتاب‌های تاریخ و تذکره‌ها، سه زبان اصلی دنیای اسلام یعنی عربی، فارسی و ترکی را «السنه ثلاثه» یعنی زبان‌های سه‌گانه نامیده‌اند. بعد از اسلام این سه زبان و فرهنگ بقدری با هم آمیختند که امروزه تفکیک آن‌ها غیر ممکن است.

همین دوره بود که آن‌ها و دیگر قبایل هند و اروپایی که در استپ‌های اوراسیا در شمال خزر بودند تحت فشار هون‌ها هر چه بیشتر رو بسوی غرب گذاشتند.

بلغارهای اوراسیا هم اتحادیه قبیله‌ای بودند که گفته می‌شود با هون‌ها مرتبط بودند و اقلاً بخشی از آن‌ها با اجداد قبایل ترک هم تبار محسوب می‌شوند. بخش مهمی از آن‌ها که مانند هون‌ها به غرب کوچ می‌کردند در بالکان، کم و بیش بلغارستان کنونی، اقامت گزیدند و با اسلاوهای محلی کاملاً امتزاج یافتند. قومیت و زبان آن‌ها در اوراسیا هرچه بود، آن‌ها امروزه از نظر زبان، فرهنگ و تبار با مردم اسلاو بالکان آمیخته شده‌اند.

اوستروگوت‌ها هم بخشی از این سرزمین را که تا دریای بالتیک ادامه داشت در دست خود داشتند و نوعی امپراتوری قبیله‌ای ایجاد کرده بودند.

اما در «شمال آرام» تحولاتی که اهمیت دارد این بود که اسلاوها سلطه خود را گسترش دادند و در مقابل، بالت‌ها ناچار به عقب نشینی در مقابل اسلاوها گشتند. مشابه این روند با فین‌ها اتفاق افتاد که لاپ‌ها را کنار زدند و هرچه بیشتر به سمت قطب شمال راندند و در نتیجه، زبان آن‌ها، هم تضعیف شد و هم تحت تأثیر شدید زبان در حال انسجام فین‌ها (فنلاندی) قرار گرفت.

از قرن چهارم تا ظهور اسلام در اواسط قرن هفتم میلادی حوادث مهمی اتفاق افتاد که شاید در راس آن بتوان از سقوط امپراتوری روم نام برد که در درجه اول زیر فشار حملات، غارت، و در عین حال آمیزش قبایل بدوی («بربر») ژرمن، گوت، واندال، هون و دیگر دسته‌های قبیله‌ای انجام گرفت. مورخین هنوز هم در این باره بحث می‌کنند که چگونه شد که وقتی قبایل بدوی به گال‌ها در فرانسه کنونی حمله کردند و یا خود روم را غارت و ویران نمودند، ارتش امپراتوری روم که زمانی لرزه بر اندام همه مردم منطقه می‌افکند قادر به هیچ گونه عملیات موثر دفاعی نشد.

در نتیجه سقوط امپراتوری روم این امپراتوری «به سوی شرق عقب نشست». جانشین امپراتوری «روم غربی» بیزانس («روم شرقی») بود که ابتدا یونان، ایتالیا و بخش



ما بطور خلاصه به سرگذشت هرکدام از این زبان‌ها و مناسبات متقابل آن‌ها بعد از ظهور اسلام اشاره خواهیم کرد. اواخر ساسانیان و اوایل حمله اعراب کدام زبان‌ها در ایران تکلم می‌شد؟

روزبه پوردادویه معروف به ابن مقفع، متفکر بزرگ ایرانی قرن دوم هجری (هشتم میلادی) و از چهره‌های برجسته نثر عربی که آثار مهمی مانند کلیله و دمنه را از فارسی میانه به عربی ترجمه کرد، می‌گوید که در ایران آن دوره پنج زبان مورد استفاده مردم بود: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی. به گفته او پهلوی زبان اصفهان، همدان، نهاوند و آذربایجان است. دری زبان دولت و دیوان مثلا در تیسفون (یکی از پایتخت‌های ایران باستان) است. پارسی زبان فارس و موبدان زرتشتی است. خوزی زبان خوزستان است (که احتمالا همان باقیمانده زبان مرده ایلامی باشد) و پادشاهان در محافل خصوصی به آن سخن می‌گفته‌اند و بالاخره سریانی همان آرامی است (لازار ۱۹۹۳).

وقتی ایران به تصرف اعراب در آمد، از نظر زبان، دو زبان غیر ایرانی (یعنی خارج از گروه زبان‌های هند و اروپایی) که تا آن موقع کم و بیش در مناطق حاشیه و یا بیرون ایران بودند

مانند دو سیل پر قدرت و مستمر در سرزمین ساسانیان جاری گشتند:

(۱) عربی از جنوب و غرب، یعنی بصره و تیسفون، یعنی میانروان (بین النهرین) و

(۲) ترکی از فرارود (ماورالنهر)، سغد و خوارزم.

اما تاثیر این دو زبان به همان مناطق حاشیه‌ای محدود نماند. بعد از چند قرن، در زمان سلجوقیان، خط، واژگان و اصطلاحات عربی، فارسی معاصر را چه در سطح کتبی و چه حتی شفاهی از بغداد تا ولایت سغد در آسیای میانه فراگرفته بود. از سوی دیگر ترکی در دربارهای خلفای عرب عملا تبدیل به زبان نخست لشکریان شده بود و از دوره غزنویان و سلجوقیان به بعد حتی زبان پادشاهان و شاهزادگان ایران هم بود.

از دو سه قرن بعد از اسلام تا تخمینا ۸۰۰ سال بعد، زبان و فرهنگ فارسی با دو زبان دیگر شرق مسلمان یعنی عربی و تا حدی ترکی طوری عجین شد که در زمان صفویان دیگر سرگذشت ایران و زبان فارسی را ممکن نبود بدون در نظر گرفتن تاثیر این دو عامل مهم زبانی و سیاسی به درستی درک نمود - دو سیل زبانی و فرهنگی عربی و بعد از مدتی ترکی که ظهور اسلام در سرزمین ایران تاریخی بوجود آورد.

از نقطه نظر ایران، تصرف امپراتوری ساسانی در سال ۶۳۳ با فتح تیسفون، پایتخت امپراتوری آغاز شد. در کمی بیشتر از ۳۰ سال بعد، با تصرف خراسان و فرارود (ماورا النهر) تقریبا همه امپراتوری ساسانی زیر حاکمیت خلافت اسلامی قرار گرفته بود. روند اسلام آوردن ایرانیان و تاثیر قدرتمند زبان و فرهنگ عربی بر ایران شروع شده بود.

مدتی بعد، ابتدا بتدریج و آنگاه به شدتی مستمر، سیل دومی، این بار از فرارود برخاست - این بار نه به دست اعراب و نه با پیام دینی دیگر و نوین.

بعد از تصرف ایران از سوی اعراب در طرف غرب، درو پیگر آسیای میانه در جانب شرق هم باز شد: هم برای ترک‌ها که به تدریج بسوی خراسان روان شوند و هم اعراب و بخصوص ایرانیان تازه مسلمان که ترک‌ها را به اسلام جلب کنند. ترکی

شدن زبان سمرقند و خوارزم هم همان وقت بصورتی جدی شروع شد. اما سیل اصلی نفوذ و مهاجرت ترکان به ایران و آناتولی قرار بود ۴۰۰-۳۰۰ سال بعد، یعنی همزمان با غزنویان و سلجوقیان شروع شود.

گروه بزرگی از قبایل صحراگرد و دام پرور ترک آسیای میانه که تا آن وقت از شمال خزر بسوی غرب در حال مهاجرت بودند، این بار با فروپاشی امپراتوری ساسانی به راحتی از آسیای میانه بطرف خراسان و مابقی ایران روان شد. کوچ اصلی آنان از قرن دهم و یازدهم شروع شد و تقریباً ۵۰۰ سال طول کشید. نام آن‌ها «اوغوز» و یا به عربی «غزها» بود. معروف‌ترین شاخه اوغوزها سلجوقیان بودند که برخلاف اکثر ترکان مهاجر دیگر، مسلمان شده بودند و اتفاقاً اغلب به تشویق متصوفین ایرانی به اسلام می‌گرویدند.

آن‌ها برای گوسفندان خود مراتع سبز جدیدی جستجو می‌کردند و در عین حال آماده بودند برای غنایم جنگی به هر طرف که دست داد حمله کنند - همچون سرباز و یا امیر و اگر شد، حتی سلطان. آن‌ها بخصوص می‌خواستند برای جهاد و کسب غنیمت و قدرت به کشورهای غیر مسلمان و به ویژه بیزانس ثروتمند حمله ور شوند.

قرار بود این دو سیل نظامی، فرهنگی و زبانی که گاه برای جامعه یکجا نشین ایرانی بسیار دردناک هم بود، سرنوشت منطقه را بزودی تماماً زیر و رو کند. اما این سکه مانند همیشه دو رو داشت.

نفوذ زبان و فرهنگ عربی بعد از یکی دو قرن، زبان و فرهنگ فارسی ایران را غنی‌تر کرده تبدیل به زبان، فرهنگ، هنر و ادب مورد احترام تمام شرق مسلمان نمود: از کاشغر و سمرقند تا قونیه و قاهره. در دهلی و قسطنطنیه شاعران و سلاطین به این «فارسی نو» شعر می‌گفتند، بهترین حافظ‌شناسان از بوسنی برمی‌خاستند و دیرتر، در بلاد فرنگ، ریاضیات خوارزمی، فلسفه رازی و طب ابن سینا را درس می‌دادند.

از سوی دیگر در کشوری که حاکمیت ملی خود را با زوال ساسانیان از دست داده بود، حکومت و فتوحات ترکان، «ایرانیت» را بتدریج به ایرانیان باز گرداند و زمینه را برای

ابتدای ایران معاصر که با صفویان شروع شد، مهیا نمود. صدارت، منشی‌گری و مدیریت دیوان با ایرانیان بود. در مقایسه با سلاطین و لشکریان ترک، ایرانیان بومی تجربه بیشتری در دولرداری داشتند. اما دولت در درجه اول به سلطان قدر قدرت، لشکر و نظام متکی بود. این هم مهارت و تخصص ترک‌ها بود. بدون حفظ نظام و دولت، بعید بود آن مدیریت ایرانی هم مثمر ثمر باشد.

خود ترکان که در راه آناتولی و قفقاز بیش از همه در آذربایجان جمع شده بودند زبان این خطه را ترکی کردند اما خودشان ایرانی شدند. در مقابل ترکان عثمانی در غرب و اوزبکان در شرق، شاید آن‌ها حتی ایرانی‌تر از دیگر ایرانیان هم شدند.

خویشاوندان و هم قومان همان قبایل ترک که از ایران گذشته به بیزانس هجوم برده بودند در آنجا به تنهائی و بدون اعراب دو سیل دیگر به راه انداختند: آن‌ها هم دین و هم زبان اکثریت بیزانس، جانشین و ادامه دهنده امپراتوری روم و مرکز مسیحیت شرقی ارتدکس را عوض کرده امپراتوری عثمانی را بنا نهادند که ۶۰۰ سال پا بر جا بود تا اینکه در قرن بیستم همچون آخرین امپراتوری بزرگ اسلامی به تاریخ پیوست.

سرگذشت فارسی

هنگام تصرف ایران از سوی اعراب، فارسی در مرحله «میانه» خود بود. معمولاً می‌گویند فارسی «معاصر» و یا «نو» بعد از قبول اسلام شروع شده است. طبیعتاً نفوذ خط، واژگان و اصطلاحات عربی و اسلامی هم جزو ویژگی‌های فارسی معاصر به حساب می‌آید.

اما قبل از اینکه به فارسی معاصر بپردازیم، نگاه دیگری به فارسی میانه بکنیم - یعنی همان فارسی که هنگام ظهور اسلام در ایران رایج بود.

اگر از فاصله دور تری نگاه کنیم، شاید بتوان کلاً «زبان‌های ایرانی میانه» را به دو و یا سه شاخه اصلی تقسیم کرد.

(الف) شاخه جنوبی و غربی که همان فارسی میانه است که زیر شاخه‌های اصلی‌اش عبارت از پهلوی و پارتی (اشکانی) است. بنظر برخی مورخین و زبان‌شناسان (پری ۲۰۱۲)، لازار

۱۹۹۳) این دو گونه متقابلاً قابل فهم بوده‌اند. اما پارتی بزودی در فارسی مستحیل می‌شود و در زمان ظهور اسلام حتی در شرق ایران و مناطق آسیای میانه هم عملاً اثری از آن نمی‌ماند. (ب) زبان‌های شرقی ایرانی عبارت از خوارزمی، سغدی (که بعداً از بین می‌رود و امروزه فقط یغناپی در تاجیکستان باقیمانده کوچکی از آن است)، زبان سکایی (عبارت از ختنی و تومشقی)، و زبان قبایل اسکیت و سارماتی که زبان اوستی در شرق دریای سیاه باقیمانده آن است و (ج) احتمالاً ارمنی. در این مورد همه اتفاق نظر ندارند. بعضی‌ها تاریخ جدایی روشن‌تر ارمنی باستان از زبان‌های ایرانی را مربوط به دوره فارسی باستان می‌دانند و برخی دیگر بر آن‌اند که ارمنی در گروه زبان‌های هند و ایرانی زیر گروهی مستقل و مخصوص به خود است. آنچه که مورد قبول اکثریت بنظر می‌رسد (جاکالون ۱۹۹۸) این است که بعد از هخامنشیان (حدوداً صد سال قبل از میلاد در دوره اشکانیان، پارتی‌ها) اولین دولرداری آرامنه بین ایران اشکانی و بیزانس بوده و مدت کوتاهی بعد اکثر آرامنه مسیحی شده‌اند. در این دوره پادشاهی کوچک ارمنستان از نظر سیاسی در کشاکش ایران و بیزانس قرار داشت، اما با شکست اشکانیان بدست ساسانیان و رسمیت یافتن آیین زرتشتی در ایران بعنوان «دین رسمی و دولتی»، تمایل آرامنه بیشتر به سود بیزانس تغییر یافته و همین روند در تحول و تکامل زبان و خط ارمنی که در همین دوره به وجود آمده هم تاثیر مهمی داشته است. جالب است که این زبان ارمنی کلاسیک از همان دوره اشکانیان که تحت تاثیر فارسی میانه قرار می‌گیرد تا قرن نوزدهم اساساً «زبان کلیسا» بوده و برای مردم عادی سخت فهم به حساب می‌آمده است. ارمنی معاصر در قرن نوزدهم بر اساس زبان مردم ایروان تکوین می‌شود. در دوره فارسی میانه یعنی مدت زمان هزارساله بین هخامنشیان و اسلام در سرزمین‌های ایران کدام زبان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت؟

بنظر ریچارد فرای باید دید در هر مرحله معین کدام گونه کدام زبان در کجا و کدام سطح رایج بوده است. او از این

گونه‌ها صحبت می‌کند: (۱) زبان «رسمی» نوشتاری، (۲) زبان «رسمی» گویشی، (۳) زبان دینی، (۴) لهجه‌های محلی. و (۵) زبان تجارت.

فرای برای شهرها و مناطق زیرین شرق ایران از این زبان‌ها نام می‌برد:

سمرقند و بخارا: (۱) سغدی، (۲) اوستایی برای زرتشتیان، آسوری برای مسیحیان، اشکانیان و مانویان، (۴) لهجه‌های سغدی و (۵) سغدی و فارسی.

در باختر (بلخ): (۱) فارسی، (۲) فارسی، (۳) اوستایی برای زرتشتیان، سانسکریت و پراکریت برای بودائی‌ها، (۴) لهجه‌های باختری- بلخی و (۵) فارسی.

در خوارزم: (۱) ایرانی خوارزمی، (۲) ایرانی خوارزمی، (۳) اوستایی برای زرتشتیان و آسوری برای مسیحیان، (۴) لهجه‌های خوارزمی و (۵) خوارزمی و سغدی.

در مناطق دیگر ایران مانند سیستان، بلوچستان، مدائن و همدان، ماد بزرگ و ماد کوچک یعنی آتروپاتن هم وضع مشابهی موجود بود (آتروپاتن نام قدیمی آذربایجان است که با تکیه به نام ساتراپ این استان بعد از حمله اسکندر رایج شد). در این مناطق غربی، مرکزی و شمالی ایران آنچه که با شرق ایران فرق بزرگتری داشت زبان گفتاری و یا محاوره‌ای و محلی - منطقه‌ای و شاید هم تا حدی زبان دینی بود و گرنه زبان مشترک باز فارسی میانه (به عبارتی دیگر پهلوی) بود - چه به شکل قدیمی‌تر آن یعنی پارتی میانه و چه به صورت جدید ترش یعنی فارسی میانه.

تا ۲۰۰ سال بعد از میلاد زبان پهلوی پارتی (و یا پهلوی اشکانی و یا پهلوی غربی و شمالی) با لهجه‌های گوناگونش از بیستون تا فرارود زبان مشترک نوشتاری و گفتاری ایران بود. اما در هر منطقه هر کس گونه زبان خود را بکار می‌برد مانند فارسی در فارس و همدان و سیستان و هرات، خوارزمی در جنوب دریاچه آرال، و در شمال و غرب آذربایجان تاتی و تالشی و کردی یعنی گونه‌های تاریخی این گویش‌های غربی ایرانی. حتی ایلامی تا دو سه قرن پیش از میلاد در نقاط پراکنده‌ای از خوزستان به حیات خود ادامه داده است. در

عربی و تاثیر پذیری از فرهنگ اسلامی بزودی تبدیل به فارسی معاصر شد.

فارسی بعد از اسلام



گستره خلافت عباسیان در ۸۵۰ میلادی

هنگامی که ایران و روم به جنگ و نزاع‌های بی‌نتیجه و پر خرج خود ادامه می‌دادند در شبه جزیره عربستان دین جدیدی در حال شکل‌گیری بود که قرار بود بزودی همه منطقه شرقی نفشه ما را فراگیرد. از نظر نظامی عرب‌ها بازیگری جدی بنظر نمی‌رسیدند و شاید هم ایرانیان و رومیان بهمین جهت آن‌ها را جدی نگرفتند.

بزودی لشکر عربی اسلام مواضع روم و ایران را در فلسطین، بین النهرین، شام و مصر شکست داد. نیروهای هراکلیوس، قیصر بیزانس، به آناتولی عقب نشینی کردند. احتمالاً هراکلیوس افسوس می‌خورد که شهرهایی که از ایرانیان گرفته بود به دست اعراب افتاده است اما ایرانیان در وضع بدتری نسبت به رومیان قرار داشتند.

تا سال ۶۵۱، اعراب، ولایت مرو واقع در خراسان را هم گرفتند و بجز چند استثناء مانند طبرستان بین کوه‌های البرز و دریای خزر و یا نقاط حاشیه‌ای امپراتوری در شرق و شمال غرب، ایران ساسانی را به تبعیت خلافت اسلامی در آوردند. تا صد سال بعد این مناطق و در عین حال بخش‌های وسیعتری در قفقاز، هند، آسیای میانه، آفریقای شمالی و شرقی نیز به تصرف اعراب در آمد و اکثر مردم آن بتدریج مسلمان شد.

بعضی جاها نیز ارمنی و زبان‌های سامی مانند آرامی آسوری و عربی تکلم می‌شده است.

تا ظهور اسلام در قرن هفتم، فارسی از فارس و خوزستان به سیستان، خراسان و فرارود هم گسترش یافته تبدیل به زبان رسمی نوشتاری و گفتاری مناطق پارتی زبان شده بود. پارتی که بسیاری از واژگانش وارد فارسی شده بود، بتدریج جای خود را به فارسی مشترک ایران یعنی فارسی میانه داده بود و لهجه‌های پارتی دیگر فقط در روستاهای شمال، غرب و شرق ایران رایج بود. در غرب، شمال و شمال غربی ایران یعنی ماد و آتروپاتن (یارشاطر ۲۰۱۱) نیز فارسی میانه زبان مشترک و رسمی به شمار می‌رفت، اما گونه‌های محلی مانند آذربایجانی نیز بین مردم رایج بود.

فقط تعداد محدودی از این لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی (مانند سغدی) آثار مکتوب از خود بجا گذاشته‌اند. از اکثر آن‌ها اثر نوشتاری چندانی باقی نمانده و فقط واژه‌ها، اشعار علیحده و یا ذکر نام آن‌ها در آثار ثانوی است که گاه ما را بیاد این زبان‌ها و یا لهجه‌ها می‌اندازد (مانند آذربایجانی) در حالیکه بعضی‌های دیگر کاملاً از بین رفته‌اند (مانند خوارزمی ایرانی)، یا اینکه آثاری جزئی از آن‌ها بجا مانده (مانند شغنائی) و یا گونه‌هایی هستند که اولین آثار مکتوب و ذکر نامشان جدیدتر است و به چند قرن پس از اسلام مربوط می‌شود (مانند کردی). این، چیز عجیبی نیست چرا که در گذشته اصولاً تالیف و انتشار کتاب بسیار محدود بوده و ثانیاً زبان اصلی تالیف، گونه معیار و یا مشترک زبان و یا زبان‌های یک کشور بوده (و هنوز هم چنین هست) و نه گونه‌های محلی و محاوره‌ای آن. از این جهت است که مثلاً اولین آثار پشتو در قرن هفدهم تالیف می‌شوند و یا تا قرن بیستم به اثری مکتوب به تاتی و یا گیلکی بر نمی‌خوریم.

همین فارسی مخلوط با عناصر پارتی و دیگر عناصر زبان‌های محلی ایرانی است که تبدیل به زبان رسمی نوشتاری و گفتاری ایران در دوره «فارسی میانه» شده و بعدها در دوره اسلام نام فارسی «دری» گرفته است.

همین فارسی بود که اعراب برای تماس با ایرانیان بکار می‌گرفتند و همین فارسی بود که ضمن اختلاط با واژگان

گفتن گرفت و اول شعر فارسی اندر عجم او گفت» (پری ۱۹۹۳). این حدوداً سال ۲۵۰ هجری قمری یعنی سال ۸۶۵ میلادی یعنی کمی بیشتر از هزار و صد سال پیش بود.

از آن تاریخ تا بیش از هزار سال بعد، دقیقترش تا اوایل قرن بیستم، فارسی نو در سرتاسر شرق مسلمان، زبان مورد احترام و مشترک علم، ادب، فرهنگ و شعر و به گفته برخی، دومین زبان مراوده در دنیای اسلام بود. تنها در قرن بیستم و بدنبال استقلال یافتن کشورهای خرد و کلان عربی و ترک زبان (جمهوری‌های مسلمان شوروی سابق، کشورهای عربی خاورمیانه و آفریقا)، رسمیت یافتن گونه‌های مختلف زبان‌های ایرانی و ترکی در کشورهای علیحده و بخصوص دو عامل دیگر: تغییرات الفبایی و املائی و همچنین باصطلاح «پاک کاری» لغوی و دستوری در هر زبان نو ملی، تاثیر و محبوبیت فارسی نسبت به پیش تنزل یافت.

اما خود همین رخسندگی هزار و اندی ساله فارسی بدنبال اشغال ایران و حاکمیت زبان و فرهنگ عربی، معمایی بزرگ است که بعضی دانشمندان کوشش به توضیح آن کرده‌اند.

بیشک یک عامل مهم این بوده است که فارسی حتی در دوره میانه و باستان خود به درجات گوناگون اما فزاینده تبدیل به زبان مشترک ایرانیان شده و ضمناً به تدریج ساده‌تر شده بود اگرچه بعضی زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی مناطق دیگر از بین رفتند، بعضی دیگر پا برجا ماندند و یا گونه‌های جدیدی بوجود آمدند.

اگر با تحول زبان‌های باصطلاح «معیار» و مشترک دیگر مقایسه کنیم، زبان فارسی خیلی زود وارد روند «معیار گشتن» شده و مورد قبول عامه در جنوب و شرق، شمال و غرب ایران تاریخی قرار گرفته است. گونه‌های منطقه‌ای و محلی، «رقیب» و جایگزین «زبان ادبی» نشده‌اند. آن‌ها تا حدی که امکانات دست داده به حیات خود ادامه داده و یا از بین رفته، جای خود را به گونه‌ها و لهجه‌ها (و یا زبان‌های) نو داده‌اند. این یک دلیل احتمالی ریشه دواندن زبان مشترک و ادبی فارسی است.

این درعین حال پایان دست اندازی‌های آن خان‌نشین‌های حاشیه‌ای مانند خزرهای شمال دریای خزر بود که دولت منسجم و قدرتمندی نداشتند و فقط به حمله و غارت متکی بودند.

امپراتوری جدید و پهناور اسلامی-عربی در عین حال که پایان حاکمیت ملی و یا منطقه‌ای دولت‌های بیشماری بود، از نظر باورهای دینی، فرهنگ، زبان و خط کتابت این کشورها عامل قدرتمند و متحد کننده‌ای هم بود.

در رابطه با دوره بلافاصله پس از اسلام، شاهرخ مسکوب از «اقلا دو قرن بهت و کرختی و بیحالی روانی» ایرانیان سخن می‌گوید (مسکوب، ص ۱۵). بنا به بعضی منابع، از سال ۶۵۰ تا حدود دویست سال بعد چیزی به فارسی نوشته نشد. البته مغان و موبدان زرتشتی، هنگامی که دور برگشته و دور اسلام شده بود، خود را به کنج خلوت کشیده می‌نوشتند. ولی آن‌ها هنوز آثار مربوط به آیین زرتشتی را آن هم به فارسی میانه یعنی همان گونه‌ای که به «پهلوی» معروف شده بود می‌نوشتند اگر چه احتمالاً خواننده چندان نداشتند.

این دوره «کرختی» در عین جنگ، بی‌ثباتی و از دست رفتن حاکمیت ملی و عظمت ساسانی و با وجود رسمیت یافتن عربی، دوره جا افتادن و تشکل فارسی معاصر و یا «فارسی نو» هم بود که امروزه زبان معیار («استاندارد») و مشترک ایران است. «تاریخ سیستان» می‌نویسد که اولین شعر فارسی معاصر در قرن سوم هجری (نهم میلادی) در سیستان، یعنی شرق ایران نطفه گرفت.

دویست سال بعد از تصرف ایران و دیگر مناطق مشرق زمین، در شرق و سپس مرکز ایران، امیران محلی پیدا می‌شوند که بنام خلیفه اسلام خطبه می‌خوانند و حکم می‌رانند اما در واقع اساس حکومت بومی خود را می‌گذارند. صفاریان، طاهریان، سامانیان، دیلمیان، آل بویه...

«تاریخ سیستان» می‌نویسد: وقتی یعقوب لیث منشور حکومت سیستان و بلوچستان و کابل و هرات گرفت «شعرا او را شعر گفتندی به تازی... پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی



جغرافیای کاربرد عربی همچون زبان نخست

اولین نشانه‌های زبان عربی و یا باصطلاح «پروتو عربی» در جنوب شبه جزیره عربستان یعنی یمن کنونی پیدا شده است که الفباهای ابتدایی خود را داشتند و بعدها از بین رفتند. عربی کنونی تنها لهجه باقیمانده اما رایج زبان‌های شمال شبه جزیره عربستان است که در دوره باستان وجود داشتند. عربی معاصر صد سال پیش از اسلام قوام گرفت و با قرآن کریم بصورت استاندارد و کلاسیک در آمد. الفبای کنونی عربی مبتنی بر نظام «ابجد» است که ریشه آن هم مانند الفبای عبری از الفبای فنیقی و آرامی است.

در سال ۶۱۱ میلادی، عربی فقط زبان مردم قبایل شبه جزیره عربستان بود که جمعیت زیادی هم نداشت. صد سال بعد اعراب مسلمان از اسپانیا تا سند در پاکستان امروز و فرارود آسیای میانه در ایران ساسانی را تحت حاکمیت خود درآورده بودند. در تاریخ مکتوب بشری تعداد امپراتوری‌هایی که به این سرعت و وسعت گسترش یافته مدت زیادی پا برجای مانده‌اند زیاد نیست. تعداد حتی کمتری از آن‌ها باعث دگرگشت دین و زبان برخی از مناطق تحت تسلط خود شده‌اند. امپراتوری‌های خلفای راشدین، امویان و عباسیان در ۵۰۰ سال بعد از ظهور اسلام توانستند اسلام را به دین اکثریت آسیای میانه، پاکستان و ایران کنونی، می‌انرودان، خاورمیانه و شمال و شرق آفریقا تبدیل کنند و از عراق تا

جان پری به یک دلیل دیگر اشاره می‌کند (پری، ۲۰۱۲). بنظر او بر خلاف بعضی زبان‌ها و حتی برخلاف اوستایی و یا مثلا سانسکریت «ودیک» که زبان گروه و یا دین و آیین بخصوصی بودند، فارسی، بخصوص در دوره معاصر و نو خود زبان همه بود، از زرتشتی، مسیحی و بودایی تا مسلمان و شامان. این در عین حال لازمه یک زبان امپراتوری بشمار می‌رفت که زبان‌ها، ادیان و اقوام گوناگون را در بنیه خود داشت و نیازمند ارتباط زبانی، اجتماعی و فرهنگی با آن‌ها بود.

سوال دیگری هم هست: بجز حکومت‌های بیشتر منطقه‌ای صفاریان، طاهریان و سامانیان، اقلا ازغزنیان تا صفویان، یعنی برای مدتی نزدیک به ۵۰۰ سال، ایرانیان غالباً تحت حاکمیت حکومت‌های ترک زبان و یا مغولی بودند که هنوز کاملاً ایرانی بومی نشده بودند یعنی ریشه‌های مهاجرت قبیله‌ای آن‌ها از آسیای میانه به ایران (و سپس آناتولی) تازه و سبز بود. در این صورت گسترش زبان فارسی در این حداقل ۵۰۰ سال از آسیای میانه تا آسیای صغیر و از هند تا قفقاز و کریمه در شرایط حاکمیت ترک زبانان را چگونه می‌توان توضیح داد؟

واسیلی و. بارتولد، یکی از معروف‌ترین «تورکولوگ‌های» جهان، می‌گوید قبیله‌های «بدوی» در متصرفات خود فرهنگ، دولرداری و اغلب زبان ملت مغلوب را قبول کرده رواج داده‌اند. بنظر بارتولد استحاله و قبول زبان و فرهنگ دولت و ملت مغلوب، اغلب راه ادامه نفوذ و قدرت این سلسله‌های قبیله‌ای شده و راه و روش قبایل ترک هم در کشورهایی که فتح و بر آن‌ها حکومت کرده‌اند همین بوده است (بارتولد، ص ۱۰). نمی‌توان فراموش کرد که از سلطان محمود غزنوی گرفته تا ملک‌شاه سلجوقی، تقریباً همه این سلاطین ترک زبان خود به غیر از سلطنت و رهبری دولت و لشکر، بالشخصه حامی و پشتیبان مدیران برجسته و ادیبان و دانشمندان نامی ایرانی بوده و بالفعل برای اعتلای دولرداری، فرهنگ و ادب ایران کوشش نموده‌اند.

عربی و گسترش آن

مصر و مراکش زبان بسیاری از مناطق تحت سلطه خود را به عربی تغییر دهند.

بیشک یک علت مهم گسترش زبان عربی فتوحات اسلامی بوده که آن هم زیر پرچم دینی جدید یعنی اسلام انجام گرفته است. با این ترتیب همانند رابطه تنگاتنگ اوستایی و آیین زرتشتی، عبری و دین یهود، و یا لاتین-یونانی و مسیحیت، بقا و گسترش زبان عربی نیز به جز عامل نظامی و سیاسی، دلایل روشن دینی نیز داشته است.

پیش از اسلام خط عربی چندان مورد استفاده نبود اما زبان شفاهی و بخصوص شعر شفاهی عربی رواج بسیاری بین قبایل صحراگرد یافته بود. تقریر قران و اشعار اعراب بدوی که «عربی سره» شمرده می‌شد پایه عربی کلاسیک را بوجود آورد که بخاطر استفاده مستمر و گسترده در دستگاه اداری، نظامی، شرعی، علمی و امور مدنی گسترش یافت. تکیه اصلی دستوری و حتی لغوی عربی کلاسیک بر قران باعث شده است که از ظهور اسلام تا کنون زبان «کتابی» و یا «ادبی» عربی فرق چندانی نکند در حالیکه کاربرد شفاهی آن در کشورهای مختلف عربی بسیار رنگارنگ است.

در سرزمین‌های شرقی امپراتوری روم از قبیل سوریه، فلسطین و مصر، زبان یونانی از فتوحات اسکندر مقدونی در سده چهارم قبل از میلاد تا تقریباً هزارسال بعد زبان حکام، لشکر و مدیران دولتی بود. بغیر از این، احتمالاً بخشی از مردم شهرها هم یونانی زبان بودند اگرچه مردم روستاها مانند قرن‌ها پیش از آن به زبان‌های خود از قبیل آرامی جدید آشوری (سریانی) و یا مصری (بعدها موسوم به قبطی) تکلم می‌کردند. در آناتولی و یا باقیمانده بیزانس و یا روم شرقی هم وضعیت مشابهی موجود بود با این فرق که در اینجا یکی دو زبان دیگر از قبیل لهجه‌های گوناگون فارسی میانه (پهلوی) و زبان ارمنی نیز تکلم می‌شد.

عربی در شمال آفریقا هم که زبان‌های قبطی، یونانی، لاتین و بربری رایج بود رسوخ کرد و به زبان اکثریت تبدیل شد. اگرچه امروزه در مصر قبطی و یا یونانی دیگر عملاً از بین رفته، اما بربرها که بیشتر در صحراها زندگی می‌کردند در

لیبی و بخصوص الجزائر و مراکش کنونی توانسته‌اند تا حدی زبان خود را حفظ کنند.

در بیزانس و یا امپراتوری روم شرقی اعراب نتوانستند بدنه اصلی آناتولی را فتح کنند. این کار ۵۰۰-۴۰۰ سال بعد از اسلام نصیب ترک‌های سلجوقی شد. اما میانرودان و یا بین النهرین یعنی عراق و غرب آنکه پیوسته بین ایران و روم مورد کشاکش بود مسلمان و بخش جنوبی آن عرب زبان شد در حالیکه تا اسلام، زبان مردم این مناطق همانند سوریه و لبنان کنونی یونانی، آرامی و فارسی بود.

مدتی بعد از ظهور اسلام، خلافت اسلامی پایتخت خود را از شام (دمشق) به بغداد در نزدیکی پایتخت سابق ایران ساسانی بیستون آورد و این اقدام تاثیر اسلام و زبان عربی را در می‌انرودان بیشتر هم کرد.

کوچ انبوه اعراب ابتدا شهرها و بتدریج شهرستان‌ها و روستاهای خاورمیانه عربی کنونی را فراگرفت. در شمال عراق کردی احتمالاً بخاطر کوهستانی بودن منطقه پا برجا ماند. اما زبان شهرهای می‌انرودان و طبقه حاکم، دیوان و لشکر که تا آن زمان فارسی بود از بین رفت و عربی جایگزین آن شد. بتدریج در عرض پانصد سال بعد شهرهای کوچک و روستاهای منطقه هم که آرامی و یا آسوری و یونانی زبان بودند عربی زبان شدند اگرچه هنوز گروه‌های کوچکی از زبان‌های باستانی در همه این کشورها به حیات خود ادامه می‌دهند (جانسون، ص ۱۰۶).

لشکر اسلام توانست ایران ساسانی را که هم بخاطر اختلافات درونی و هم جنگ‌های فرسایشی با روم فرتوت شده بود در مدت کوتاهی تحت تسلط خود در آورد. اما چگونه شد که برخلاف میانرودان و یا مصر، زبان ایران عربی نشد؟

بنظر بعضی از دانشمندان احتمالاً یک علت این امر آن بوده است که در زمان ظهور اسلام، فارسی در سرتاسر ایران، چه شهرها و چه روستاهای آن، زبان غالب و پخته‌ای بوده و ثاتیا ایران «سرزمین اصلی» این زبان بوده که قرن‌ها همچون زبان اصلی یک امپراتوری وسیع عمل کرده است. از سوی دیگر اعراب اگرچه بدنبال اشغال ایران در بعضی شهرهای آن

مستقر شده‌اند اما اکثر آن‌ها نه برای زندگی و اقامت، بلکه برای فتح و حکومت کردن آمده و سپس رفته‌اند و ثانياً تعداد آن‌ها انبوه نبوده است (جانسون، همانجا).

اینجا در رابطه با تغییر زبان و دین شاهد سه دگرگشت هستیم: بعضی‌ها مانند اکثر شهریان جنوب عراق، سوریه و لبنان و سپس روستاهای این مناطق هم دین و هم زبان خود را عوض کردند. امروزه این‌ها اکثریت مسلمان و عربی زبان سرزمین‌های خود را تشکیل می‌دهند.

بعضی از گروه‌های مردم مانند مسیحیان سوریه و لبنان، قبطیان مصر و یا دروزهای لبنان عربی زبان شدند اما دین خود را تغییر ندادند. این‌ها امروزه در سرزمین‌های خود مانند سوریه، مصر و لبنان اقلیت‌های نسبتاً کوچکی هستند.

بعضی‌ها مانند ایرانیان و کردهای می‌انرودان اسلام را پذیرفتند اما زبان خود را تغییر ندادند.

بعضی‌ها هم مانند یهودیان فلسطین و اسرائیل و یا ایزدیان شمال میانرودان نه دین و نه زبان خود را تغییر دادند.

بیشک واکنش هر کدام از این گروه‌های مردم علل اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مخصوص خود را داشته است.

زبان فارسی در ایران پا برجا ماند و طوری که در پیش هم دیدیم، حتی نسبت به قبل شکوفاتر و غنی‌تر شد. می‌توان گفت دویست سال بعد از اسلام دوران شکوفایی شعر و ادب، علم، هنر و فلسفه ایرانی-اسلامی شروع شد و این در مقایسه با دوره‌های قبل و بعد از اسلام دوره‌ای برآستی «طلایی» بود.

بدنبال ظهور اسلام فارسی میانه و یا پهلوی که دیگر زبان سرتاسری و مشترک ایران بود دو پشتوانه اساسی خود یعنی دولت ساسانی و دین زرتشتی را از دست داده بود.

در مقابل، بدنبال حاکمیت اعراب و قبول اسلام، در ایران هم زبان عربی به جهت قرآنی بودن خود و فراگیری همه علوم و موضوعات دینی و فلسفی، شرعی، حقوقی و علمی، تاثیر بسیار و همه جانبه‌ای بر زبان فارسی گذاشت. این تاثیر از خط، واژگان و صرف و نحو گرفته تا حتی تلفظ و طبیعتاً الفباء و املاء نمایان بود.

بیشک برآورد درصد وامواژه‌های عربی در فارسی می‌تواند بسیار گوناگون باشد و بسته به دوره و موضوع تالیف و خود

مولف فرق کند. اما طبق بعضی تخمین‌ها در قرن دهم م سهم واژگان و تعبیر و اصطلاحات عربی در فارسی متوسط آثار ادبی ۳۰ درصد بود و این مقدار ۲۰۰ سال بعد یعنی در قرن دوازدهم تا پنجاه درصد رسیده بود (صادقی، ۲۳۱-۲۲۹). به تخمین پری امروزه سهم لغات و اصطلاحات عربی در یک «واژگان روزمره ادبی» فارسی حدود چهل در صد است (پری ۲۰۱۱). اما طوریکه گفتیم دامنه این تاثیر فراتر از واژگان می‌رود و بسیاری از زمینه‌های دستور زبان و حتی نظام تلفظ را بی‌تاثیر نمی‌گذارد.

ایرانیان بعد از قبول خط و الفبای عربی برای بهتر نوشتن زبان خود چهار حرف جدید (پ، چ، ژ، گ) را به الفبای عربی اضافه کردند که در نتیجه به خط و الفبایی که امروزه ایرانیان بکار می‌برند خط عربی - فارسی و یا صرفاً «خط فارسی» می‌گویند. حروف چهارگانه فارسی حتی در متون عربی و دیگر زبان‌ها مانند ترکی و بخصوص در املائی کلمات غیر عربی هم بکار برده می‌شد. ضمناً در مقابل تاثیر شدید واژگان عربی بر فارسی، واژگان فارسی نیز بر عربی بی‌تاثیر نبوده است.

با اینهمه، بنظر بسیاری از پژوهشگران، در هزار سال بعد از شروع تاثیر عربی بر فارسی، ایرانیان زبان و فرهنگ خود را بخوبی حراست کرده غنی‌تر کرده‌اند تا جاییکه یکی دو قرن بعد از اسلام، فارسی تبدیل به زبان شعر، هنر و ادب عالم اسلام شد و مدت‌ها این موقعیت خود را حفظ کرد.

پری می‌نویسد ایرانیان بطور سنتی از زبان خود پاسداری کرده بطوری معتدل (و نه به درجه تندروانه ترک‌ها) کوشش کرده‌اند تا جایی که می‌شود از بکارگیری بیش از حد لغات عربی دوری کنند و واژگان تکنیکی مدرن را طبق اصول زبان فارسی و برمبنای واژگان فارسی ساخته، رایج نمایند. بنظر او حتی در دوره جمهوری اسلامی نیز که وزن دین و زبان عربی نسبت به دوره قبل از آن بیشتر شد، این روند کلی حفظ و اصلاح زبان فارسی همراه با احتیاط کاری و دوری از اقدامات تندروانه در سیاست زبان، ادامه یافته است (پری، همانجا).

به احتمال زیاد تاثیر پذیری فارسی از زبان عربی به غنای آن و درخشش هزار ساله‌اش بعد از اسلام کمک زیادی نموده و

در این دوره قبایل ترک آسیای میانه مجموعاً خارج از حیطه ایران بودند. اولین اثر مکتوب به ترکی که مشخصاً از قوم ترک صحبت می‌کند سنگ نوشته‌های اورخون در مغولستان از قرن هشتم میلادی است. اولین دولت ترکی، دولت قبیله‌ای «گوک تورک‌ها» بود که بین ۷۴۴-۵۵۲ میلادی یعنی صد سال قبل از اسلام تا صد سال بعد از اسلام در جنوب سیبری کنونی تاسیس شد و در آسیای میانه و شرق و غرب آن گسترش یافت. از نظر دینی، این هنوز دوره شامان‌گرایی همزمان با تاثیرات آیین بودا و مانوی در میان قبایل ترک است.

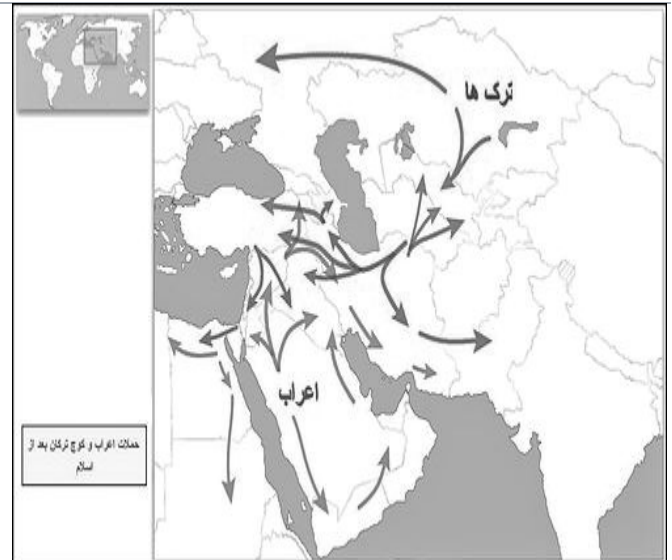
دولت «گوک تورک» از نظر سیاسی و نظامی بین دو امپراتوری چین و ایران ساسانی مانده بود و با هر دو، هم روابط تجاری و فرهنگی و هم‌گاه سایش‌های نظامی و مرزی داشت.

در دولت گوک تورک هنوز نوشتار جا نیافتاده بود اما شاهد شکل‌گیری زبانی هستیم که امروزه «ترکی باستان» و یا «اویغوری باستان» نامیده می‌شود.

گوک تورک‌ها تنها همسایگان ترک ایران ساسانی نبودند. ترک‌های دیگر نیز که بصورت قبایل کوچنده و دامپرور در استپ‌های آسیای میانه از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌کردند وجود داشتند. اجداد ترکان اوغوز (به عربی «غز») نیز خارج از حیطه حاکمیت گوک تورک‌ها در حال کوچ مستمر بودند. شاید نتوان قبایل بلغار را که بسوی غرب مهاجرت می‌کردند و بالاخره کاملاً اسلاوی شده در بالکان رحل اقامت افکندند کاملاً ترکی نامید ولی آن‌ها به هر حال از ایران دور بودند. اتحادیه دیگری از قبایل نیز که «خزرها» نامیده می‌شدند جزو این «قبایل در حرکت» استپ‌ها بودند. آن‌ها در حواشی شمال غربی ایران در آن سوی کوه‌های قفقاز و شمال خزر حضور داشتند و گهگاهی از طریق قفقاز به ساسانی تاخت و تاز می‌نمودند. خزرها برای ایرانیان دردسری مزمن بودند چرا که در رقابت بین ایران و بیزانس، اغلب تحت الحمایه بیزانس قرار داشتند و با این موضع به ایران ضربه زده روستاها و شهرهای مرزی ایران را غارت

در عین حال حد نگهداری سنتی ایرانیان در اصلاحات زبان فارسی نیز در تداوم این زبان و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر نقش مهمی بازی کرده است.

ترک‌ها در صحنه



فتوحات و کوچ‌های اعراب و ترکان بعد از اسلام وقتی از آمدن ترکان به صحنه تاریخ منطقه ما صحبت می‌کنیم نباید سوء تفاهم پیش آید. البته ریشه هر قوم و زبان بمراتب قدیمی‌تر از چیزی هست که در کتاب‌های تاریخ بطور مستند در باره آن قوم و زبان آن‌ها قید می‌شود. چیزی که شناخت تاریخ ترکان را مشکل می‌کند این است که اطلاعات مربوط به اولین ترک‌ها که از سیبری جنوبی، منطقه آلتای و مغولستان کنونی به جنوب و غرب کوچ کرده‌اند اصولاً از منابع چینی و کمی هم سغدی است، یعنی چیزی از خود ترکان مثلاً از ابتدای هزاره یکم میلادی که بصورت قبایل کوچنده زندگی می‌کردند، در دست نیست.

به احتمال قوی بخشی از اجداد ترکان و ریشه زبان آن‌ها را باید در میان اتحادیه قبایلی جستجو کرد که در منابع چینی از آن‌ها همچون «هسیونگ نو» نام برده می‌شود و در غرب با نام «هون‌های آسیایی» و یا هپتالیته‌ها معروف شده‌اند. این مربوط به ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا ۵۰۰ سال بعد از میلاد است، که در حوزه جغرافیایی ما به دوره مادها و هخامنشیان تا فتوحات اسکندر، اشکانیان و ساسانیان مربوط می‌شود.

می‌کردند. منطقه اصلی نفوذ آن‌ها شهر دربند بود که آخرین نقطه مرزی ساسانی در قفقاز بشمار می‌رفت. به غیر از دربند کوه‌های قفقاز راه نفوذ وسیع خزرها و دیگر قبایل شمال کوه‌های قفقاز را بطور نسبتاً مطمئنی می‌یست.

در جانب فرارود، سغد و خوارزم به هر حال بخاطر قرار گرفتن در منطقه مرزی قبلا هم با قبایل همسایه ترک زبان رابطه داشتند و حتی بعضی خانواده‌ها از طریق ازدواج و یا به دلایل دیگر در طرف دیگر مرز زندگی می‌کردند و انسان‌ها با همدیگر تماس و تجارت داشتند.

کاشغر، قزاقستان و قرقیزستان کنونی (منطقه وسیعی که در مجموع حدوداً همچون «ترکستان» شناخته شده است) خارج از حیطه ایران بود. اما ازبکستان، ترکمنستان و بخشی از تاجیکستان کنونی که اغلب به لهجه‌های شرقی ایرانی تکلم می‌کردند اکثراً ترک زبان شدند. تنها بخشی از مناطق کوهستانی تاجیکستان کنونی و طبیعتاً افغانستان، اکثراً ایرانی زبان باقی ماند.

با سقوط ساسانی و حمله اعراب، هرج و مرج و بی‌نظمی امپراتوری ایران را فراگرفته بود. دولت ساسانی که معروف به داشتن نقطه‌های محکم مرزی بنام «مرزبان» بود، کنترل مرزهای خود را عملاً از دست داد و این باعث سرازیر شدن انسان‌ها و بخصوص قبایل کوچنده حاشیه‌های مرزی به داخل ایران شد.

در آسیای میانه کوه‌های هندوکش جنوبی‌تر و شرقی‌تر از آن بود که مانع کوچ‌های بزرگ قبایل استپ‌ها شود. قبل از سقوط ساسانی هم تجارت بین ایرانیان بومی و قبایل چادر نشین آنسوی مرز چیزی برای هر دو طرف سودمند بود. با لغو مرزبانی‌های ساسانی این مناسبات بیشتر شد و حتی گاه صورت تهاجم و مهاجرت به خود گرفت. مثال شهر و ولایت خوارزم (در ازبکستان کنونی) از این جهت جالب است.

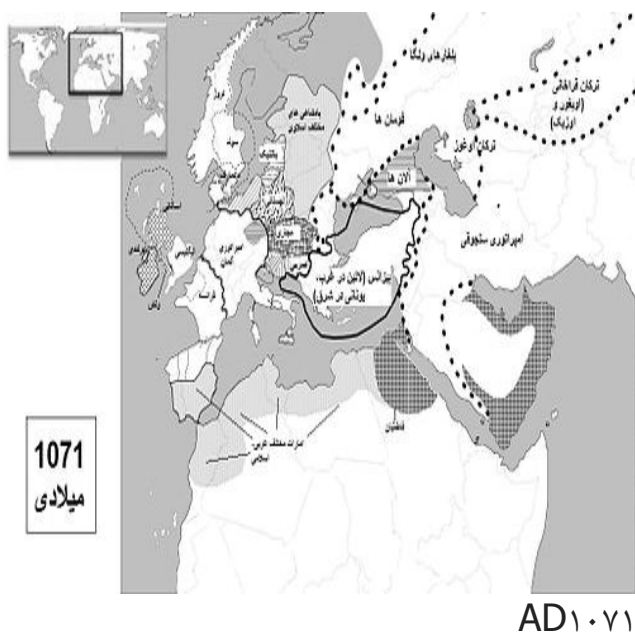
زبان مردم خوارزم پیش از نفوذ ترک‌ها از آن سوی مرز، یکی از گونه‌های شرقی ایرانی یعنی خوارزمی بود. حتی در دو سده سیصد سال نخست بعد از اسلام هم زبان خوارزم کم و بیش به همان صورت ایرانی باقی مانده بود اما از قرن دهم به بعد به بعضی منابع برمیخوریم که نوشته‌اند صورت و ظاهر

خوارزمیان شبیه ترک‌هاست و کمی دیرتر، آثاری مربوط به دوره مغول‌ها از قرن سیزدهم و چهاردهم قید می‌کنند که زبان مردم خوارزم کاملاً ترکی شده است (بارتولد ص ۱۵۳). با اینهمه زبان کتابت و علم در خوارزم بعد از تسلط ترک زبان‌ها هم قرن‌ها همچنان فارسی ماند.

جالب است که در «دوره طلایی اسلام» یعنی بین سال‌های ۱۲۵۰-۸۰۰ که مرحله اوج علم و فلسفه، فرهنگ و ادب، هنر و معماری عالم اسلام بود، خوارزم همراه با بغداد یکی از مراکز این شکوفایی علمی و فرهنگی بشمار می‌رفت و در همین مرحله، آمیزش جالبی از همزیستی خلاقانه‌ای بین زبان‌ها و فرهنگ‌های اسلام یعنی عربی، فارسی و ترکی در خوارزم به چشم می‌خورد. از سوی مسلمانان و بخصوص ایرانیان سعی در تشویق و ترغیب ترکان به دین اسلام می‌نمودند و از سوی دیگر علمای بزرگی از بغداد برای تدریس به خوارزم و سمرقند و یا بخارا می‌آمدند و در مقابل بسیاری از علمای فرارود برای ادامه تحصیل به خراسان و بغداد می‌رفتند.

مهاجرت و اسکان ترک‌ها با هر دو مرحله ایرانی و ترکی زبانی خوارزم همزمان بود. اما همه آثار دانشمندان بزرگی مانند محمد بن موسی خوارزمی، ابو نصر محمد فارابی و ابو ریحان بیرونی به فارسی و یا عربی تالیف شده بود. حتی امیران ترک شده خوارزم که بعد از تغییر زبان این ولایت بر آنجا حکم راندند، مانند دوره خوارزمشاهان ایرانی به تشویق عالمان و ادیبان پرداختند. آن‌ها تا دوره مغول حکومت خود را بر اقصی نقاط ایران گسترش دادند و حتی عنوان قدیمی و فارسی «خوارزمشاه» را برای خود انتخاب کردند.

با مهاجرت، تجارت، تبلیغات اسلامی و در عین حال اسکان و ازدواج‌های بین قومی و بخصوص تاسیس حکومت‌های ترک زبان غزنویان، سلجوقیان و جانشینان آن‌ها از جمله خوارزمشاهیان و ایلخانان مغول که اکثر سربازان و امیران لشکرشان ترک بودند، کم و بیش همین تغییر زبان مردم در شهرها و ولایات دیگر آسیای میانه از جمله سمرقند و بخارا بوجود آمد. این دوره آمیزش «دهقان و ترک و تازی» بود. شاید بهترین نماد این اختلاط و آمیزش قومی، زبانی،



فرهنگی و دینی در سیمای ابونصر محمد فارابی (۹۵۰-۸۷۸ م)، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان «عصر طلایی» اسلام است که معروف به «معلم ثانی» (بعد از ارسطو) بود. او از خانواده‌ای ایرانی بود. پدرش برای کار در دربار قراخانیان ترک به فاراب ترکستان (اوترار کنونی در قزاقستان) مهاجرت کرده بود. فارابی اکثر عمرش را در بغداد در دارالخلافه عباسیان گذراند و آثارش را اکثراً به عربی نوشت. در همان عصر رخنندگی فرهنگ اسلامی بسیاری از آثار او به لاتین ترجمه شد.

در همین مدت در نواحی شرقی خلافت، یعنی در سیستان، خراسان و فرارود اولین جوانه‌های حکومت‌های محلی و غیر عربی یعنی صفاریان، طاهریان و سامانیان بیرون زد. ۳۰۰-۴۰۰ سال بعد از تاسیس خلافت اسلامی، خلفا که در بغداد نشسته بودند نمی‌توانستند سرتاسر این امپراتوری وسیع را مستقیماً و در عمل مدیریت کنند. آن‌ها به افراد بانفوذ،



فرماندهان برجسته و یا روسای بزرگ قبایل وظیفه حکومت در این محل‌ها بنام خلیفه را می‌دادند و در مقابل، این امیران محلی به خلیفه باج می‌سپردند و اگر به قدر کافی قدرتمند می‌شدند حتی باج را هم نمی‌پرداختند. در این دوره و بعد از آنچه خلیفه بغداد باشد و چه نباشد، بین این امیران بزرگ و کوچک محلی رقابت و جنگ بر سر توسعه و حفظ حاکمیت خود جزو برنامه معمولی زندگی بود.

آذربایجان و بیزانس ترک زبان می‌شوند

در فصل مربوط به زبان عربی در باره تغییر زبان بعضی کشورهای خاورمیانه و آفریقا به عربی صحبت کردیم.

موضوع زبان و فرهنگ‌های ترکی در کوچ‌های استپ‌های اوراسیا که مربوط به اقوامی مانند بلغارها، خزرها و آوارها می‌شود بحث دیگری است. در رابطه با قوم اوغوز و بعضی از اقوام ترک زبان دیگر که هزار و اندی سال پیش با قبول اسلام رو به سوی ایران و بیزانس (آناتولی) آوردند شاهد یک دگرگشت دیگر و مهم زبانی در منطقه ما هستیم.

این دگرگشت زبانی مناطق بیشتری از آسیای میانه، ترکمنستان کنونی، صفحاتی از افغانستان و خراسان، آذربایجان، بخش مسلمان قفقاز یعنی جمهوری آذربایجان کنونی، شمال عراق و طبیعتاً بیزانس و یا روم شرقی را تحت تاثیر خود قرار داده است. در اینجا بیشتر به آذربایجان و بیزانس اشاره خواهیم کرد که بدنبال کوچ و حاکمیت ترکان «ترکیه» نامیده شد.

بعد از کوچ‌ها و اسکان‌های چند صد ساله ترک‌های اوغوز، زبان اکثریت مردم این سرزمین‌ها از جمله آذربایجان و ترکیه تغییر یافت و ترکی شد. تفکیک این دو روند ممکن نیست. دگرگشت زبان هر دو سرزمین بطور همزمان، بدست همان اقوام و با تاثیر عوامل بسیار مشابهی انجام گرفته است.

طغرل بیگ سلجوقی از نوادگان «سلجوق بیگ» رئیس یکی از طایفه‌های مهم قوم اوغوز بود. روایت این است که سلجوق

آپ ارسلان با شکست دادن نیروهای بیزانس در شهر ارمنی مانزیکرت (مالازگیرت) در شرق ترکیه امروز، دروازه «روم شرقی» یعنی بیزانس را رسماً به روی قبایل ترک باز کرد. این اولین شکست بیزانس مسیحی از یک نیروی مسلمان بود. بعد از آن به مدت پانصد سال و حتی بیشتر، طوایف و قبایل کوچک و بزرگ ترک از آسیای مرکزی رو بسوی ایران (بخصوص آذربایجان) و مهم‌تر از آن: آناتولی گذاشتند.

اما چرا آذربایجان و آناتولی؟

بنظر پژوهشگر معروف تاریخ ترکان و بیزانس کلود کاهن (کاهن، ص ۹۹-۱۱۱) هیچ شکی نیست که قبل از این اولین موج کوچ هم، بعضی عناصر ترک به این منطقه نفوذ کرده بودند اما یقیناً مرحله تعیین کننده «ترک شدن» منطقه با همین کوچ دوره سلجوقیان شروع شده و در آذربایجان و بخصوص آناتولی متمرکز گردیده است. بنظر او تعداد ترکانی که در آناتولی ساکن شده‌اند خیلی بیشتر از آذربایجان بوده است. یک انگیزه مهم تمرکز بر آناتولی این بوده است که بغیر از وسیع‌تر بودن سرزمین آناتولی از آذربایجان، ایران این دوره دیگر مسلمان شده بود در حالیکه تاراج، فتح، حکومت و گرفتن مالیات و خراج در بیزانس مسیحی و مرفه، هم «جهاد» بشمار می‌رفت و اعتبار ترکان را در جهان اسلام بلند می‌کرد و هم به آن‌ها حکومت، ثروت و قدرت بخش می‌نمود. آذربایجان هم از این نظر «دروازه» آناتولی (و قفقاز) بشمار می‌رفت. هم این عامل و هم طبیعت آذربایجان و آناتولی که برای دامداری که کار اصلی قبایل ترک بود، ظاهراً انگیزه‌های اصلی جلب اقوام و ایلات ترک بوده است.

در واقع بلافاصله بعد از فتح خراسان بعضی قبایل ترک رو بسوی کرمان، سیستان، خوزستان و دیگر نواحی ایران هم گذاشته بودند. از طرف دیگر سلطان سلجوقی و دیگر سرکردگان ترک غالباً افراد قبیله خود را بعنوان حاکم و امیر به ولایات مختلف ایران می‌فرستادند و آن‌ها هم با طایفه‌های خود به آن ولایات رفته مقیم آنجا می‌گشتند. همزمان، به قبایل و طوایف قطعات زیاد زمین بعنوان اقطاع و یا صرفاً اجازه اسکان داده می‌شد که زمینه‌ساز دیگری برای کوچ و سکناى اقوام ترک زبان در اکثر مناطق ایران شد. اما با این

بیگ یکی از فرماندهان جنگجویان خزر بود که در سال ۹۵۰ میلادی طایفه‌اش را برداشته به خوارزم آمد و همانجا اسلام آورد. بعد از سلجوق بیگ طایفه او و دیگر طوایف و قبایل اوغوز بتدریج به سوی جنوب و خراسان حرکت کردند. اسب سواران و تیراندازان این قبایل هر بار برای امیر و یا سلطانی محلی می‌جنگیدند. حتی دربار خلیفه عباسی در عراق برای حفظ سلطان و خانواده و حکومت او سربازان ترک را به کار گرفته بود.

در این شرایط طغرل بیگ برادر خود «چاغری بیگ» را همراه با ۳۰۰۰ جنگجو برای یک «سفر اکتشافی» به سرزمین‌های ناشناسی فرستاد که می‌گفتند آباد و ثروتمند هستند: آذربایجان و آناتولی (گورون، ص ۳۰۰). بعد از آنکه چاغری بیگ با بارهای سنگین تاراج از ری، آذربایجان و ارمنستان به آسیای مرکزی برگشت و تجارب خود را به طغرل بیگ تعریف نمود، احتمالاً نطفه کوچ‌های بزرگ سلجوقیان و عموماً قبایل ترک زبان به سوی ایران، از جمله خراسان، آذربایجان و همچنین آناتولی شکل گرفت. این در سال ۱۰۱۸ م بود.

تا سال ۱۰۴۰ م طغرل بیگ سمرقند، بخارا، هرات و نیشابور را فتح کرده بود. در همان سال، او با شکست دادن سلطان مسعود غزنوی، بعنوان «پادشاه خراسان» در نیشابور تاجگذاری کرد. خلیفه عباسی در بغداد طبیعتاً می‌بایست سلطنت محلی او در خراسان را بعنوان «تمایندة خلافت اسلامی» در این ولایت بپذیرد.

اولین موج بزرگ مهاجرت قبایل ترک به خراسان و بقیه نقاط ایران شروع شده بود.

نقشه بالا وضع سال ۱۰۷۱ را نشان می‌دهد که از نظر «آغاز پایان» امپراتوری بیزانس و تسلط ترک‌ها بر آناتولی نقطه عطف تاریخی بشمار می‌رود. زبان مناطق دیگر نقشه از جمله اروپا را بعداً بطور کوتاه بحث خواهیم کرد. فعلاً توجه اصلی ما به تغییر زبان‌های آذربایجان و به ویژه بیزانس به ترکی است.

در سال ۱۰۷۱ یعنی درست ۳۱ سال بعد از تاجگذاری طغرل بیگ، برادرزاده او، پسر چاغری بیگ و سلطان جوان سلجوقی

هویت تباری خود را حفظ کرده اما زبانشان (و در آناتولی در ضمن دینشان) به تدریج تغییر یافته است.

آنچه که روشن است این است که تعداد بومیان از مجموع افراد قبایل کوچنده بمراتب بیشتر بوده است. پروفیسور کاهن (کاهن، همانجا) نسبت یک به ده یعنی برای هر ده بومی یک کوچنده را حدس زده است. او می‌نویسد: «منطقی بنظر نمی‌رسد که مثلا تصور کنیم ده‌ها هزار و یا صدها هزار نفر در آن واحد کوچ کرده‌اند.» (کاهن، همانجا).

بطور کلی می‌توان چنین قبول کرد که بخصوص در مراحل نخستین یعنی یکی دو قرن اول این کوچ‌ها، قبایل کوچنده اغلب در دشت‌ها و روستاها سکنی می‌گزیدند و لشکریان و امیران ترک، شهرها را برای زندگی برمیگزیدند که بیشتر جمعیت بومی داشتند. برایش به نقل از مورخین ایرانی «از دو طبقه ترک‌های اوغوز» سخن می‌گوید که به فلات ایران سرازیر شده بودند: «موج نخست آنان عبارت از طوایف چوپانان و دامداران کوچنده‌ای بود که بدنبال مراتع نو بودند و موج دوم فاتحانی بودند که آمده بودند یکجا نشین شوند و حکومت کنند» (برایس، ۱۹۵۵، ص ۲۱).

اما اگر تعداد مردم بومی با وجود طول چند صد ساله کوچ‌ها بیشتر از تعداد قبایل ترک بوده و اگر طوری که می‌دانیم مردم بومی قتل‌عام و منهدم نشده و در مجموع مکان زیست خود را هم ترک نکرده‌اند، پس زبان اکثریت چگونه عوض شده و مثلا در بیزانس از یونانی و آرامی و یا پهلوی و ارمنی به تدریج به ترکی تبدیل شده است؟

اگر این روند به تدریج و در طی قرن‌ها انجام گرفته، در کدام مناطق بیشتر و یا کمتر به چشم خورده و بیشتر و یا کمتر طول کشیده و به نتیجه رسیده است؟

قبل از همه چیز رقم دقیقی در باره جمعیت آن دوره بیزانس و یا مجموعه سرزمین‌های «ایران تاریخی» موجود نیست. تخمین اکثر تاریخ‌نویسان در حول و حوش ۴-۵ میلیون نفر برای هرکدام است که البته در مقایسه با ترکیه و ایران کوچک‌تر شده امروز نیز ناچیز جلوه می‌کند. و اما در باره تعداد اقوام ترک زبان هم که بطور لاینقطع به این دو

همه، تعداد آن‌ها در مقایسه با قبایلی که به آذربایجان و مهم‌تر از آن: به آناتولی می‌رفتند قابل مقایسه نبود. آناتولی پیوسته یک هدف اصلی قبایل ترک بشمار می‌رفت و در این رهگذر به آذربایجان در ابتدا غالبا بعنوان «پلی» بر سر راه آناتولی نگریسته می‌شد. بعدها در موج معکوس کوچ این قبایل، تعداد قابل توجهی از آنان که حدود ۴۰۰ سال بعد، از نظر مذهبی با پادشاه صفوی هم آواتر از سلطان عثمانی شده بودند، از آناتولی به آذربایجان بازگشتند.

بومی‌ها و قبایل چند نفر بودند؟

چه در آذربایجان ایران و قفقاز و چه در آناتولی یعنی ترکیه کنونی، اکنون هزارسال است که این قبایل ترک زبان با مردم بومی آمیخته‌اند تا جایی که تفکیک نژادی بومیان و کوچندگان هزار سال پیش دیگر امکان پذیر نیست. البته دقیق‌ترین و مستدل‌ترین نشانه ترکیب نژادی یک شخص و یا گروه اجتماعی، ترکیب «شجره ژنتیک» آن شخص و اکثریت آن گروه است. در این مورد جدول‌های دی‌ان‌ای از چهار گوشه ترکیه و ایران معاصر نشان می‌دهند که سهم ژنتیک آسیای مرکزی در اکثریت مردم معاصر این دو کشور بسیار کم، دقیق ترش حدود ۵-۴ در صد است. در هر دو کشور، دو عنصر منطقه‌ای-ژنتیک «آسیای جنوبی»- خاورمیانه و «مدیترانه» سهم برتری برابر با بیش از ۸۰ درصد را دارند. از این نظر ترکیب نژادی ایران و ترکیه به همدیگر بسیار نزدیک‌اند (جینینی اوغلو ۲۰۰۴، خوداوغلوگیل، ۲۰۱۲، نشنل جئوگرافیک، لینک در «منابع»). بنا براین روشن است که «ترک شدن» آذربایجان و آناتولی اساسا مربوط به زبان و فرهنگ است و بمراتب کمتر به تیره و نژاد مربوط می‌شود. حتی ظاهر فیزیکی اکثریت مردم ایران و ترکیه نشاندهنده غالب بودن مشخصات مردم آسیای مرکزی-آسیای شرقی نیست. با این ترتیب می‌توان گفت که در مدت کوچ‌ها و حرکات قومی قبایل ترک از سال ۱۰۰۰ تا حدودا ۱۵۰۰ بیشتر از ترکیب تباری و ژنتیک مردم بومی این دو منطقه، زبان اکثرشان بتدریج به ترکی و در آناتولی دین اکثرشان به اسلام تبدیل یافته است یعنی اکثریت مردم

احتمالا این‌ها عوامل اساسی بوده‌اند، اما جنگ‌ها، فرار و کوچ و بالاخره ازدواج ترکان با بومیان که در آن ترک زبان شدن (و در آناتولی ضمنا مسلمان شدن) خانواده‌های بومی سرعت بیشتری داشته، این روند چند صد ساله را تسریع کرده است. اما در باره اینکه دگرگشت زبان و دین اکثریت مردم چه زمانی شروع شده هم اطلاعات کامل و دقیقی نمی‌توان داد. اولین و بارزترین دلیل این ناروشنی آن است که این جریان صدها سال طول کشیده و اگر خیلی دقیق شویم، به یک معنی هنوز هم به پایان کامل خود نرسیده است. هنوز در ترکی آذربایجانی آثار زبان آذربایجانی و یا تاتی باستان به گوش می‌خورد و تا چندی پیش هنوز چند دهکده به این زبان و دیگر گونه‌های پهلوی غربی سخن می‌گفتند. در ترکیه هم هنوز بعضی‌ها هستند که بخصوص در شرایط آزادتر چند سال اخیر، داستان تغییر دین و نام اجداد خود را می‌نویسند و تعریف می‌کنند.

چه در آذربایجان و چه در ترکیه، درجه و تاریخ ترکی شدن زبان (و در ترکیه ضمنا تغییر دین) در هر منطقه فرق کرده است. در بعضی مناطق این روند سریع‌تر و در دیگر مناطق آهسته‌تر بوده است.

برای مثال سومر می‌نویسد: در دوره سلجوقیان، ترکمن‌ها بخصوص در مناطق موسوم به «آران» و مغان آذربایجان شمالی، در آذربایجان جنوبی در غرب دریاچه ارومیه و همچنین بین کردستان ایران و «شهر زور» می‌زیستند. در ولایات تبریز، مراغه، خلخال و همچنین در منطقه جبال و یا «عراق عجم» تعداد ترکمن‌ها زیاد نبود. از این جهت در مقایسه با آذربایجان شمالی، سرعت «ترک شوی» در آذربایجان جنوبی و همچنین همدان و قزوین دیرتر و حتی ضعیف‌تر بوده است (سومر، همانجا، ص ۴۳۰).

بنظر می‌رسد در دوره ایلخانان مغول انتخاب تبریز و مراغه بعنوان پایتخت و تمرکز اردوهای مغول که به گفته سومر اکثرشان ترک بودند (سومر، همانجا، ص ۴۳۷-۴۵۱) توازن زبانی تبریز، مراغه و اردبیل را هم بنفع ترکی عوض کرده است. سومر حتی می‌گوید در همین دوره «زبان مغول‌ها هم ترکی شد و آن‌ها هم ترک شدند» (همانجا).

سرزمین می‌آمده‌اند اطلاعات دقیقی موجود نیست اگرچه بعضی ارقام علی‌حده در باره کوچ بعضی اقوام روایت شده است. مثلا می‌دانیم که در ابتدای سلجوقیان «هزاران نفر» از ترک‌های اوغوز بصورت دسته‌های ۳-۴ هزار نفری به سیستان و عده دیگری به خوزستان رفته‌اند (گورون، همانجا).

به سختی می‌توان حدس زد که تعداد کل ترکانی که به ایران و آناتولی کوچ کرده‌اند چند نفر بودند. گمانه زنی در این مورد ضمنا از آن جهت مشکل است که در اینجا موضوع بر سر یک موج مهاجرت که ۲۰-۱۰ و یا حتی ۱۰۰ سال ادامه داشته باشد نیست بلکه اگر نقطه شروع این کوچ‌ها را در اوایل قرن یازدهم یعنی حدودا سال ۱۰۴۰ حدس بزنیم، این کوچ‌ها و ادامه آن‌ها در داخل ایران و ترکیه و یا بین ایران و ترکیه تا اواخر دوره شاه طهماسب صفوی و حتی به گفته فاروق سومر (سومر، ۱۳۷۱) تا قرن نوزدهم هم ادامه یافته است.

ولی در عین حال به قول کلود کاهن اشتباه خواهد بود اگر موضوع مهاجرت و اختلاط قومی و فرهنگی را فقط بر ارقام و تعداد افراد مبتنی کنیم. در این مورد، به گفته کاهن، ده‌ها عامل نقش بازی می‌کنند. در یک طرف این واقعیت هست که ترک‌ها حاکمین جدید و مظفر و در طرف مقابل، بومیان مغلوبین بودند و این رابطه تا اختلاط کامل همه این مردم که صدها سال طول کشیده، ادامه یافته است. این اولویت سیاسی احتمالا در رابطه با انتخاب و تغییر دین، تابع شدن غیر مسلمین به خراج و مالیات اضافی، تشویق و حتی «داوطلبی» بومیان به قبول اسلام، تغییر نام افراد و دگرگشت زبان نخست آنان به ترکی نقشی اساسی بازی کرده‌اند. بی‌شک مردم بومی برای تسهیل زندگی خود در شرایط نوین با حاکمین نو و زبان و دین جدیدشان سعی کرده‌اند خود را از نظر زبان و دین با آن‌ها منطبق کنند. موضوع تغییر دین اساسا در آناتولی مطرح بوده است در حالیکه در آذربایجان و صفحات شمال رود ارس حضور چشمگیر قبایل ترک و لشکریان ایلخانان مغول که اکثرا ترک بودند نیز به رواج ترکی بین مردم این خطه تاثیر کرده است.

نوشته، می‌گوید در آن تاریخ زبان مردم آذربایجان هنوز ترکی نشده بود اگرچه لغات ترکی و مغولی تاثیر روزافزونی بر زبان مردم داشته است (اوبن، ۱۹۸۹).

به هر تقدیر ما از نمونه‌هایی مانند برخی اشعار شیخ صفی‌الدین اردبیلی و «رساله روحی انارجانی» و یا آثار شعرای «فهلوی گوی» آذربایجانی می‌دانیم که حد اقل تا صفویه زبان نخست مردم مخلوط بوده، اما حدوداً بعد از صفویه، ترکی به زبان اکثریت تبدیل شده، اگر چه زبان غالب فرهنگ، هنر و بخصوص ادبیات در آذربایجان و بقیه ایران همچنان فارسی و زبان غالب دین، قانون و شریعت عربی باقی مانده است.

اگرچه قبایل ترک (مانند تکلو، شاملو، روملو، ذوالقدر، استاجلو، افشار) در هر دو طرف یعنی در آذربایجان و آناتولی ریشه و هویت مشترک زبانی و قومی داشتند و اگرچه آن‌ها بطور همزمان باعث تغییر زبان این دو سرزمین گشتند، اما در نهایت هر کدام تابع و حامی تحولات سیاسی و ملی کشور خود یعنی ایران و یا عثمانی بودند. در نتیجه این اقوام و قبایل با وجود خویشاوندی قومی و قبیله‌ای، در دو سوی مرز دو نقش متفاوت بازی کرده‌اند: در آناتولی و ترکیه آن‌ها همراه با قاطبه مردم سرزمین عثمانی، تعیین کننده تاریخ، سیاست، دین و زبان کشور خود بودند درحالیکه هم قومانشان در آذربایجان و دیگر نقاط ایران در بر سرکار آوردن صفویان نقشی کلیدی بازی کردند و همچنین منشاء یک زیر هویت زبان ترکی آذربایجانی در ایران شدند که بخشی از فرهنگ عمومی و رنگارنگ ایرانیان معاصر بود، و هنوز هم هست.

در نهایت هم در ایران و هم در عثمانی، بعد از آنکه این کشورها مرحله تکیه بر قبایل را پشت سر گذاشته، دولتداری خود را مستحکم کردند، نقش این قبایل هم در هر دو سوی مرز ایران و عثمانی کم‌رنگ‌تر و حاشیه‌ای‌تر شد.

سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰

فارسی، عربی، ترکی

در رابطه با بیزانس یعنی ترکیه بعدی منابع و آثار بمراتب بیشتری در باره چند و چون دگرگشت زبان و دین مردم وجود دارد. این هم احتمالاً بخاطر آن است که کتابت در بیزانس آن دوره بیشتر از ایران بوده و بعدها هم توجه پژوهشگران غربی بیشتر به بیزانس مسیحی و همسایه بوده است تا به ایران مسلمان و دور. آنچه که روشن است این است که نام «ترکیه» چیزی است که غربی‌ها ایجاد کرده برای اولین بار در اواخر قرن دوازدهم م یعنی حدوداً ۵۰ سال قبل از مغول‌ها و در زمان جنگ‌های صلیبی یعنی از قرن سیزدهم به بعد استفاده نموده‌اند. اگر چه تا مدت‌ها بعد هم از نام‌های «روم»، «بلاد روم» و یا «ممالک روم» استفاده می‌شد، اما برای اولین بار در زمان جنگ‌های صلیبی «فردریک بارباروسا» از «ترکیه» *Turchia*، بمعنای «سرزمین ترکان» و یا کشوری که تحت حاکمیت ترک‌هاست، سخن گفته است.

از یک نگاه شاید چندان مهم هم نیست که درجه «ترک شدن» این کشور نو نام یعنی «ترکیه» در کدام منطقه چگونه بوده و چقدر طول کشیده است. مهم این است که از این تاریخ به بعد «ماهیت ترکی» آناتولی از نظر سیاسی، زبانی و فرهنگی مَهر خود را بر سرتاسر این کشور زده است، کشوری که بزودی نام عثمانی بخود گرفت و از سده بیستم به بعد با نام «جمهوری ترکیه» و با همان هویت غالب ترکی، جای مهمی در نقشه ما می‌گیرد.

وضع آذربایجان از این نظر که موضوع نه بر سر تغییر دین بلکه محدود به زبان نخست اکثریت مردم بوده، نسبتاً قابل فهم‌تر ولی از سویی هم بخاطر همین ویژگی شاید در عین حال پیچیده‌تر است چرا که در طول تقریباً ۹۰۰ سال سلسله‌های ترک زبان ایران (از غزنویان تا پایان قاجاریان) سنت و حاکمیت فرهنگی زبان فارسی در مجموعه ایران نه اینکه تضعیف نشده بلکه حتی به یاری همین حاکمین اغلب ترک زبان تقویت هم یافته است.

ژان اوبن در مقاله «ترکی شدن زبان آذربایجان» که بر پایه تحلیل کتاب «صفوه الصفا» اثر ابن بزاز اردبیلی (۱۳۵۰ م)

علمی بیشتر میشود. طبیعتا عرض اندام چهره های ماندگار ادبیات کلاسیک فارسی مانند فردوسی، مولانا جلال الدین، خیام، نظامی و یا سعدی و بعدا حافظ به استحکام و گسترش بیشتر زبان استاندارد فارسی معاصر کمک زیادی میکند. (در زبان های دیگر مانند انگلیسی و یا ایتالیایی هم نویسندگان و شعرای بزرگ مانند شکسپیر و دانته در شکل گیری این زبان ها نقشی کلیدی داشته اند.) حتی دانشمندانی مانند ابن سینا بعضی آثار علمی خود را به فارسی مینویسند اگرچه تا قرن دوازدهم و سیزدهم اکثر کتاب های فلسفی و علمی و طبیعتا دینی به عربی نوشته میشود. با این ترتیب در ایران این سده ها زبان فارسی به نقش درجه اول خود در فرهنگ و هنر، علم و ادب ادامه داد و عربی در کنار فارسی بعنوان زبان دین و فقه تدریس و تحصیل شد.

در بخش های پیش گفته بودیم که بخصوص از دوره فارسی میانه (پهلوی) به بعد، بر پایه فارسی جنوبی و ادغام آن با گونه های شرقی و غربی، گونه ای معیار و یا مشترک (پهلوی و سپس دری) به وجود آمد که بتدریج و بخصوص با آثار شعرا و نویسندگان کلاسیک غنی و فراگیر شد. در مقابل، گونه های محلی، شفاهی و منطقه ای مختلف یا آثار کمی از خود بجا گذاشته کاملا از بین رفتند (خوارزمی، سغدی، آذربایجانی) و یا در کتابت و تحصیل تنها فارسی معیار و مشترک را بکار بردند طوری که تا سده های هفدهم و هجدهم و حتی در بعضی موارد قرن بیستم آثار چندانی به گونه های ایرانی گیلکی، تاتی، کردی، لری، بلوچی، پشتو و یا شغنائی (بدخشی) نوشته نشد. آنها همه در سطح محلی و محاوره ای به حیات خود ادامه دادند اما در کتابت اصولا فارسی را بکار بردند.

مشابه این مناسبت بین زبان معیار و گونه های محلی و منطقه ای را در مورد ترکی هم مشاهده میکنیم. نظر به اینکه زبان و یا زبان های ترکی به نسبت دیر تر پیدا شده و به کتابت گذشته اند، تا قرن های پانزدهم و شانزدهم عموما به همه گونه های آن «ترکی» گفته شد تا اینکه بتدریج با تحولات ترکی نوشتاری، نام زبان های گوناگون ترکی نیز از همدیگر متمایز شد.

آخرین نقشه ای که در این نوشته ها نشان دادیم مربوط به سال ۱۰۷۱ میلادی بود - زمانی که ترکان سلجوقی وارد بیزانس شدند. در عرض کمتر از ۴۰۰ سال ترک ها بتدریج بیزانس و پایتخت آن یعنی قسطنطنیه را گرفتند و آن را با نام «استانبول» پایتخت خود کردند. این در سال ۱۴۵۳ اتفاق افتاد. بعضی ها فتح استانبول از طرف ترک های مسلمان را مهمترین حادثه قرن پانزدهم می شمارند. در قرن پانزدهم یعنی عصر کشفیات دریائی از جمله کشف آمریکا استدلال برای این مدعا کار آسانی نیست.

ولی نظر به اینکه مخاطب اصلی ما فارسی زبانان هستند، میخواهیم سرگذشت زبان ها را ابتدا تا سال ۱۵۰۱ بیاوریم. علت اصلی گزینش این سال به تاریخ ایران مربوط میشود. ۱۵۰۱ میلادی، سال تاجگذاری شاه اسماعیل و آغاز سلسله صفویان است. این در عین حال ۸۵۰ سال بعد از حاکمیت اعراب و حکومت های قبایل کوچنده بود که هنوز چندان با مردم بومی نیامیخته و خود کاملا بومی نشده بودند. از این جهت آغاز سلسله صفویان به گفته برخی حتی آغاز «ایران معاصر» بشمار میرود.

در نقشه بالا به جنگ های ایران صفوی و ترکیه عثمانی هم اشاره کرده ایم که بعد از آغاز سلسله صفویان تقریبا چهل سال طول کشید و بعد از مدتی دوباره شعله ور شد. این جنگ ها به باور های دینی و حافظه تاریخی مردم هر دو کشور و سرنوشت بعدی منطقه تاثیر مهمی گذاشت. در عین حال در نتیجه این جنگ ها مرز نهایی بین دو کشور بدنبال قرن ها دست بدست شدن بالاخره با عهدنامه قصر شیرین (۱۶۳۹) کم و بیش روشن شد و این وضع موقعیت و تحولات زبانی و فرهنگی متمایز هر دو طرف را بخصوص در مناطق بزرگ مرزی با ثبات تر نمود.

در ایران بلافاصله بعد از حمله اعراب یعنی در دوره تقریبا دوپست ساله «فترت» بین فارسی میانه (پهلوی) و فارسی معاصر (دری) آثارچندانی نوشته نشد. اولین آثار فارسی معاصر که احتمالا عبارت از ترجمه تفسیر کبیر طبری و تاریخ طبری بود در قرن دهم منتشر گردید. از قرن دهم به بعد سرعت و تعداد تالیف و استنساخ (رونویسی) آثار ادبی و

بتدریج متمایز و جدا شده است. زبان شاعر معروف ترک شیخ محمد فضولی بغدادی از ایل بیات هنوز نشانه زبان مشترک ترکی اوغوزی-سلجوقی حدود ۵۰۰ سال پیش بود اما به زودی در سرزمین های ایران و عثمانی برای تمایز بین این گونه ها از تعابیر «ترکی قزلباشی» و یا «ترکی عجمی» (آذربایجانی)، «ترکی رومی» (عثمانی) و «ترکی جغتائی» (اوزبکی و اوغوزی قدیم) یاد میشود. دیگر لهجه های ترکی که همچون اجداد زبان های امروزی مانند قزاقی و قرقیزی بشمار میروند در آن دوره هنوز صاحب کتابت چندانی نبودند.

عربی که پیش از اسلام زبانی اصولاً شفاهی بود، یکی دو قرن بعد از فتوحات اسلامی تبدیل به زبانی غنی در زمینه های ادبیات دینی، فلسفه، علوم، ادبیات، ارتش و تجارت شده بود. دانشمندان غیر عرب مانند ایرانیان و حتی برخی اسپانیائی ها که تحت تسلط اعراب زندگی میکردند، بسیاری از آثار علمی و فلسفی خود را به عربی مینوشتند تا در شرایط حاکمیت عربی و اسلامی بیشتر خوانده شود و مورد قبول قرار گیرد. این هم به نوبه خود به غنای زبان عربی می افزود. این وضع تا سده های دوازدهم و سیزدهم یعنی اواخر عباسیان برقرار بود. در همین دوره است که عالم اسلام دچار تحولات بزرگی میشود که یک نتیجه اش هم ناتوانی و بالاخره زوال خلافت عربی-اسلامی است.

در خاورمیانه، طوری که دیدیم ابتدا حکومت های محلی مانند طاهریان، سامانیان و غزنویان ایجاد میشوند که قدرت خلیفه را عملاً تضعیف میکنند. کوچ و حکمرانی ترکان سلجوقی و بالاخره حملات مغول، جنگ های صلیبی های اروپائی که برای یک قرن سواحل شرقی دریای مدیترانه را تحت نظارت خود میگیرند و بالاخره برتری یافتن ترکان بر آناتولی و اکثر سرزمین های خلافت اسلامی در خاورمیانه و بخش بزرگ آفریقای شمالی، مقام عربی را در دنیای اسلام نسبت به قبل ضعیف تر میکند. در نتیجه این تحولات سیاسی گونه های محاوره ای و لهجه های محلی عربی بیش از پیش از عربی کلاسیک و «ادبی» دور میشوند تا جائیکه

از قرن یازدهم به بعد ابتدا در خان نشین قراخانیان (آسیای میانه و چین کنونی) اولین آثار کتبی این زبان مانند «دیوان لغت الترک» و «قوتادقو بلیگ» تولید میشوند. حکام قراخانی مشوق رشد و ترقی زبان و ادب ترکی بودند اما بعد از دو قرن به سبب زوال این خان نشین و قدرت گیری سلجوقیان و سپس مغول ها فعالیت های نوشتاری دچار وقفه میشود (دانکوف، ۱۹۹۲، نسخه پی دی اف). برعکس قراخانیان، متعاقبین غزنوی و سلجوقی آنان خود اهل خواندن و نوشتن نبودند اما در سرزمین های ایرانی زبان و ادبیات فارسی را تشویق و ترغیب نمودند. آثار ترکی در ایران این دوره بسیار کم است چرا که بگفته تورکولوگ معروف ترکیه زینب قورخماز (قورخماز، ص ۴۳۱) سلجوقیان چه در ایران و چه در آناتولی فارسی و عربی را بعنوان «زبان رسمی و دولتی» خود بکار برده اند. اما از قرن سیزدهم به بعد ترکی کتبی بتدریج در آناتولی هم بکار برده میشود. در اینجا اولین آثار ترکی جزواتی شامل ترجمه های ترکی متون دینی و تصوفی جهت ترغیب و تشویق مردم عادی به جهاد و گسترش اسلام بوده است (قورخماز، همانجا). به دنبال این آثار اولیه، شاهد ترجمه ترکی بعضی آثار فارسی از جمله اشعاری از مولانا جلال الدین رومی و همچنین اشعار ترکی شاعر معروف متصوف یونس امره در قرن چهاردهم میشویم. با اینهمه نوع جدیدی از ترکی تبدیل به زبان رسمی ادب، هنر، دیوان و لشکر عثمانی میگردد که واژگان و سبک آن به شدت تحت تاثیر فارسی و عربی قرار داشت و برای مردم عادی امپراتوری عثمانی سنگین و سخت فهم بود. این زبان رسمی و ادبی که «ترکی عثمانی» نامیده میشود تا حدود صد سال پیش اعتبار و رسمیت داشت.

از نظر لهجه شناسی ترکی، تا سال های ۱۵۰۰ فرق چندانی بزرگی بین لهجه های مختلف ترکی آذربایجان و آناتولی به چشم نمیخورد. علت اصلی این امر طبیعتاً در آن است که گویشوران این زبان ریشه های مشترک زبانی و قومی داشته اند و پس از تاسیس دولت های عثمانی و صفوی و متمایز شدن دولرداری در این دوسرزمین، زبان ترکی آنها هم

بتدریج در فرهنگ و زبان روسی و یا اوکرائینی و قفقازی جذب شدند.

بقیه اوراسیا

اگر به دو نقشه سال های ۱۰۷۱ و ۱۵۰۱ نگاه کنیم خواهیم دید که در سال ۱۵۰۱ وضع زبان های اروپائی نسبت به ۵۰۰ سال پیش از آن روشن تر شده و دیگر تقریباً تابلوی زبان های اروپائی که امروز هم شاهدش هستیم بوجود آمده است. در ابتدای این سلسله مقالات هم گفته بودیم. از انگلیسی تا آلمانی و فرانسه گرفته تا روسی و اسپانیایی، سرگذشت همه زبان های اروپائی هم مانند فارسی، عربی، ترکی و زبان های دیگر داستان چند صد ساله کوچ، نزاع، صلح و آمیزش اقوام، اختلاط لهجه ها و زبان ها، زوال بعضی زبان ها و گویش ها و پیدایش زبان ها و گویش های دیگر است.

اگر چند قرن عقب تر برویم، در قرن پنجم بدنبال عقب نشینی لشکر روم از جزایر بریتانیا، اهالی برتون انگلستان کنونی از طرف ایرلندی ها از شمال و غرب و پیکت ها از شمال جزایر بریتانیا مورد حمله قرار گرفت. اقوام ایرلندی و پیکت هم مانند برتون ها لهجه مخصوص کلتی خود را صحبت میکردند که شاخه ای از زبان های هند و اروپائی است. اما مهمتر از همه این بود که در قرن پنجم آنگل ها و ساکسون های ژرمن از شرق و جنوب، یعنی از دانمارک و آلمان شمالی کنونی به بریتانیا هجوم آوردند و بدون آنکه با مقاومت چندانی روبرو شوند در عرض یک قرن بر تمام انگلستان حاکم شدند. برتون های بومی انگلستان به ویلز و کورنوال عقب نشینی کردند و اسکات های ایرلند در اسکاتلند سکنی گزیدند.

جالب این است که رومیان زبان لاتین خود را نتوانستند در طول سه قرن بر انگلستان تحمیل کنند اما ژرمن ها این کار را در یک قرن انجام دادند. با این ترتیب زبان انگلیسی که امروزه پرجمعیت ترین و با نفوذ ترین زبان دنیاست قدمتی حد اکثر برابر با ۱۵۰۰ سال دارد. این انگلیسی نتیجه آمیزش زبان های ژرمنی آنگلی، ساکسونی و زبان های محلی کلتی جزایر بریتانیا یعنی برتونی، پیکتی، ایرلندی، ولش و اسکاتی و حتی نرمان های فرانک بود که در اوایل هزاره دوم بریتانیا

یک عرب زبان عراقی به سختی میتواند یک همزبان مراکشی خود را بفهمد. بعد از قرن هفدهم و هجدهم، با نفوذ روزافزون و حتی حاکمیت غربی های انگلیسی و فرانسوی زبان بر اعراب، این روند جدائی بین عربی نوشتاری و گفتاری شدید تر هم خواهد شد. با اینهمه، عربی کلاسیک که مبتنی بر زبان قران است بین مسلمانان و بخصوص اعراب موقعیت مستحکم خود را حفظ میکند چرا که مسلمانان بخاطر تکیه اصلی به قران و متون دینی در زندگی معنوی و حتی حقوقی و اجتماعی خود به متون عربی رجوع میکنند. این وضع کم و بیش در اروپا در مورد حاکمیت تقریباً بلامنازع لاتین در زندگی دینی و حتی اجتماعی مردم هم صادق است. اما برخلاف مسلمانان که همچنان بر اولویت عربی پافشاری میکنند در اروپا بخصوص با جنبش پروتستانسیسم و ترجمه آلمانی انجیل در قرن شانزدهم انحصار حاکمیت زبانی لاتین (و یونانی) متزلزل میشود و این وضع شرایط را برای رشد «زبان های ملی» کشورها فراهم تر میکند.

این را هم نمیتوان ناگفته گذاشت که در هردو کشور ایران و عثمانی و همچنین سرزمین های عربی که بعد از انحلال خلافت در بغداد گاه زیر تسلط ایرانیان و گاه ترکان بودند، تحصیل و تدریس هنوز محدود به قشری کوچک از دولتیان و روحانیان بود. تنها از اواخر قرن نوزدهم به بعد و بخصوص در قرن بیستم و بیست و یکم است که با آشنا شدن شرق مسلمان با صنعت مدرن چاپ و در عین حال تقویت دولت های مرکزی و آموزش و پرورش اجباری و مرکزی، تالیف و نشر آثار و اصولاً خواندن و نوشتن کم و بیش در همه این کشورها با سرعت جهشی رشد میکند. در استپ های قزاقستان و قرقیزستان و همچنین ترکمنستان کنونی بعد از یکجا نشین شدن تدریجی، خواندن و نوشتن در میان مردم این مناطق هم رواج می یابد. در این سرزمین ها و همچنین استپ های شمال دریای خزر که اکثر مردم ترک زبانش هنوز بصورت ایلات کوچنده زندگی میکردند، تحصیل و خواندن و نوشتن عملاً موجود نبود. با قدرت یابی سیاسی و نظامی روسیه از قرن های شانزدهم و هفدهم به بعد، اکثر آنها و قبایل دیگر مانند آلان ها و اوست های هند و اروپائی

درخت بودند اما ایجاد دولت های مستقل اسپانیا، پرتغال، فرانسه و ایتالیا از طرفی زبان معیار این کشور ها را از همدیگر دورتر کرد و از طرف دیگر در داخل هر کشور لهجه های سابقا بهمدیگر نزدیک اما متمایز را بیشتر به گونه معیار و مشترک هرکشور نزدیکتر نمود. با این ترتیب مثلا پرووانسی در عمل رفته رفته به فرانسه و کاتالان به اسپانیایی استاندارد نزدیک تر گردید.

این البته قاعده مطلق نیست و استثناهای خود را دارد اما وجود یک دولت متمایز که زبان ملی را پشتیبانی کند همیشه در بقا و غنای آن زبان نقش بزرگی بازی میکند، طبیعتا بشرط آنکه این دولت بقدر کافی قدرتمند و پایدار باشد. وقتی دو دولت حتی با لهجه های بسیار نزدیک یک زبان از هم جدا شوند و مدتی نسبتا طولانی هم از این تمایز دولتی بگذرد، زبان آنها هم خواسته و یا ناخواسته، کم و یا زیاد بتدریج از همدیگر متمایز میشود. اگر انگیزه های سیاسی هم در کار باشد، در آن صورت آنها هرکدام معمولا تصور میکنند که هرقدر زبان ملی آنها از زبان خویشاوند همسایه فرق کند، هویت دولتی آنها هم قوی تر خواهد بود. از سوی دیگر وقتی در کشوری، زبانی بصورت رسمی و معیار درآمد لهجه های دیگر آن زبان بتدریج به لهجه رسمی و مشترک (و یا معیار) ملی نزدیک تر میشوند و خصوصیات و فرقی های آنها با زبان معیار رفته رفته کمتر میشود. این تاثیر رسانی زبان معیار به لهجه های گوناگون آن زبان را «عامل یکسان ساز» و یا «همگون ساز» می نامند. نوع دیگری از این «همگون سازی» در مورد زبان های دیگر آن کشور هم رخ میدهد تا جائیکه زبان های دیگر چه از طریق محدودیت های دولتی و چه حتی بدون این محدودیت ها، تحت الشعاع زبان رسمی قرار میگیرند و حتی گاه ویژگی های خود را از دست میدهند و عملا از بین میروند. طبیعتا تحصیل، تعداد متکلمین، اشتغال و همچنین درجه اعتبار بین المللی هم به این روند کمک میکند و لهجه ها و زبان های کوچک تر را ضعیف تر میکند. همچنین روشن است که لهجه ها بیشتر در شهر های کوچک و روستا ها رواج دارند و مردم هر چه شهری

را تصرف کرده بسیاری واژگان فرانسوی را وارد آن انگلیسی مرکب نمودند. اولین متن انگلیسی کهن در قرن هفتم میلادی به خط لاتین نوشته شد. از آن سال ها تا سال های ۱۵۰۰ این انگلیسی هم مستحکم شد و هم دیگر زبان های جزایر بریتانیا یعنی اسکاتی، ولش و ایرلندی را تحت الشعاع خود قرار داد و عقب راند.

اما این انگلیسی قرن ها پیش از زبان های لاتین (رومی و یا رومانیک) فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی زبان کتابت شده بود. میدانیم که ایتالیایی، فرانسه، اسپانیایی و پرتغالی وارثین زبان باستانی لاتین هستند.

اما چطور ممکن است که مثلا زبان فرانسه ۴۰۰-۳۰۰ سال و زبان ایتالیایی حتی ۶۰۰-۵۰۰ سال بعد از انگلیسی جوان تر، یعنی در قرن های دوازدهم (فرانسه) و سیزدهم و چهاردهم (ایتالیایی) بوجود میاید؟ احتمالا توضیح این معما را باید در زبان لاتین جستجو کرد که ابتدا فقط زبان شهر و منطقه روم بود اما با پیدایش امپراتوری روم ۲۷ سال قبل از میلاد برای اقل ۵۰۰ سال تبدیل به تنها زبان رسمی و مقتدر امپراتوری گشت در حالیکه فقط یونانی در سطحی علمی و هنری-تاریخی با آن میتوانست همواردی کند. زبان های دیگر امپراتوری اکثرا بصورت لهجه های محلی و محاوره ای آن هم فقط بصورت شفاهی و محاوره ای بکار برده میشدند.

با شروع زوال امپراتوری روم در سال های ۴۰۰ میلادی و پشت سر گذاشتن دوره موقتی حاکمیت اعراب، فرق بین لهجه های محلی لاتین هم که از لاتین کلاسیک در تلفظ و حتی واژگان متمایز میشدند، بیشتر گردید. این فرق ها با کوچ های ژرمن ها و اسلاوها به مناطق لاتین بیشتر هم شد. بزودی چنین شد که لهجه های زبان مشترک لاتین کلاسیک هرچه از همدیگر دورتر بودند برای گویشوران همدیگر سخت فهم ترشدند و بصورت «زبان های مستقل» فرانسه، ایتالیایی، پرتغالی و اسپانیایی در آمدند. در عین حال هنوز هرکدام از این زبان ها لهجه های خود را داشتند از قبیل: پرووانسی (فرانسه) و یا کاتالان و کاستیلی (اسپانیا). در اصل همه این زبان های جدید لاتین شاخه های نزدیک یک

به مراتب شبیه تر هستند تا به زبان های زیر گروه های دیگر یعنی مثلا شباهت بین آلمانی و دانمارکی نسبت به آلمانی و فرانسوی بیشتر است. اولین آثار زبان مفروض «پروتو اسلاوی» یعنی باصطلاح ریشه مفروض همه زبان های اسلاوی مربوط به متون دینی قرن نهم و دهم میشود که به آثار «کلیسای اسلاونی باستان» معروف شده است. اما طوری که در نقشه بالا می بینیم، برعکس زبان های ژرمنی و حتی لاتین تا هزاره دوم میلادی تفکیک چندانی بین زبان های اسلاوی نشده بود. تا قرن چهاردهم اجداد روس های مدرن که در «دولت روس کی یف» (به اوکرائینی «کیف» واقع در اوکراین کنونی) به سربرده خود را «روس» می نامیدند و به زبان اسلاونی باستان سخن میگفتند. بعد از تهاجم مغول ها در قرن سیزدهم زبان مردم مغلوب اسلاو اساسا اسلاوی باقی میماند اما در زمینه لشکر و تجارت واژگان ترکی و مغولی وارد اسلاوی (روسی بعد) میشود. بعد از قرن های پانزدهم و شانزدهم تمایز های زبانی مانند روسی، لهستانی و دیگر زبان های غربی اسلاوی مانند چکی بوجود میاید و بالاخره لهجه هائی مانند بلاروس و اوکرائینی از روسی متمایز تر میشوند. در بالا به نمونه آلمانی استاندارد و آلمانی سوئیسی و همچنین روسی استاندارد- بلاروسی و یا چکی- اسلوواکی اشاره کردیم. این مقایسه ها نشان میدهند که در تعیین راه تحول یک زبان نه فقط وجود یک دولت مجزا و متمایز بلکه اراده مردم متکلم هر زبان و یا لهجه هم تعیین میکند که آیا این و یا آن گونه زبان بصورت زبانی مستقل تکامل می یابد و یا همچون لهجه و تابعی از زبان بزرگتر و باصطلاح «مادر» میماند. شاید درک زبان محلی یک زورخی (بخصوص اگر روستائی باشد) برای یک آلمانی تحصیل کرده خیلی مشکل تر از تفاهم بین یک چکی و یک اسلوواکی زبان است. اما چکی و اسلوواکی (و یا روسی و بلاروسی) بخاطر ملاحظات سیاسی (بخصوص در دهه های اخیر) زبان های مستقل حساب میشوند در حالیکه آلمانی سوئیسی را اکثریت آلمانی ها و سوئیسی ها لهجه محلی و محاوره ای آلمانی حساب میکنند.

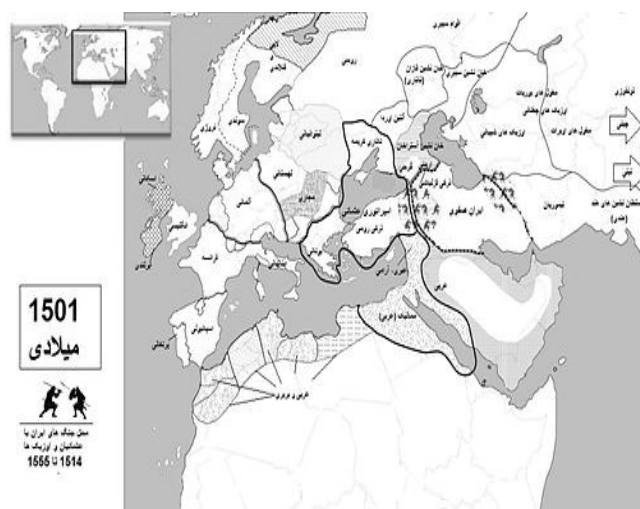
۵۰۰ سال پیش تاکنون

تر و تحصیل کرده تر باشند بیشتر به زبان مشترک و معیار تمایل نشان میدهند.

این دو روند (۱) جدا و متمایز شدن گونه های دولتی یک زیرگروه زبانی از همدیگر از سوئی و (۲) انطباق یافتن هرچه بیشتر لهجه ها و گونه های محلی با زبان معیار و مشترک خود از سوی دیگر، تقریبا در همه کشور ها و گروه های و زیرگروه های زبانی مشاهده میشود. البته هر کشور و زبان معیار و مشترک آن هم ویژگی های خود را داشته و دارد.

آلمانی که امروز میشناسیم تا ۱۵۰۰ سال قبل اصولا عبارت از لهجه های مختلف ژرمنی بود. زبان های انگلیسی، آلمانی، سوئدی، نروژی، ایسلندی، داچ (هلندی) و دانمارکی از اختلاط و آمیزش این لهجه های مختلف ژرمنی بوجود آمده و هرکدام از آنها وابسته به شرایط و تحولات تاریخی، سیاسی و قومی خود به نقطه امروزی تحول خود رسیده است. تاریخ اولین نمونه های مکتوب آلمانی و دیگر زبان های خویشاوند ژرمنی باستان مربوط به قرن های ششم تا نهم است. اگر به نقشه بالا یعنی وضع سال ۱۵۰۱ نگاه کنیم خواهیم دید که در این دوره زبان های ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، سوئدی، نروژی، دانمارکی و داچ) تا حد معینی از همدیگر مستقل شده اند. به درجه ای کمتر همین را میتوان در مورد زبان های لاتین فرانسه، ایتالیائی، اسپانیایی و پرتغالی هم گفت اگرچه طوری که گفته شد تمایز بین زبان های لاتین چند قرن دیر تر از زبان های ژرمنی بوده است. از نظر گونه ها و یا لهجه های داخلی آلمانی مانند آلمانی اتریشی و بخصوص سوئیسی (زورخی) جالب است که اگرچه این گونه ها (و بخصوص سوئیسی) از گونه استاندارد شمال آلمان بسیار فرق میکند اما از نظر خود آلمانی ها و سوئیسی ها باز آلمانی محسوب میشود.

زیر گروه مهم سوم عبارت از زبان های اسلاوی و بزرگترین زبان این زیر گروه زبان روسی است. اما اگر با اسامی امروزه شان بگوئیم لخی (لهستانی)، اوکرائینی، بلاروسی، چکی، اسلوواکی، اسلووانی، صربی، کرواتی و بلغاری و ده ها زبان کوچکتر دیگر هم از این زیر گروه هستند. زبان های زیر گروه اسلاوی هم مانند زبان های زیر گروه های دیگر به همدیگر



۱۵۰۰ سال پیش از میلاد

درک تحولات زبانی در ۵۰۰ و خردده‌ای سال گذشته برای ما امروزی‌ها آسان‌تر از درک ده هزار سال گذشته است.

طبیعتاً اولین چیزی که از نیمه دوم هزاره دوم یعنی بین سال‌های ۱۵۰۰ و ۲۰۰۰ به ذهن اغلب ما می‌رسد شروع تاریخ معاصر در اروپا، عصر انقلاب صنعتی، رنسانس، روشنگری، جدایی دین از دولت، سفرهای اکتشافی دریایی و البته کشف آمریکا است.

از نقطه نظر زبان آنچه که بیش از همه و برای همه زبان‌ها اهمیت دارد پیدایش صنعت مدرن و مکانیزه شده چاپ است که حدوداً پانصد سال پیش ابتدا در اروپا و سپس در همه دنیا رایج شد و کار خواندن و نوشتن را سریع‌تر، اتوماتیک‌تر، پرمحصول‌تر و بالاخره در قرن بیستم «دیجیتالی» کرد.

صنعت چاپ ۴۰۰-۳۰۰ سال بعد از اختراعش به کشورهای ما در خاورمیانه هم رسید و عملاً در قرن بیستم بطور وسیع مورد استفاده قرار گرفت.

اما شرق نه فقط از نگاه صنعت چاپ، بلکه اکثر جهات دیگر که در بالا شمردیم از اروپا عقب ماند. ۵۰۰ سال اخیر از نظر سیاسی، نظامی و علمی-تکنولوژی دوره حکمرانی غرب بر شرق بود.

از نگاه زبان‌های غربی ۵۰۰ سال اخیر دوره تحکیم و غنای این زبان‌ها بود. بعضی از زبان‌های غربی مانند ایتالیایی و یا زبان‌های کوچکتری مانند چکی و استونیایی اصولاً در همین ۵۰۰ سال اخیر رشد و نمو کردند.

به موازات پیشرفت علم و تکنولوژی در غرب، انتشارات درسی، علمی، فلسفی، تاریخی و ادبی هم بیشتر و عمیق‌تر شد. در بسیاری کشورهای غربی، کار نویسندگان، شعرا و اندیشمندان برجسته‌ای مانند دانته، شکسپیر، مولیر یا گوته راهگشای زبان‌ها و ادبیات غربی گشت. شرق مسلمان این تجربه را در دو سه قرن نخست هزاره دوم میلادی کرده بود. اما جالب است که دوره فردوسی، مولانا جلال الدین و حافظ و یا ابن سینا، رازی و بیرونی دیگر در شرق ادامه نیافت.

حالا نگاهی به سرزمین‌های مقابل اروپا در شرق بکنیم. ۵۰۰ سال مورد نظر ما در استپ‌های اوراسیا چگونه گذشت؟

در این دوره متصرفات سابق چنگیزی در فرارود و آسیای میانه، شمال شرق و غرب دریای خزر و دریای سیاه در حال فروپاشی و هرج و مرجی بدوی بود. نوادگان امیران مغول و ترک در کشاکشی جدی بر سر تقسیم باقیمانده میراث امپراتوری چنگیزی بودند. همه جا خان‌های بزرگ و یا کوچک حکم می‌راندند. از قزلباشان اوردا و کریمه تا قازان، آستراخان، سیبری و خان نشین ازبک، خان‌های مختلف که قبایلشان کاملاً یکجا نشین نشده بودند، در حال تباری و یا جنگ و ستیز با همدیگر قرار داشتند. برای حفظ خود، آنها گاه تحت‌الحمایه روسیه نوپا و گاه دست نشانده عثمانی می‌شدند. بعضی از آنها موفق می‌شدند اقلاً برای مدت معینی حاکمیتی نسبتاً با ثبات به وجود بیاورند و بعضی‌ها در طوایف و قبایل دیگر حل می‌شدند. بعضی از ملت‌های کنونی آسیای مرکزی مانند قزاق‌ها شروع دولرداری خود را از این دوره می‌دانند. قرقیزها هم که تحولاتی مخصوص به خود از سر گذرانده بودند و مشترکات بسیاری با قزاق‌ها داشتند دارای حاکمیت‌های ایلی خود بودند.

در این میان یکی از خان‌های آسیای میانه بنام شیبک خان ازبک معروف به محمد خان شیبانی توانست طوایف وابسته به خود را متحد کرده از سیبری به سرزمین ازبکستان کنونی بیاورد و در آنجا با پایان دادن به باقیمانده حاکمیت تیموری حکومتی نسبتاً با ثبات و یکجا نشین تاسیس کند.

دردوره شوروی در آسیای میانه و قفقاز به صورتی مصنوعی مرزهایی «قومی» بین جمهوری‌های جدید شوروی کشیده شد. با تصمیم مرکز یعنی مسکو به هرکدام از این جمهوری‌ها عنوان ملت و زبان مخصوص به خود با حروف، الفبا، واژگان و تاریخ نویسی متمایزی داده شد. لهجه‌های محلی یک‌شبه تبدیل به «زبان ملی» با الفبا، دستور زبان و قواعد مخصوص بخود و متمایز از دیگر گونه‌های ترکی شدند. عموماً تلاش می‌شد زبان‌های ترکی از همدیگر متفاوت و از ترکی‌های ایران و ترکیه کاملاً متفاوت نشان داده شوند. ملت‌سازی و تاریخ نویسی شتابزده بیشک عواقبی هم داشت. در هر جمهوری چند «جزیره خاکی» (آنکلاو) متعلق به جمهوری‌ها و ملت‌های نوین همسایه نهاده شد که پیوسته سرچشمه اختلافات شد. قوم قراقالیپاق که همیشه بخشی از قزاق‌ها به حساب می‌آمد و زبانش هم شباهت بسیاری به قزاقی داشت بخشی از ازبکستان شد. قرقیزستان امروزی ابتدا «قزاقستان» نامیده شد و به قزاقستان امروزی نام «قارا قرقیزستان» («قرقیزستان سیاه») داده شد. در ازبکستان لهجه شمال این منطقه که تابع قوانین «هماهنگی مصوت»ها نبود بی‌آنکه دلیلش روشن باشد بصورت زبان، تلفظ و املا می‌عبار و دولتی در آمد.

بعضی‌ها گفته‌اند که نیت مسکو از این اقدامات اساساً ایجاد اختلاف و دشمنی بین جمهوری‌ها و پاشیدن تخم جدایی کامل فرهنگی آن‌ها از ایران و ترکیه بود. اما احتمالاً بی‌اطلاعی و یا سهل انگاری رهبری شوروی هم نقشی در این بی‌نظمی بازی می‌کرد.

همین اتفاق با زبان فارسی تاجیکی هم افتاد. لهجه و تلفظ محلی منطقه تبدیل به فرهنگ لغات و قواعد دستوری فارسی این منطقه شد که هنوز هم پا برجاست. در پنج کشور ترکی زبان آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان و همچنین تاجیکستان ایرانی زبان، الفبای رسمی در عرض ۷۰ سال سه بار تغییر یافت. به موازات همه این تحولات، اگرچه زبان‌های جدید این جمهوری‌ها مقام «رسمی» یافته و دیگر در مدارس تدریس می‌شدند، زبان

این همان شییک خان بود که مسلمان سنی مذهب شده بود و در همدستی با سلاطین عثمانی که در غرب بر ضد ایرانیان صفوی می‌جنگیدند، جبهه شرقی جنگ با صفویان را باز کرده بود. خان نشین شییبانی ابتدای دولتداری ازبک‌ها و آغاز ادبیات جغتایی- ازبکی محسوب می‌شود. شییک خان که از نوادگان چنگیز بود مانند تیمور عملاً ترک زبان شده بود اما زبان رسمی دربار شییبانی فارسی بود اگرچه ترکی جغتایی (ازبکی قدیم) نیز به تدریج زبان دربار و شعر و ادب می‌شد. شاعر معروف علیشیر نوائی هروی که از ادیبان و نخبگان دوره تیموریان بود، در این دوره زیست. اما نوائی با خان نشین شییبانی کاری نداشت. حتی برعکس، نوائی جزو ادیبان دوره سلطان حسین بایقرا از نوادگان تیمور بود که از طرف شییک خان سرنگون گردید. او با اشعار ازبکی-اویغوری و فارسی خود همراه با هم عصرش محمد فضولی بغدادی بنیانگذار شعر و ادب ترکی شناخته می‌شود- یکی ترکی قپچاقی-قالموقی و یا شرقی و دیگری ترکی اوغوزی و یا غربی. همزمان، یکی دیگر از خان‌های تیموری که از شییبانی شکست خورده بود با سربازان خود به هندوستان گریخت و در آنجا حکومت ترکی-مغولی-هندی گورکانیان («موغال») را تشکیل داد. زبان و ادبیات سلطنت گورکانیان هم فارسی بود.

این هرج و مرج در استپ‌های شمالی تا قرن نوزدهم ادامه پیدا کرد. در این قرن روسیه با جنگ‌های علی‌حده علیه خان‌نشین‌ها و ایران قاجار، تقریباً تمام آسیای میانه و قفقاز را تصرف کرد. از آن دوره به بعد حاکمیت روسیه و سپس شوروی شروع می‌شود. جالب است که حتی در قرن نوزدهم حکومت کوچکی که از خان نشین وسیع شییبانی باقی مانده بود با نام «خان نشین بخارا» به حیات خود ادامه داد اما با حاکمیت شوروی مانند دیگر خان‌نشین‌ها سقوط نمود. سقوط خان‌نشین‌های مرو در شرق و گنجه، قره باغ، دربند، ایروان، تفلیس، نخجوان و شیروان در قفقاز ضمناً پایان رسمی حاکمیت ایران بر این مناطق نیز بود اگرچه ایران عملاً دیگر کنترل چندانی بر اکثر آن‌ها نداشت.

واقعی خود این جمهوری‌ها و سرتاسر شوروی که وسیله موفقیت و پیشرفت اجتماعی شمرده می‌شد، روسی بود.

بعد از یک مرحله کوتاه تغییر الفبا از عربی-فارسی به لاتین در سال‌های ۱۹۲۰، این ملت‌های نوین بزودی ناچار به قبول الفبای روسی با اشارات و علامات دیگری شدند. فرهنگ لغات این زبان‌ها پر از واژگان و اصطلاحات روسی گردید. این هم تاحدی قابل فهم بود چرا که این زبان‌ها در آن دوره تاریخی صاحب واژگان مناسب برای زمینه‌های تخصصی علمی و تکنولوژیک و زندگی معاصر اجتماعی و اداری نبودند. بعد از سقوط شوروی در اوایل سال‌های ۱۹۹۰، الفبای آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان باز تغییر یافت و این بار لاتین شد. همه این تغییرات باعث بی‌نظمی و قطع تداوم فرهنگی در کشورهای نوپایی شد که دولرداری و زبان ادبیشان بسیار جوان و بی‌تجربه بود اگرچه در این دوره سواد خواندن و نوشتن، نشر آثار علمی و ادبی و تحصیل پایه به زبان‌های رسمی نو در این سرزمین‌ها باعث رشد فرهنگی شد.

در آسیای صغیر و خاورمیانه‌ی این دوره شاهد صعود امپراتوری عثمانی هستیم که به غیر از تصرفات خلافت عباسی، در دوره اوج خود بخش اعظم بالکان و قسمتی از اروپای مرکزی را هم به بنیه خود الحاق می‌کند. اما امپراتوری عثمانی مدلی از امپراتوری‌های پیشامدرن بود که تکیه‌گاه تولید صنعتی، پیشرفت اجتماعی، علمی و تکنولوژیک نداشت و حتی تا قرن بیستم اساساً بر جامعه‌ای دهقانی استوار بود. از سوی دیگر اروپا به سوی ملت-دولت‌های جداگانه و منسجم می‌رفت و حتی توان اتریش-صنعتی، برای حفظ سرزمین‌های کنونی مجارستان، چک و یاسلوواکی همسایه و مسیحی در امپراتوری «هابسبورگ» کافی نبود.

با اینهمه قرن بیستم برای هر سه زبان منطقه نزدیک ما یعنی فارسی، ترکی و عربی شکوفایی زبان، چاپ، خواندن و نوشتن و مستحکم‌تر شدن زبان مشترک و معیار، یعنی هر سه زبان رسمی و نوشتاری را به همراه آورد. این دوره برای ایران، ترکیه، افغانستان و کشورهای نو استقلال عربی که

بدنبال فروپاشی امپراتوری در اوایل قرن بیستم مستقل شدند و همچنین کشورهای آسیای میانه و قفقاز که در ترکیب اتحاد شوروی بصورت جمهوری‌های شوروی درآمدند دوره افزایش سواد، نشر کتاب و مطبوعات و آموزش زبان رسمی و مشترک کشور بود. تعداد کتاب‌ها و مطبوعاتی که در هر کدام از کشورهای منطقه نزدیک ما در سده بیستم چاپ و پخش شد احتمالاً از مجموع آنچه که در ۱۰۰۰ سال قبل از آن بچاپ رسیده و خوانده شده بود بمراتب بیشتر است. حتی از نویسندگان این منطقه نجیب محفوظ از مصر و اورهان پاموک (اورخان پاموق) از ترکیه در قرن بیستم جایزه ادبی نوبل را گرفتند.

در ترکیه نیز الفبا بعد از اعلان جمهوری در سال ۱۹۲۳ به لاتین تغییر یافت و سیاست «پاک کاری» ترکی از واژگان، اصطلاحات و تاثیرات فارسی و عربی در پیش گرفته شد که مجموعاً به بیگانگی نسل‌های جوان از میراث ادبی و فرهنگی خود منجر شد. ایران و کشورهای عربی از مدل ترکیه در تغییر الفبا و «پاک کاری» زبان پیروی نکردند. اما مجموعاً در اکثر کشورهای منطقه و از جمله ترکیه، ایران و کشورهای عربی کوشش‌های انطباق این زبان‌ها به واژگان علمی، اجتماعی و تکنیکی مدرن موفقیت آمیز بود.

زبان‌های کوچک و بزرگ

طوری که در بخش‌های گذشته هم دیدیم، روند پیدایش و تثبیت زبان‌ها معمولاً (اگرچه نه همیشه) از درون لهجه‌های موجود زبان‌ها بر می‌آید. یعنی یک یا دو لهجه با تاثیرات متقابل با دیگر لهجه‌ها طی مدتی طولانی تبدیل به زبان استاندارد و یا معیار می‌شود. در این رهگذر برخی از لهجه‌های دیگر در سطح محلی و محاوره‌ای مانده، تضعیف شده و حتی از بین رفته، برخی هم مدت بیشتری دوام می‌آورند. بعضی زبان‌ها هم در شرایط دیگری به عمل می‌آیند. مثلاً بعضی‌ها مانند اردو و یا ترکی عثمانی ابتدا زبان ارتش، دربار و طبقه‌ای روشنفکر و ممتاز بوده که بعداً گسترش یافته‌اند. اما این عده زبان‌ها درصد کمتری از کل زبان‌های دنیا را به خود اختصاص می‌دهند و مورد بحث ما نیستند.

هزارسال نخستین، گونه‌های ابتدائی ملت‌ها و دولت‌ها به وجود آمدند. زبان‌ها هم متناسب با این رشد و آمیزش انسان‌ها به صورت نظام‌های مرتبط با هم و در عین حال متمایز از همدیگر مانند شاخه‌ها، ساقه‌ها و برگ‌های یک درخت عرض اندام نمودند.

مرگ زبان‌های کوچک

در اینجا ظاهراً شاهد رشد معکوس دو جریان هستیم: از یک سو تعداد جمعیت کل جهان افزایش می‌یابد و از سوی دیگر تعداد زبان‌ها و لهجه‌ها کمتر و کمتر می‌شود. بسیاری از زبان‌ها و یا لهجه‌ها از بین می‌روند اما برخی زبان‌ها بزرگتر و پرجمعیت‌تر می‌شوند. بنظر می‌رسد روند قدرتمند شدن برخی زبان‌ها از ابتدا موجود بوده اما زبان‌های کوچک و یا کم‌جمعیت قرن‌های طولانی در کنار زبان‌های بزرگتر ادامه حیات داده‌اند. بخصوص از ۵۰۰ سال پیش تاکنون این روند شدت بیشتری یافته است یعنی از سوئی‌آهنگ بزرگ شدن بعضی زبان‌ها و خانواده‌های زبانی بمراتب بیشتر شده و از سوی دیگر تعداد زبان‌های کوچک نسبت به قبل کاهش بیشتری یافته است. زبان‌ها چندان هم بی‌شباهت به موجودات زنده نیستند. بعضی زبان‌ها جوان‌تر و برخی پیرترند. اما صرفنظر از پیری و جوانی، بعضی زبان‌ها قدرتمندترند یعنی میلیون‌ها گویشور دارند و برخی ضعیف‌ترند، یعنی فقط چند هزار متکلم دارند. باز صرفنظر از پیری و جوانی، یک رشته زبان‌ها بزرگتر و پرجمعیت‌تر می‌شوند اما تعداد بیشتری از زبان‌های بسیار کوچک و کوچک از بین می‌روند و مانند موجودات زنده می‌میرند. اتفاقاً تعداد زبان‌های نو می‌میرند بمراتب بیشتر از اندک زبان‌های نو هست که به دنیا می‌آیند.

در ۵۰۰ سال گذشته نصف کل زبان‌های جهان از بین رفته است. در آغاز این سلسله مقالات هم گفتیم که امروزه بطور میانگین در دنیا حدود ۷۰۰۰ زبان وجود دارد. تخمیناً ۵۷۰۰ زبان یعنی بیش از ۸۰ درصد زبان‌های دنیا هرکدام کمتر از ۱۰۰ هزار گویشور دارند و «آینده‌ای ندارند». بطور قراردادی این ۵۷۰۰ زبان که کمتر از ۱۰۰ هزار گویشور دارند «زبان‌های کوچک» محسوب می‌شوند. اقلاً ۱۰۰۰ زبان

تا شش-هفت هزار سال پیش هیچ زبانی «بزرگ» و صاحب میلیون‌ها گویشور نبود. هنوز زبان‌های استاندارد، معیار و مشترک بوجود نیامده و تثبیت نشده بودند. انسان‌ها اصولاً بصورت طایفه‌ها و قبیله‌ها زندگی می‌کردند و به لهجه‌های محلی خود صحبت می‌نمودند. نوشتار چندان نبود و ارتباطات زبانی بصورت شفاهی انجام می‌گرفت. قبل از همه چیز جمعیت کره زمین با معیارهای امروزی «ناچیز» بشمار می‌رفت. جمعیت کل بزرگترین گروه لهجه‌هایی که بعدها «خانواده هند و اروپائی» نام گرفت حدوداً ده تا ده هزار سال قبل بیشتر از تخمیناً ۵۰ هزار نفر نبود، گروه آفریقائی-آسیائی هم حدوداً همین تعداد و گروه‌های اورالی و یا نیلی-صحرائی حتی هرکدام مجموعاً ۱۰ هزار نفر بود (مک اودی، ۲۰۰۲، ص ۲۲). تصور کنید که مثلاً از درون این ۵۰ هزار نفر اقوام مخلوط هند و اروپائی، بعد از گذشت ده هزار سال حدوداً ۴۴۵ زبان شامل انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ایتالیائی، اسپانیائی، فارسی، هندی یونانی و غیره بیرون می‌آیند که هرکدام زبانی بسیار بزرگ و یا متوسط با ده‌ها و صد‌ها لهجه محلی خود است. آن خانواده کوچک زبان‌های هند و اروپائی ده هزار سال پیش، امروزه شامل بیش از دو و نیم میلیارد نفر می‌شود. چیزی شبیه این مدعا را میتوان در مورد گروه‌های زبانی دیگر مانند آفریقائی-آسیائی، اورالی و یا آلتائی هم مطرح کرد.

۲۵۰۰ سال پیش جمعیت کل دنیا نسبت به هفت هشت هزار سال پیش از آن افزایش یافته تخمیناً به ۴۰ میلیون نفر رسیده بود (مک اودی، همانجا، ص ۱۰۸). امروز درمقایسه با فقط دو قرن پیش، جمعیت کل جهان از ۱۰۸ میلیارد نفر چهار برابر شده و به بیش از ۷٫۳ میلیارد نفر رسیده است.

هم جمعیت کره زمین به مراتب بیشتر شده و هم انسان‌ها مجموعاً طولانی‌تر، سالم‌تر و بهتر از ۵۰۰ و یا ۲۰۰۰ سال پیش زندگی میکنند.

از ده هزار سال پیش به تدریج هرچه زندگی اجتماعی و کشاورزی بهبود یافت، هم تعداد انسان‌ها بیشتر شد و هم طوایف و اقوام با همدیگر آمیزش یافتند. با این ترتیب گروه‌های بزرگتر اجتماعی و قومی پیدا شدند و بالاخره طی چند

و منسجم است، زبان و لهجه های کوچک زیاد دوام نمی آورند و خود را به زبان و یا لهجه مشترک و یا معیار آن کشور منطبق میکنند. میتوان حدس زد که اگر روند شهری شدن، تعمیم زبان های استاندارد و مشترک، تحکیم نظام تحصیلی و قدرت های سیاسی منسجم مانند یکی دو قرن گذشته ادامه یابد امید چندانی به بقای زبان های کوچک نخواهد ماند.

اکثر زبان های کوچک در آسیا، آفریقا و اقیانوسیه هستند. کشور پاپوا گینه نو (در شمال استرالیا) با شش میلیون نفر جمعیت و بیش از هزار زبان مختلف نمونه جالبی از تراکم تعداد زیادی زبان در مساحتی نسبتا کوچک و با جمعیتی نسبتا کم است. مارک پیگل از دانشگاه ردینگ انگلستان میگوید در پاپوا گینه نو که سرزمینی کوهستانی است، تقریبا مردم هر دهکده زبان دیگری صحبت میکنند (پیگل، ویدئو). بنظر پیگل روند از بین رفتن زبان های کوچک «عمل گرایانه و اقتصادی» است چرا که پیشرفت بشری بر بستر راحت تر کردن زندگی استوار است و نه پیچیده کردن آن، درست مثل آنکه در اندازه گیری وزن، درجه حرارت و یا مسافت داشتن یکی دو معیار و استاندارد برای زندگی انسان ها بمراتب راحت تر و راهگشاتر از ده ها استاندارد متناقض است و اینهمه گوناگونی زبان های کوچک با چنین ارقام پائین متکلمین هم خلاف اصل پیشرفت و راحتی زندگی است. هیچ والدینی نمیخواهد کودکانش به زبان های کوچکی صحبت کنند که عملا مشکلی در راه تحصیل، اشتغال و آمیزش با مردم دیگر بشمار میرود (پیگل، همانجا). اما البته هر کس به زبان مادری خود علاقه دارد و نمیخواهد شاهد از بین رفتن آن شود. دولت ها علاقه ای به حفظ زبان های کوچک و غیر رسمی ندارند چرا که تصور میکنند ترغیب این زبان ها به تحکیم حاکمیت ملی آنها و زبان مشترک و رسمی کشور کمکی نمیکند. از سوی دیگر موضوع زبان بخصوص در کشورهای در حال رشد بهانه اختلافات سیاسی و موضوع اتهامات و حتی مداخله های بین المللی میشود. اما به قول جانسون اقلا پژوهشگران و روشنفکران میتوانند قبل از آنکه

بسیار کوچک که بین یک تا هزار گویشور دارند در عرض چند نسل از بین خواهد رفت و اگر این وضع ادامه یابد در صد سال آینده نصف همه زبان های کوچک مرده به حساب خواهند آمد (جانسون، ص ۲۱۲ و تارنمای موسسه «اتنولوگ»).

در عوض، ۵۰ درصد مردم جهان به یکی از این ده زبان پرجمعیت دنیا سخن میگویند که هرکدام بیش از ۱۰۰ میلیون گویشور دارد: ماندارین (چینی)، اسپانیایی، انگلیسی، هندی، عربی، پرتغالی، بنگالی، روسی، ژاپنی و پنجابی. در همین گروه زبان های بزرگ یک عده زبان ها هم هستند که تعدادشان اتفاقا بیشتر است و اگرچه به اندازه چینی و یا انگلیسی پر جمعیت نیستند اما هر کدام تا ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت دارند و آنها هم بزرگ محسوب میشوند. مجموع این گروه زبان های بزرگ جهان عبارت از ۸۵ زبان است. بقیه از زبان های بسیار بزرگ مانند ماندارین و یا انگلیسی، هندی، بنگالی، ژاپنی، اسپانیایی و عربی، زبان هائی مانند سوئدی، ایتالیایی، آلمانی، اوکرائینی، فارسی و ترکی نیز جزو این گروه هستند. ۸۰ درصد مردم دنیا به یکی از این گروه زبان های بزرگ تکلم میکنند.

با حساب ساده: اکثریت بزرگ مردم دنیا به حد اکثر - ۱۰۰- ۱۲۰ زبان صحبت میکنند. کار بقیه زبان ها یعنی حدودا ۶۹۰۰ زبان مشکل است و تعداد قابل توجهی از آنها از بین خواهند رفت.

این دگرگشت در جمعیت و مقام اجتماعی زبان های کوچک و از بین رفتن آنان اساسا ویژگی ۵۰۰ سال اخیر است. این هم بی علت نیست.

۵۷۰۰ زبان کوچک با خطر زوال روبروست. تراکم این زبان های کوچک اصولا در کشور ها و سرزمین هائی است که رشد چندانی نکرده اند، نظام تحصیلی در آن مستحکم نشده است و نظام حکومتی، تجارت و ارتباطات زیاد قدرتمند نیست. در این شرایط است که فشار «همگون سازنده» نظام دولتی، تحصیل، رسانه ها و ارتباطات کمتر حس میشود. در محیط شهری و جمعیت هائی که نظام تحصیلی شان منظم

دیگر خود این کشورها تقویت نموده اند. البته این کار با انتشار آثار و رسانه های گوناگون و در درجه اول تحصیل این زبان ها در مدارس کشور میسر شده است.

تحصیل و اشتغال به زبانی مشترک باعث رواج و تحکیم آن زبان میشود و این هم در مجموع به پیشرفت، شهری شدن و تمدن، بالا رفتن سواد و معاشرت، اشتغال و مناسبت های بیشتر با عالم بیرونی کمک میکند. البته از نقطه نظر لهجه های غیر معیار و زبان های دیگر هر کشور، موضوع تحصیل زبان مشترک «تیغی دو لبه» است و لبه دوم این تیغ آن است که زبان های محلی و لهجه های غیر معیار را به حاشیه می راند، اما بدون آن هم بخصوص در کشورهای شرقی که سازماندهی جامعه چندان قوی نیست نظام تحصیلی دچار ضعف میگردد و سامان اداری هم متزلزل میشود.

صد سال پیش تحصیل تابع نظامی مرکزی و دولتی نبود. اکثر کودکان و جوانان به مدرسه نمیرفتند و درصد بسیار بزرگی از جامعه اصولاً خواندن و نوشتن نمیدانست. امروزه، در اکثریت بزرگ کشورها کودکان و جوانان به مدرسه میروند و اقل خواندن و نوشتن یک زبان را یاد میگیرند. دویست سال پیش کشوری نبود که اکثریت جمعیت اش خواندن و نوشتن بداند. به گزارش سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) امروز ۸۰ درصد جمعیت دنیا قادر به خواندن و نوشتن هستند و این رقم احتمالاً در چند دهه آینده به ۱۰۰ در صد خواهد رسید. طبیعی است که در این شرایط زبان های مشترک و رسمی تقویت می یابند و زبان های کوچک تر و یا لهجه های محلی تضعیف میشوند.

در تقریباً هیچ کدام از این کشورها زبان مشترک و رسمی طبیعتاً تنها زبان موجودی نیست که تکلم میشود. مثلاً در فرانسه که زبان فرانسه زبان مشترک همه، زبان تحصیلی و دولتی و زبان اکثریت بزرگ مردم است اقل ده زبان دیگر موجودند که برخی از آنها مانند پرووانسی به فرانسه بسیار نزدیک اند و برخی مانند باسک اصلاً زبان هند و اروپائی نیستند. اما نسبت تعداد گویشوران این زبان ها به فرانسه زبانان بمراتب کمتر است و از طرف دیگر کاربرد زبان فرانسه عنصر مشترک همه فرانسوی بشمار میاید.

این زبان ها کاملاً از بین بروند آنچه را که مانند واژگان و دستور زبان آنها قابل ثبت است ثبت و حفظ نمایند. «کمتر کسی هست که خواهان از بین رفتن زبان ها باشد اما مرگ آنها ادامه خواهد یافت چرا که ترک کردن زبانی کوچک و انتخاب زبانی بزرگتر آنقدر برتری دارد که بسیاری ها خود زبانشان را عوض میکنند و یا کودکانشان را به آن تشویق می نمایند» (جانسون، ص ۲۱۷).

در پاپوا گینه نو اکثر مردم به انگلیسی رو آورده اند که اکنون زبان رسمی این سرزمین است. در قفقاز شمالی و گرجستان که موزائیکی از زبان های کوچک و بزرگ رنگارنگ است، روسی تبدیل به زبان ارتباطاتی بین زبان های قفقازی شده است و در آمریکای مرکزی و جنوبی بومیان آمریکائی امروزه بیشتر اسپانیائی و یا پرتغالی حرف میزنند. این ها اکثر زبان هائی هستند که گویشورانشان بسیار کم است و نوشتار ندارند و یا سنت نوشتاری شان بسیار جدید است.

زبان های بزرگ

در نقطه مقابل این ۵۷۰۰ زبان کوچک دنیا که اکثریت زبان ها را تشکیل میدهند و در معرض خطر فوری زوال هستند، حدوداً ۱۲۰-۱۰۰ زبان بزرگ قرار دارند که تعداد گویشوران هر کدام بیشتر از یک میلیون نفر است. حتی طوری که قبلاً گفتیم، ۸۰ درصد مردم دنیا به ۸۵ زبان بزرگ، رسمی و مشترک دنیا تکلم میکنند.

در مقابل گروه کثیر زبان های کوچک، وضع زبان های رسمی و مشترک با حجم متوسط و بزرگ کشور هائی مانند ایتالیا، نروژ، مجارستان، روسیه، فرانسه، یونان، ایران، ترکیه و یا برمه و ویتنام و کره جای نگرانی چندانی ندارد، به شرط آنکه در وضع کلی سیاسی و اجتماعی این کشورها (و کلاً دنیا) چیز فوق العاده زیانبخشی اتفاق نیافتد و روند ۱۰۰ سال گذشته مجموعاً ادامه پیدا کند.

این زبان ها که برخی از آنها زبان هائی قدیمی هم هستند بطور کلی توانسته اند بخصوص در صد سال گذشته تحکیم یابند، واژگان خود را مدرن تر کنند و استاندارد تر شوند. در این مدت گونه های معیار این زبان ها لهجه های غیر معیار را با خود همگون تر کرده و موقعیت خود را در نزد زبان های

ولی در بعضی از این کشورها زبان‌های به نسبت پرجمعیت تری هم هستند، صرف‌نظر از اینکه دولت‌های متبوعشان آنها را به رسمیت می‌شناسند و این زبان‌ها در مدارس تدریس میشوند یا نه. این دسته زبان‌ها متکلمین زیادی دارند و مانند ترکی آذربایجانی در ایران، کردی در ترکیه و یا تاتاری در روسیه زبان‌های دوم و سوم مردم کشور خود بشمار می‌آیند. این زبان‌ها که به هردلیلی در گذشته در مدارس کشورهاشان بصورتی جدی و متمادی تحصیل و تدریس نشده‌اند طبیعتاً جزو آن زبان‌های کوچک نیستند که با خطر فوری زوال روبرو باشند. اما این زبان‌ها در طول قرن‌های گذشته تحت تاثیر مستقیم و روند استحاله از سوی زبان مشترک و ملی کشورها قرار گرفته‌اند. بهمین دلیل مثلاً با وجود مقاومت‌های سیاسی، برای بسیاری کردهای ترکیه خواندن و نوشتن به ترکی روان‌تر و کارگشتر از کردی است که اکثر کردهای این کشور نمیتوانند بخوبی بنویسند و بخوانند. همین را میتوان در مورد ترک‌زبانان ایران و یا تاتاری‌زبانان روسیه هم گفت. برای اکثر آنها این دگرگشت زبانی که با تحصیل شروع میشود، با اشتغال، ازدواج‌های مختلط و آمیزش در زندگی اجتماعی ادامه و تحکیم می‌یابد. غالباً در این گونه موارد، هم دولت‌ها میخواهند همه به زبان مشترک این کشورها تحصیل کنند و هم خود والدین آنها نمیخواهند کودکان و جوانان آنان به زبانی تحصیل کنند که از نظر موفقیت و اشتغال نسبت به زبان مشترک (فارسی در ایران، ترکی در ترکیه و روسی در روسیه) شانس بیشتری دارد.

زبان‌های بین‌المللی

از میان گروه زبان‌های بزرگ بعضی‌ها «زبان بین‌المللی» شده‌اند. هر جا که بروید، احتمال اینکه کسی را ببابید که به این زبان‌ها با شما صحبت کنند بیشتر از زبان‌های دیگر است. قبل از همه انگلیسی، با فاصله زیادی فرانسه، آلمانی، و تا حدی اسپانیایی و روسی را میتوان جزو این زبان‌ها شمرد. آغاز نقش «زبان بین‌المللی» بیشک با کشورگشائی‌ها و نفوذ استعماری اروپائیان در قرن‌های هفدهم تا بیستم همراه بوده

است. بدنبال آن، عواملی چون کوچ‌های گسترده و رشد و توسعه نفوذ اقتصادی، نظامی، سیاسی و علمی-تکنولوژی بعضی از این کشورها باعث ترفیع زبان‌هایشان به این مقام بین‌المللی شده‌است. اما نه کشورگشائی و نفوذ استعماری یک کشور به تنهایی میتواند زبان آن کشور را تبدیل به زبان بین‌المللی کند و نه فقط کثرت جمعیت متکلم آن زبان قادر به این کار است. امروزه نه فارسی با وجود وسعت گذشته امپراتوری‌های ایرانی زبان بین‌المللی است، نه یونانی، نه ترکی و نه پرتغالی. از ده-پانزده کشور پرجمعیت دنیا نیز خیلی زبان‌ها مانند ماندارین (چینی)، هندی، بنگالی، عربی و یا ژاپنی را نمیتوان «بین‌المللی» خواند.

کثرت جمعیت بومی یک زبان مهم است، اما خود آن جمعیت باید از نظر استاندارد شدن زبان به مرحله رشد و انسجام کافی رسیده باشد، ادبیات و آثار معاصر و غنی در همه زمینه‌های علمی و اجتماعی داشته باشد و گویشوران دیگر زبان‌ها بخاطر تحصیل، اشتغال، روابط مالی و تجارت، تخصص و یا روابط بین‌المللی، خود را نیازمند آموزش و کاربرد آن زبان حس کنند. پشتوانه چنین زبانی هم طبیعتاً دولت و یا دولت‌هائی مستحکم و پیشرفته هستند.

در گذشته‌های دور مانند هزار و یا دوهزار سال پیش هم در نتیجه کشورگشائی‌ها و یا صرفاً روابط تجاری و یا همسایگی و سیاسی، آشنائی برخی از اتباع یک دولت و کشور با زبان کشورها و اقوام دیگر وجود داشت. اما این هنوز به معنی «زبان بین‌المللی» نبود. حتی صد سال پیش فرد گردشگری که به یکی از کشورهای اروپائی می‌آمد بسختی میتوانست در جائی جز هتل‌های خارجیان، مکان‌های تفریحی معروف و یا محافل افراد تحصیلکرده و روشنفکر با کسی روبرو شود که زبان خارجی میداند.

در ۵۰۰ سال گذشته در این زمینه تغییرات بزرگی رخ داده‌است. شاید همه چیز از قرن پانزدهم با اکتشافات دریائی اسپانیائی‌ها، پرتغالی‌ها، فرانسوی‌ها، بریتانیائی‌ها و حتی هلندی‌ها شروع شد. در طول دو سه قرن سرتاسر قاره جدید آمریکا، استرالیا و بقیه اقیانوسیه و همچنین بخش اعظم

آفریقا جزو متصرفات اروپائیان شد و همزمان با کوچ های بزرگ بخصوص به آمریکا و اقیانوسیه زبان اکثر این سرزمین ها عوض شده تبدیل به انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و پرتغالی گردید. این وضع بیش از همه به نفع زبان انگلیسی تمام شد چرا که از طریق این متصرفات، زبان انگلیسی در اغلب سرزمین های جدید که قبلا جمعیت زیادی هم نداشتند ریشه دواند و در نتیجه اسکان انگلیسی زبان های بریتانیایی و برتری اقتصادی و علمی-تکنیکی آنها، موقعیت زبان انگلیسی هم مستحکم تر شد.

قرن هفدهم در ضمن دوره شروع رواج بین المللی زبان و فرهنگ فرانسه بود. این پدیده مربوط به قدرت سیاسی و فرهنگی فرانسه میشود که تا اوایل قرن بیستم ادامه داشت. در ایران هنوز تا سال های ۱۳۳۰ زبان و ادبیات فرانسه از انگلیسی رایج تر و معتبرتر به حساب میامد. در ابتدا آلمانی هم یک رقیب جدی فرانسه بود. اما اعتبار بین المللی زبان آلمانی که بیشتر مربوط به پیشرفت علوم و تکنولوژی آلمانی ها بود در اثر دو جنگ جهانی تا حد زیادی ضربه خورد. از سوی دیگر روسیه با فتوحات خود در قرن نوزدهم، در آسیای میانه و قفقاز ریشه دواند و این فتوحات زمینه ای برای گسترش نفوذ زبان روسی شد. اما تقویت اصلی زبان روسی در قرن بیستم در دوره «شراکت و رقابت» شوروی و ایالات متحده در زمینه نظامی و استراتژیک پیش آمد و به این زبان نقش قابل توجهی در صحنه بین المللی و دیپلماتیک بخشید.

با اینهمه انگلیسی از نیمه دوم قرن بیستم به بعد تبدیل به اولین زبان بین المللی شد که امروزه بدون آن در واقع عرض اندام و حل و فصل امور در سطح بین المللی عملا غیر ممکن شده است. از بانکداری و تکنولوژی، دیپلماسی، هوانوردی و علوم تا ارتباطات تلفنی و نوآوری های پزشکی و اقیانوس شناسی، اسلحه سازی و دارو سازی، موزیک، فیلم و اینترنت هیچ زمینه اجتماعی، اقتصادی، اجتماعی و علمی نیست که در آن زمینه بتوان بدون گرفتن یاری از زبان انگلیسی، آخرین و بیشترین معلومات را بدست آورد. پیدایش و ادامه چنین موقعیت ممتاز زبان انگلیسی به گفته بعضی

زبانشناسان (جانسون، ص ۲۲۹) به غیر از گستردگی انگلیسی بعنوان زبان نخست در چندین کشور پیشرفته، به سه عامل اصلی مربوط است. یکم: پیدایش و تحکیم امپراتوری صنعتی و سیاسی - اقتصادی بریتانیا بین سده های هفدهم تا بیستم، دوم: نقش رهبری کننده ایالات متحده در تکنولوژی، اقتصاد و سیاست از قرن بیستم تا کنون و سوم: نیاز روزافزون به زبانی مشترک در رابطه با صنایع، ارتباطات و روابط بین المللی در ۶۰-۷۰ سال اخیر که بهترین فرصت برای زبان انگلیسی بود تا نفوذ بین المللی خود را بیشتر هم بکند. بعضی زبانشناسان در این زمینه از «زبان درجه اول بین المللی» یعنی انگلیسی و «دیگر زبان های بین المللی» سخن میگویند.

بعضی ها نگران آن هستند که زبان های بزرگ و بخصوص بین المللی آن قدر با واژگان و اصطلاحات خود به زبان های دیگر و حتی دیگر زبان های بزرگ نفوذ کرده اند که آنها را «از خود بیخود کرده» هویتشان را خالی نموده اند.

وضع زبان های کوچک که گویشوران کمی دارند و صاحب چندان سنت نوشتاری نیستند فرق میکند اما زبان های بزرگ ظاهرا دلیل چندان برای نگرانی جدی ندارند. از گذشته نمونه های بسیاری موجود است. بیش از دو هزار سال است که زبان های لاتینی و یونانی تاثیری عمیق، همه جانبه و ماندنی بر همه زبان های اروپایی گذاشته اند. به همین ترتیب بعد از اسلام عربی بر فارسی و فارسی بر ترکی تاثیر عمیقی در همه زمینه های واژگان، اصطلاحات و طرز فکر و بیان گذاشته و طبیعتا این تاثیرات متقابل هم بوده است. مورخ معروف ترک ایلبر اورتالی در باره تاثیر زبان فارسی بر ترکی میگوید: «شکی نیست که تماس با فرهنگ هائی مانند فرهنگ ایران زبان ما را غنی تر میکند. اگر لاتینی نبود انگلیسی هم معنائی نمیداشت. در مورد فارسی و ترکی هم وضع مشابهی وجود دارد.» (اورتالی، ص ۹۵)

همانند آمیزش زبان های اروپایی با لاتین و یونانی، سه زبان اصلی شرق مسلمان یعنی عربی، فارسی و ترکی هم نه تنها از نگاه واژگان، دستور زبان و تلفظ، بلکه اصطلاحات و

فرهنگ هم به قدری در هم تنیده‌اند که امروزه تفکیک آنها از همدیگر امکان‌پذیر نیست.



گاهشمار تاریخ زبان ها

۳۰۰ ق م تا ۴۰۰ میلادی
لاتین زبان گفتاری ایتالیا و کشور های همجوار آن میشود

۲۰۰ ق م تا کنون
استاندارد شدن زبان نوشتاری چینی

۱۰۰ ق م تا ۱۰۰ میلادی
اوج فرهنگ رومی و زبان لاتین کلاسیک

قرن پنجم میلادی
اولین سنگ نوشته های فارسی میانه (پهلوی) متعلق به اردشیر یکم
هجوم آنگل ها و ساکسون ها به بریتانیا

قرن ششم میلادی
اولین متون پهلوی (سرود های پهلوی) ترجمه از سریانی، تحریر روی کاغذ
ایجاد الفبای عربی

نظام نوشتاری کره ای با الهام از چینی

قرن هفتم میلادی
اولین متون انگلیسی با الفبای لاتین

۶۴۰-۷۵۰ میلادی
فتوحات اعراب و گسترش اسلام در خاورمیانه، ایران و آفریقا

۱۲۵۰-۶۵۰ میلادی
عربی شدن زبان عراق، سوریه، لبنان، مصر و آفریقای شمالی

۶۵۰ تا کنون
عربی در کشور های اسلامی نقش لاتین در اروپای مسیحی تا قرن نوزدهم را بازی میکند

۷۰۰-۱۸۰۰ میلادی لاتین در اروپا زبان غیر بومی دین، تحصیل و فرهنگ است

قرن هشتم میلادی
اولین سنگنوشته های ترکی (اورخون و یئنی سئی مغولستان)

قرن نهم میلادی
متون دینی مانوی در اسناد یافته شده در تورفان واقع در سین کیانگ چین
به سغدی، پارتی، سکائی و ترکی اویغوری
تولد رودکی

۹۰۰-۱۹۰۰ میلادی
فارسی زبان شعر و ادب کشور های اسلامی غیر عرب است

۸۷۹-۸۹۹ میلادی
ایجاد انگلیسی استاندارد نوشتاری

قرن ۱۰ میلادی
اولین آثار به فارسی معاصر (نو): ترجمه تفسیر کبیر طبری و ترجمه تاریخ طبری
تولد فردوسی ایجاد نظام نوشتاری ژاپنی با الهام از نوشتار چینی و دیگر الفبا ها

۱۰۶۶ میلادی

۲۰۰ هزار تا ۴۰ هزار سال ق م

پیدایش زبان در میان انسان های اولیه

۴۰ هزار تا ۹۰۰۰ سال ق م

حاکمیت انسان بر زبان و نوشتار تصویری

۸۰۰۰ ق م

آغاز کشاورزی در خاورمیانه

۳۰۰۰ ق م

آغاز نظام نوشتاری: خط میخی سومری

۳۰۰۰-۱۰۰۰ ق م

گسترش زبان های بانو در نیمه جنوبی آفریقا

۲۹۰۰ ق م تا ۴۰۰

کاربرد هیروگلیف ها در مصر

۱۳۵۰ ق م تا کنون

کاربرد نوشتار چینی

۸۰۰ ق م تا کنون

خط و الفبای یونانی

۷۰۰ ق م تا ۳۰۰ ق م

اوج فرهنگ یونانی در دوره باستان

۵۲۰-۳۰۰ ق م اولین سنگ نوشته های فارسی باستان

قرن دوم ق م

اولین لوحه به پارتی میانه (پهلوی) از دوره مهرداد (میتريداتس) یکم

۶۰۰ ق م تا کنون کاربرد الفبای لاتین در روم و سپس در اروپا و دنیا

بدنبال هجوم های نورمان ها، فرانسه زبان رسمی بریتانیاست
قرن ۱۱ میلادی
 اولین آثار ترکی: دیوان لغت الترک و قوتادقو بیلگ (دولت قراخانیان، آسیای میانه)

قرن ۱۱ تا ۱۶ میلادی

تغییر زبان آذربایجان و بیزانس به ترکی

قرن ۱۲ میلادی

ایجاد زبان های نوشتاری فرانسه و پرووانسی
 تولد نظامی گنجوی

قرن ۱۳ میلادی

تولد مولانا جلال الدین بلخی (رومی)

ایجاد زبان های نوشتاری فرانسه و پرووانسی

قرن ۱۳-۱۴ میلادی

اولین نسخ خطی ترکان در آناتولی: قران کریم، اشعار مولانا جلال الدین و یونس امره

ایجاد زبان نوشتاری ایتالیایی

تولد حافظ شیرازی

تولد دانته آلیگیری

قرن ۱۵ میلادی

انگلیسی در بریتانیا زبان رسمی نوشتاری است. فرانسه در بریتانیا جنبه رسمی ندارد.

تولد محمد فضولی تولد علیشیر نوائی

قرن ۱۵ تا ۱۸

کشف آمریکا، مهاجرت ها به «دنیای نو»، حمل برده های آفریقائی برای کار، تغییر زبان قاره نو به انگلیسی، فرانسه، اسپانیائی و پرتغالی

قرن ۱۶ میلادی

اولین کتاب فارسی به چاپ باسمه ای (در استانبول): زیور به ترجمه داود بن طاووس به خط عبری

تولد شکسپیر

تولد سروانتس

قرن ۱۷ میلادی

اولین کتاب چاپی فارسی: «داستان مسیح» به لاتین و فارسی چاپ ۱۶۳۹ در لایدن هلند

در جنوب آفریقا، پیدایش زبان آفریقانس
 فرانسه زبان بین المللی در اروپا میشود

تولد مولیر

قرن ۱۸ میلادی

گسترش انگلیسی در استرالیا و زلاند نو

اولین کتاب چاپی به ترکی: وانقولو لغتی (استانبول)

قرن ۱۹ میلادی

اولین کتاب های چاپی فارسی در ایران: رساله آبله کوبی (ترجمه از انگلیسی) و رساله جهادیه قائم مقام فراهانی
 انگلیسی زبان اصلی در مستعمرات و بسیاری کشور های دیگر میشود

آلمانی زبان بین المللی میشود

در نروژ دو گونه نروژی جایگزین زبان دانمارکی میشود

قرن بیستم تا کنون

نفوذ روسیه و سپس شوروی در آسیای میانه، قفقاز و اروپای شرقی، روسی بخصوص در سرزمین های سابق روسیه و شوروی نخستین زبان خارجی است

انگلیسی اولین زبان بین المللی دنیاست

منابع

آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد: زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران ۱۳۸۰، ص ۱۳-۱۴

Aubin, Jean: Le Temoignage d'Ebn-e Bazzaz sur la Turquisation de l'Azerbaydjan, in Ch.-H. de Fouchécour and Ph. Gignoux, eds., Études Indo-Aryennes offertes à Gilbert Lazard, Paris, 1989

خلاصه فارسی رساله ژان اوبن در این مقاله: جوادی، عباس: صفوه الصفا و زبان باستان آذربایجان (۲۰۱۲)، در تارنمای چشم انداز Barthold, V. V.: Orta Asya Türk Tarihi, İstanbul 2015

Brice, W. C.: The Turkish Colonization of Anatolia; in: Bulletin of the John Rylands Library, 38:1, pp. 18-44, London 1955. [PDF](#)

Cahen, Claude: Pre-Ottoman Turkey: A General Survey of the Material and Spiritual Culture and History, c. 1071-1330
 Cahen, Claude: Osmanlılardan

Önce Anadolu, İstanbul 2002

Cinnioğlu, Cengiz, et al: Human Genetics: Excavating Y-chromosome haplotype strata in Anatolia, Volume 114, Issue 2, pp 127-148, January 2004

Perry, John R.: New Persian: Expansion, Standardization, and Inclusivity," in: Brian Spooner and William Hanaway, eds.: Literacy in the Persianate World: Writing and the Social Order, Museum Publications, Philadelphia, 2012, 70-94

Plutarch: The Life of Themistocles, 5-29

رئیس نیا، رحیم: دگرگشت زبان در آذربایجان، در: آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۹۰۶-۸۸۲، تهران ۱۳۷۰

Sadeghi, Ali Ashraf: Arabic Elements in Persian, Encyclopedia Iranica, vol. 2, 1986

Schmitt, Rüdiger: Sprachzeugnisse alt- und mittel iranischer Sprachen aus Afghanistan, in: Indogermanica et Caucasia. Festschrift für Karl Horst Schmidt, Berlin/New York 1994, 168-196

Sims-Williams, Nicholas: Iranian Languages; in: Giacalone, Anna and Ramat, Paolo: The Indo-European Languages; New York 1998

سومر، فاروق: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، تهران ۱۳۷۱

Sümer, Faruk: Safevi Devletinin اصل ترکی:

Kuruluşu ve Gelişmesinde Anadolu Türklerinin Rolü, Ankara 1999

سومر، فاروق: تاریخ ترک زبان شدن آذربایجان ایران، مجله موسسه تاریخ ترک، آنکارا، جلد ۲۱، شماره ۸۳، ژوئیه ۱۹۵۷، ترجمه، تلخیص و حواشی عباس جوادى، تارنمای چشم انداز

Sümer, Faruk: Azerbaycan'ın Türkleşmesine Umumi Bir Bakış, TTK Belleten, c. 21. s. 83, PDF, Temmuz 1957

Yarshater, Ehsan: The Iranian Language of Azerbaijan, Encyclopedia Iranica Online, 2011



Comrie, Bernard, et al: The Atlas of Languages: The Origin and Development of Languages Throughout the World, London, New York 1996

Dankoff, Robert: Qarakhanid Literature and the Beginnings of Turco-Islamic Culture, in: Paksoy, Hasan B. (ed.): Central Asian Monuments, Istanbul 1992

[Website](#), Ethnologue, Languages of the World

Frye, Richard N.: History of Persian Language in PDF, the East

Giacalone, Anna and Ramat, Paolo: The Indo-European Languages; New York 1998

Gürün, Kamuran: Türkler ve Türk Devletleri Tarihi, İstanbul, 1984

Hodoğlugil, Uğur and Mahley, Robert W: Turkish Population Structure and Genetic Ancestry Reveal Relatedness among Eurasian Populations, Annals of Human Genetics, 2012

Janson, Tore: The History of Languages; Oxford Textbooks in Linguistics, Oxford (UK) 2012

Korkmaz, Zeynep: Anadolu'da Türkçe'nin Yazı Dili Oluşu ve İlk Öncüleri, in: Türk Dili Üzerine Araştırmalar, C.1, TDK Yay.:629, Ankara 1995

لازار، ژیلبر (ترجمه منوچهر مرتضوی): لهجه شناسی زبان فارسی از روی متون سده دهم و یازدهم میلادی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۴۰، شماره ۵۷، نسخه پی دی اف

Lazar, Gilbert: The Origins of Literary Persian, Foundation of Iranian Studies, 1993

McEvedy, Colin: The New Penguin Atlas of Medieval History; London 1992

McEvedy, Colin: The New Penguin Atlas of Ancient History; London 2002

مسکوب، شاهرخ: ملیت و زبان، پاریس مهرماه ۱۳۶۸

National Geographic: Your Regional [Reference Populations](#), Ancestry

National Geographic News: Languages Racing [Website](#) ",to Extinction in 5 Global "Hotspots

Ortaylı, İlber: Türklerin Tarihi, İstanbul 2015

Pagel, Marc: Ultraconserved Words Point to Deep Language Ancestry Across Eurasia, in: Proceedings of National Academy of Sciences of [Website](#) the United States of America, 2012

Pagel, Marc: How Language Transferred [VIDEO](#), Humanity

شاعر مەممەد ایسماعیلە آچیق مکتوب

ŞAIR MƏMMƏD İSMAYİLƏ AÇIQ MƏKTUB

– توووزداندیرلار. چیخار (سونرالار بو اولایی ذاکیر معلم گوله گوله، بیر آز دا خجالتله دانیشیردی).

یاخشی بیلیرسینیز کی، صمد وورغون توووز آشیقلاری حسین بوزالقانلی، آشیق میرزه و آشیق اسدله یاخشی موناسیبتده اولوب. بو آشیقلا یازیچیلار بیرلینین عضوو ایدیلر. شاعر، حتی آشیق حسین بوزالقانلییا شعر ده قوشموشدو.

حقیقتن ده، او واخت توووزدان سئچیلن ائله بیر شاعر چیخمامیشدی. سونرالار هر شئی دیشدی. صمد وورغون حاق دونیاسینا قوووشاندا اونا اتحاف اولونان ساییز حساب سیز شعرلر ایچریسینده «آذربایجان» ژورنالیندا راسیم کریملینین «آ شاعر» شعرى ده چاپ اولونموشدو. همین شعردن بیر سطر «شعر باغچاسینین باغبانی شاعر» یادیمدادیر. سونرالار رئسپوبلیکا و بؤلگه میقیاسیندا تانینان جاهان افروز، راسیم کریملی، شمشاد رضا، تئلیمان توووزلو، حسن مولکولو، عزیز مفتون، عیسی جاواد اوغلو، سلیم سینه دفتر، نصیر احمدلی، داها سونرالار مورد کوهنه قالا، عاکیف احمدگیل، زیدالدین قافارلی، ائلخان زال، واقیف ایسحاق اوغلو و باشقالاری چیخدیلار.

لاکین صمد وورغونون بؤیوک آنلامدا دئدی، کوهنه تعبیرله دئسک، عمومی اتیفاق آرئنا یا چیخان مستان گونر و سیز اولدونوز.

مستان گونر دؤولت ایشلری ایله مشغول اولدو. آرئنادا تکجه سیز قالدینیز و بوگون او میسسیانی (گوره وی) لیاقتله یئرینه یئتیریرسینیز. مەممەد معلم، ۱۷ ایوندا آذربایجان یازیچیلارینین ۱۲-جی قورولتایینا دعوت اولونموش قوناقلار آراسیندا سیزی گورمک خوش ایدی.

قورولتایین آچیلیشیندان اول قورور حیسینه سبب اولان بیر حادثه باش وئردی.

PROF.ƏMƏKDAR ELM XADİMİ
QƏZƏNFƏR PAŞAYEV



حورمتلی مەممەد معلم!

کئچن عصرین ۵۰ جی ایللرینین اوللرینده باکی دؤولت اونیورسیتتینین فیلولوگییا فاکولته سینده تحصیل آلان و اونیورسیتتتی فرقلمه دیپلومو ایله بیتیرن داییم اوغلو ذاکیر خاصینو و اونونلا بیر قروپدا اوخویان، سونرالار شاعر کیمی یئتیشن کندچیمیز راسیم کریملی یازیچیلار اتفاقینا گلرک صمد وورغونا موراجیت ائدیملر کی، بیز شاعیریک، شعر یازیریق. صمد وورغون دئییر کی، پوئزیا مسئلهلرینه نبی خزری باخیر، اونون یانینا گئدین. راسیم کریملی شعرلرینی اوخویور. نبی خزری دئییر کی، شعرلرینده حیسس یوخدور، نه دئمک ایستدیین آیدین اولمور، فیکرین دولاشیقدير و س. راسیم کریملی داوا ائدیر: «حیسس سیزین شعرلرینیزده یوخدور» و س. نبی معلم صمد وورغونا زنگ ائدیر کی، منیم یانینا شاعر، یوخسا قوچو گؤندریبسینینیز؟ صمد وورغون سوروشور کی، اونلار هارداندیرلار؟

* باخ: «ادبیات قرئتی»، ۲۰۱۴.۰۷.۰۴، «عدالت» قرئتی، ۲۰۱۴.۰۷.۰۴، «۵۲۵ جی قرئت»، ۲۰۱۴.۰۷.۰۵.

تصادفی دئییلدیر کی، بیر چوخلاری سیزی معلمی حساب ائدیر.

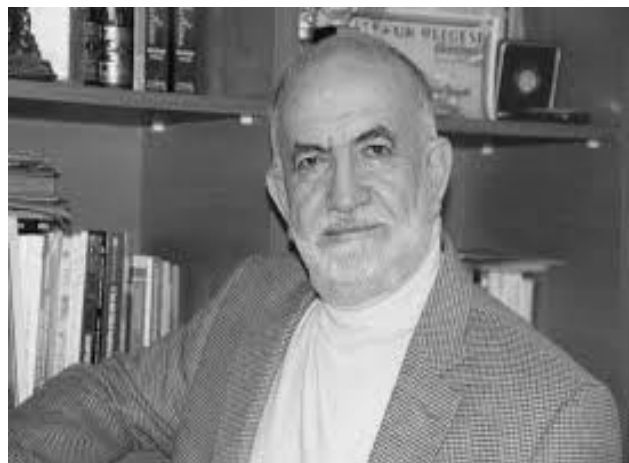
خصوصی وورغولماق ایستیریم کی، آذربایجان ادبیاتینین قارداش تورکیه‌ده تبلیغی و یایلماسیندا خیدمتلرینیز بؤیوک دور.

سون واختلار آذربایجان مطبوعاتیندا ان چوخ چاپ اولونان قلم صاحبیلریندن سینیز.

«آذربایجان» ژورنالیندا رومانینیز چاپ اولو نوب. «ادبیات قزنتی» و «۵۲۵ جی قزنت» مقاله لرینیزی، شعر، موصاحیبه و مکتوبلارینیزی نشر ائدیر.

۷۰ ایلیک یوبیلئینیز، گؤروشلرینیز یوکسک سوییه‌ده کئچیریلدی. حتی یوبیلئی واختی حاققینیزدا خالق یازیچیسى آنار مقاله یازدی (یاخشی بیلیر سینیز کی، آنار هر شاعر حاققیندا یازی یازمیر).

قوربت، قریب لیک حیاتی یاشاییر سینیز. بو، ادبی ایجتیماعیتین دقتیندن قاجمیر، سیزه خصوصی مونسایت وار. یازیچیلار بیرلیگی، خصوصن ده آنار معلم سیزه ایستعدادلی شاعریمیزه مومکون اولان قایغینی گؤستریر. بونو یازیچیلار بیرلینین تفتیش کومیسسیاسینین صدری کیمی، صمیمیت و مسولیتله دئییریم. قورولتایدا بیر چوخ ماراقلی چیخیشلار اولدو، او جمله دن ده سیز اولدو آللولو چیخیش ائتدینیز، از بردن گؤزل شعرلر دئدینیز. گؤز نلیمه دن بیر مسله دن یازیچیلار بیرلینده نثقاتیو حاللاردان سؤز آچدینیز. یوکسک آمالار شاعریندن بونو ائشیتیمک تأسف دوغوردو. اوریمدن کئچن بو اولدو: «آی ممد، آی قارداشیم، یازیچیلاردان آیدا بیر مانات عضولوک حاقی آلا بیلیمیریک. او دا اولسون اونلاردان نسه اوماسان. بیم سووئت دؤرودور کی، یازیچیلار کیتابینا گؤره عمللی باشلی قونورار (تالیف حقی) آلالار؟ بیم بیلیمیر سینیز کی، اصل قلم صاحبینین اوریی دولو، جیبی بوش اولور؟ آخی بیلیر سینیز کی، اونلار شام کیمی اریبه رک یازدیقلاری اثرلری بئله چاپ ائتدیره بیلیمیرلر».



اولئاس سولئیمانو نو گلنده هامی ایله کؤهنه دوستلار کیمی گؤروشوردو. میللت وکیلی ائلمیرا آخوندووا و سیزینله خیلی صحبت ائتدی. منه ائله گلدی کی، اولجه سیزی یاخشی تانیما دی. بیردن اؤزونه گلرک روسجا تخمیناً بئله دئدی: «ممد نئجه ده دییش میسن. لاکین نه قم، اولکی شووقله یازیب یارادیرسان. یارادیجیلیغینی ایزلیریم».

من یاخیندا اوتورموشدوم. بیر ائل اوغلو کیمی صحبتینیزه دقت کسيلمیشدیم. منیمله چینگیز علی اوغلو و پاشا قلبینور یاناشی اوتورموشدولار. بلکه، اونلاردا ائشیتدیلر، بیلیمیرم. بیر اونو بیلیرم کی، قورور حیسی کئچیردیم.

ممد معلم، ادبی ایجتیماعیت بیلیر کی، عزیز آنانیز محاربه‌ده هلاک اولاندان سونرا گنج آنانیز عمرنو سیزه حصر ائتدی. حیسلرینیزی گنج یاشلاریندان «آغاج‌ده‌ن» شعری ایله بیان ائدی، ادبی ایجتیماعیتین دقتینی چک دینیز. یاخشی یادیمدادیر، بوتون ادبی مجلس خواهیش ائدیردی. پوئزیا یارادیجیلیغینیزی تحلیل ائتمک فیکریندن اوزاغام. تکجه اونو دئییم کی، قوشمالارینیز دا باشقا عالم دیر.

یار اول دردیبلنه، یار اولاندا دا،

یولونا گؤز دیک‌سین یورولاندا دا.

ائلسینه وورول وورولاندا دا،

دئسینلر، آی ممد، اعلا گؤزدلی!

ممد معلم، سیز «گنجلیک» ژورنالی نین باش رئاکتورو اولاندا دا، سونرالار دا گنج شاعرلره همیشه قایغی گؤستریر، یارادیجیلیق اوچون اهمیتلی اولان مصلحتلر وئریب سینیز.

غم نغمه لری



محرم آیینین گلیشی اوچون

روح الله رضانی (خاکی)

آغلیارام قان حسین، من سنه هر آن حسین

ای ره حقه اولان، قانینه غلطان حسین

جانم حسین جان، ای شاه عطشان

گلدی محرم آیی، باتدی هامی ماتمه

گوزنجه آغلاماسین، دل نجه دوزسون غمه

باخدوقیجا آغلارام من بو قرا پرچمه

غصه و غم ایلیر، قلبیمی شان شان حسین

گیدی قرا عرشیان، یاسه باتوب فرشیان

فاطمه دی عدنیده، باشه قرا باغلیان

روضه جننده وار، بسکه سنه آغلیان

ضجه چکور باش یولور، حوری غلمان حسین

ماه محرم گلوب، غصه گلوب غم گلوب

یاسوه آغلاما، نوحیله آدم گلوب

جد کبارون سنون، حضرت خاتم گلوب

باشی آچوخ قدی خم، ایلیور افغان حسین

باشی بلالی آنون، قدی هلالی آنون

باشه ویروساچ یولور، قلبی یارالی آنون

هرایل اولاراون گونی، کرب و بلالی آنون

قتلگهونده اولار، دیده سی گریان حسین

بیر ده کی، یازیچی و شاعر دن نسه اومان آدامین گرک بئش
باشی اولسون کی، دوردو بیاییر چیلیق چیر کابینا فرق اولاندا،
دوشونمک اوچون بیر باشی سالامات قالسین.

ممد معلم، جاوانلیقدان آتا اوجاغیندا ائو تیک دیرمک آرزونوز
واردی. شوکورلر اولسون کی، قونورار و مواجیب حسابینا
توووزون صفالی داغ کندینده بونو ائده بیلدینیز. وظیفه دن
چیخمیشدینیز. توووزا قوهوموم طالب معلمین قیزینین
تویونا گئتمیشدیم. ائشیتدیم کی، کنددسینیز. آرخانیزجا
کندینیزه گئتدیم. ساده، اوزونوز کیمی طمطراقدان اوزاق
ائوینیزی گووروب سئویندیم. سنی زورلا دا اولسا گوورتوروب توپا
گلدیم. یولدا دردلدشیدیک. بازارا گئتدینیزدن دانیشدینیز.
دئدینیز کی، اینسانلار و بجدانلارینی ایتیریلر. عادیجه
بالتانی، بئلی قیزیل قیمتینه ساتیرلار. بو گونلرده قزئت لرین
بیرینده موصاحبینیزی اوخودوم. اورادا دا و بجدان
مسئله لرینی قویوسونوز. بوتون یازارلار بئله دی. اونلارین
یارادجیلیغینین اساس قایه سی حاق عدالت، وطنپرورلیک،
و بجدانلی اولماقدیر.

اونو دا دئییم کی، ایونون ۲۳ده یازیچیلار بیرلینده بیرلین
ایداره هئیتینین، آغساقاللار شوراسینین، تفتیش
کومیسسیاسینین، قزئت و ژورناللارین رئاكتورلارینین
سئچیلدی و تصدیق ائدیله ییغینجا قدا حاقینیزدا صحبت
گئتدی. خصوصاً خالق شاعری صابیر روستمخانی منطیقلی
چیخیشی ایله معین مقاملارا آیدینلیق گتیردی. گیللی
گوزار، اومو - کوسو اولسا دا، ایستعدالی شاعر کیمی
آذربایجان ادبیاتیندا مخصوصی یئرینیزین اولدوغو و
یازیچیلار بیرلیگی دوغما ائوینیز اولدوغو خصوصی قئید
اولوندو.

ممد معلم، اینانیرام کی، بیر گون موصاحبه لرینیزین
بیرینده تأسف دوغوران یانلیشلیغا باشقا مؤقع دن مونااسیت
بیلدیره جکسینیز. بونو بیر ائل اوغلو کیمی چوخ آرزولا بیرام.

حورمت و احتراملا، غضنفر پاشائیو

کام آلمادون جهانندان واردلده اشتیاقون
 قاندان خضاب اولوبدی زلفون الون ایاقون
 آغلار آنان همیشه بوقان حنایه قاسم
 ای مجتبی حسندن زیبانشان بالام وای
 گلزار مصطفادن سروروان بالام وای
 نسلکرون اورکده قالدی جوان بالام وای
 صیادالینده دوشدون دام بلایه قاسم
 بو حسرتون اولونجه قلب عروسی داغلار
 یاره بیر اولسانیلک داماد آناسی باغلار
 بو پاره پاره نعشی گورسه حرملر آغلار
 ... اوخ سانجیلوب اوخ اوسته یاره یارایه قاسم

استاد حاج حسین غفاری اردبیلی

بند

فرات اوسته گل باجی زینب
 قانینه غلطان قهرمان سالاریم ئولوبدی
 آلوب نهری باشرف سقا
 ایشمیوب اما تشنه لب سرداریم ئولوبدی
 قرا معجر باشیوه باغلا سینه سی یاره
 مشکی صد پاره مرد و مردانه
 عشقینه ویردی جان ابوالفضل
 گئت اگلش خیمونده قان آغلا
 قارداشین تنها قویدی میداندا دین اسلامه
 جانین ائتدی قربان ابوالفضل
 :گر
 ابوالفضلیم جان ابوالفضلیم
 تشنه قیزلاریم آدیوه قربان یا ابوالفضل
 او قدری پیکان و یروب دشمن
 گول آچوب او خدان سینه سی بیر گلزاره بنذر
 نم دوشدی یادیمه زینب

داشدا ایدور زمزمه، داغدا ایدور زمزمه
 کیم ایشیدور غملرون، تاب ایلینمور غمه
 واردی یری اوخشادام، گوزلریمی علقمه
 یوخ سویانیندا اولن، سن کیمی عطشان حسین

ای شه گلگون قبا، جانوه جانیم فدا
 پیکر عریانوه، ویردیلادورت مین یارا
 زهریلی خنجرهارا، تشنه بوغازون هارا
 باشوی نه علتته، کسدیله عطشان حسین

ای بویانان القانا، غم سنی گندی جانا
 گلمین اوخ یارسی گل بدنینده سانا
 قارداشی اوغلانلاری، تشنه یاتان یان یانا
 تک گوروب آلدی سنون، دوروی عدوان حسین

ای شه بی پیرهن، سینه سین آتلارازن
 گون قاباقیندانه، قالدی یارالی بدن
 جسموه زینب باجون، تا پمادی حتی کفن
 اوچ گجه گوندوز قالان، پیکری عریان حسین

آچ گوزلرون عموندی گلیمش هرایه قاسم
 قارداش بالاسی مندن ایتمه گلایه قاسم
 (سینه زنی)

امدادیوه باغیشلاگیچ گلیمیشم یوباندیم
 گلدی سسون خیامه صبریم کسیلدی یاندیم
 قاتل الیندن آخر آلدیم سنی اوصاندیم
 گوردوم شکار اولوبسان اهل جفایه قاسم
 اولمار ضاعروسون آغلار قالا طویوندا
 قالسین آنان سریه آغلار گوزی بویوندا
 دورمیش عمون یانوندا حسرت الی قویوندا
 قوی حمل ایدوم بونعشی ماتمسرایه قاسم
 هر باره دن چتیندی من بی کسه فراقون

سینه سین گورجک هر دگن اوخ بیر مسماره
بندر

دئدیم قارداش سینووه قربان
خیمه لریمده الده سو جامی باش یولان قیزلار
سینوون اوستونده سورونمه
گر

ابوالفضلیم جان ابوالفضلیم
تشنه قیزلاریم آدیوه قربان یا ابوالفضل
بند

نجه قاللام من بو دنیاده
سنسیز آی قارداش سن منه یار و یاوریدون
سنه اولسون اصغریم قربان

لیلی شاهددی سن منه مثل اکبریدون
بدهکارم من بو ایثاره

پرچم اسلام اولدی پاینده اقتداروندن
ای وفا دریاسی ابوالفضل

دیبلر احسن علمداره
افتخار ایلر عشق و احساسین پایتختینده

اردبیل اهلی یا ابوالفضل
گر

ابوالفضلیم جان ابوالفضلیم
تشنه قیزلاریم آدیوه قربان یا ابوالفضل (۲)
بند

دئدیم رخصت ویرسون عباسیم

آلام آغوشه من سنی میداآن آپارام

سنی میندیرم عقاب اوسته

باشیوی قارداش چنگ قاتل لردن قوتارام

رقیم تل اوسته آواره

اصغره خاطر سینه سوزاندی مو پریشاندی

آغلیور الان یانه یانه

گزور راه چاره بیچاره

بیلمیور اما اوخلانوب سقا آه و واویلا

ظلم اولوب قولسوز قهرمانه
گر

ابوالفضلیم جان ابوالفضلیم

تشنه قیزلاریم آدیوه قربان یا ابوالفضل
آی باتدی صبح آچیلدی زینب نوایه گلدی
زهرا دئدی حسین وای عالم صدایه گلدی
چون بیخدیلار آتیندان سلطان تشنه کامی

دنیایه اولدی اعلان قتل الحسین پیامی
جناتیدن ائشیتدی پیغمبر گرامی

نعلین سیز عباسیز کرب و بلایه گلدی
پیمانه عالم اولدی جانانه وئردی جانین

شوق و شرافتیلن طی ائتدی امتحانین
شمر دغا توکنده خاک منایه قانین

یوزدوتدی آسمانه حمد و ثنایه گلدی
خون خدا توکولدی گودال کربلایه

یئرلر تزلزل ائتدی رعشه دوشوب سمایه
کروبیان لاهوت آغلاشدی بو بلایه

یئل اسدی گون دوتولدی ظلمت فضایه گلدی
خون حسین بوغازدان جاری اولان زمانی

جبریل آپاردی عرشه بیر شیشه ده اوقانی
اول شیشه دن نمودار اولدی بلا نشانی

قوزاندی بوی ماتم اهل سمایه گلدی
نور حق اولدی لامع باشسیز قالان بدنده

راس حسین مظلوم سر نیزه گئدنده
باد سیاه اسنده یئر زلزله ائدنده

سیندی نظام دنیا حد فنایه گلدی

نزدیکدی یئریندن چیخسون مدار دنیا
آل امیه ائتسون دستور شرعی ملعی

سرنیزه دن ائدنده نور حسین تجلی
دین محمد اوسته نورانی سایه گلدی

فرمان غارتیلن تللی آشوب عربلر

گوردی اوهایهویی اطفال زار و مظطر

حالات حضرت فاطمه ی صغرا(س)
 مندن کسوب علاقه گیتمه کناره قارداش
 چو خودورغمیم علیلم ای ماه پاره قارداش
 رحم ایت منه علیلم_گیتمه علی دخیلم
 بلبل نجه گل اوسته باشلارعلی ترانه
 منده سنی گورنده گلیم ایله فغانه
 گلمزسنون کیمی گل بیرده بوگلستانه
 قوی بیرباخوم دو یونجا بوگلعداره قارداش
 سودای تارزلفون دلبندیم ازلدن
 دلبندین ایتمه پاره ای ماه پاره دلدن
 فانی اولور حیاتیم آیریلسادل اوتلدن
 محکم علاقمندم دلدن اوتاره قارداش
 یو خودور بیان حاله قارداش هیچ احتیاجی
 دردوغم و فراقون بیر مرگیدورعلاجی
 سن تک وفالی قارداش من تک بلالی باجی
 عالم بولور که گلمزبوروز گاره قارداش
 غم بسترین سووردیم دایم بونیتیه
 دیداریمه گلورسن رسم عیادتیه
 ایمدی قویوب گیدورسن بودردحسرتیه
 اولسم منی قویار بس کیملرمزازه قارداش
 بیر عمر گراولام من عشقون غمیله مأنوس
 بوانسدن هیچ اولماز گوگوم اولونجه مأيوس
 بوشرطیلن ایدم من وصل آستانه سین بوس
 بیرده اولام مشرف دیدار یاره قارداش
 مشتاقیدیم وصاله قارداش یقین بولوبسن
 آینه ی دلیمدن زنگ غمی سیلوبسن
 چوخ سرفراز ایدوب بو صغرانی خوش گلوبسن
 بوگلماقون گلورخوش پرورد گاره قارداش
 بوندان بیوک جلالت اولماز که من یتیدیم
 تا قدر تیم اولیدی گل مقدمون اوپیدیم

قاچدیلا خیمه گاهه بیردن اوچالدی سسلر
 عمه آماندو لشگر خیمه سرایه گلدی
 صحرانورد عربلر خرگاهی یاندراندا
 باشی آچوغ حرملر اوتدان چیخوب قاچاندا
 قالخیب بخر آتش گیزلندیلر دوماندا
 توسدی اوچالدی قاره پرده هوایه گلدی
 بیر خوردا قیز قاچیردی دوتموش آلوعباسین
 مرد یهودی دوتدی خاموش ائدب لباسین
 گتدی اله حسینون دلبندینون رضاسین
 احسن او شیخه مشکل وقته هرایه گلدی
 گرائتمه سئیدی زینب نسل حسینه امداد
 اولموشدی اودا یچینده سوزان امام سجاد
 قیلدی رشادتیه اوتدان امامی آزاد
 بیر تازه زندگانیق زین العباده گلدی
 زهرا گزردی گوندوز اطراف ماجرا ده
 تا کوفیه حسینون گتدی باشی جداده
 نعلش حسینی آخشام باشسیز قویوب اراده
 گون باتجاقین او خاتون مطبخ سرایه گلدی
 حوران باغ جنت محزون گرفته سیما
 حوا خدیجه خاتون مریم جناب سارا
 آشفته مو سیه پوش دیلدرده وای حسین وا
 زهرا یه همدم اولسون بزم عزایه گلدی
 اللی اوچ ایل قاپوندا وار یحیوی حسین جان
 نوحه یازیب غمونده اولموش مریض و نالان
 دست مبارکونله دردینه ائیهل درمان
 امید صحت ایله باب شفایه گلدی

مرحوم تاج الشعرا مرحوم یحیوی
 گلچین از: اردبیلے

زاغ و زاغن خالی اولوب اطرافیدن خلوتدی باغ
بلبل کیمی دل آچموشام راز دله جانانیمه

جسمیمده قانلی یاره لر نی تک گلوبدی نالیه
درک ایلدیم بو عالمی یتدیم مقام عالیه
گیسوی اکبر تک خدا پرتاب و چین پر عالیه
دوندردی چینه بو چولی باخ دسته ی ریحانیمه

دوغراندی بیر اکبر کیمی پیغمبره بنزر بالام
واردور یری اکبر دیوب عالمیره شیون سالام
چون سن رضاسن یانمارام منده گرکردور کام آلام
باخدوقجا القان ایچره بو آهو صفت قربانیمه

گردهون سیلیدیم اشگیمله سوسپیدیم
آلوده اولمییدی زلفون غباره قارداش

شهاب تبریزی
راز و نیاز حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در قتلگاه
مرحوم شانی

یارب بو گون ایتدیم وفا اوز ایتدیم پیمانیمه
ویردیم رضا تیر جفا آلدیم یارالی جانیمه

باخدیم از لکه عهدیمه ترک جهان ایتدیم بو گون
من یشتری سوداسینون شرحین بیان ایتدیم بو گون



ب پامال جسم قاسمی
قولسوز یخوب آتدان یره دشمن رشید عباسیمی
زینب گرکردور شامیده دوتسون منیمده یاسیمی
مسکن اولاندا گوشه ی ویرانه اول نالانیمه
ایستردیم اهل عالمه مفتوح اولاب باب فرج

دشت بلانی قانیه باغ جنان ایتدیم بو گون
حتی اوزومده لاله تک آخر بویاندیم قانیمه
بیر بیله ساعت ای خدا بیر عمر ایلردیم سراغ
صد شکر اولدی قسمتیم اغیاریدن تاپدیم فراغ

بو کارگاهیمده اولان وار هر نه بیش و کم سنون
حور و مَلک، عرض و فلک، حتّی تمام عالم
سنون

آب فراتی ایستمه کوثر سنون زمزم سنون
بیرده دیمه اوچ گوندی سو دگموب لب عطشانیمه

ای نور عین فاطمه محبوب حیّ ذوالکرم
بیر لطف قیل ویرم قسم قارداشون عبّاسه قسم
ایسته شفا ویرسون خدا هر چاره دن بی چاره ام
دکتر لر اما گورمه سین عاجزلیوب درمانیمه

معزّی اردبیلی :

گلین عزیزان نوره ک اولوب قان گینه حسینون عزاسی گلدی
حسینه قربان نولنده عطشان باشینین اوسته، آناسی گلدی

گل ای حسین چی، بیر ایل دییردون محرم اولسون، محرم اولسون
چکیلدی عرشه، حسین قراسی عزایه قلبون، مصمم اولسون
دئنن حسین وای، غریب آقام وای سنه عزاده، غم همدم اولسون
نور کده دردین، کیم ائتدی اظهار اونا حسینون، دواسی گلدی

بو آیدا یاران، بلا چولونده علی اکبر، جهاده گئتدی
وئرلیدی زینت، ذبیح زهراء قتیل اولونسون، مناده گئتدی
تایب شهادت، او گون مناده خیامه جسمی، عباده گئتدی
حسین بویوردی، دئیین آنایه خیامه زیبا، بالاسی گلدی

بو آیدا گوردی، سوسوزلار آغلار گوتوردی مشک و لوا ابالفضل
گئدیپ فراته، ووروبدی پرچم سوسوز چیخیبدور، آقا ابالفضل
دوروبدی یولدا، گلنده اعداء گوروبدی قولدان، یارا ابالفضل
دئدی آقام گل، بیخیلیدی نوکر هرایه فوراً، آقاسی گلدی

بو آیدا شیعه، سوسوزلوقوندان علی اصغر، دوداقی یاندی
گئدیپ سو آلسین، او گون عدودهن وورولدی پیکان، قانا بویاندی
سوزولدی گوزلر؛ مناده غملی بالا قوجاقد، آنا دولاندی
بتول اطهر، آچیبیدی معجر حسینه جان جان، صداسی گلدی

بو آیدا قاسم، گئدیپ جداله آناسی آغلار، دالیجا قالدی
توکولدی اعداء، آرایه آلدی چمنده گول تک، سولوب سارالدی

اتمام حجّت ایلدیم تا ایتمه سون افواج لچ
من سهلم، عبّاس نولماقی افلاک قدّین ایتدی کج
ماه فلک افسوس ایدوب یاندی مه تابانیمه

من باخمارام اوغوم نولوب چوخدور ملال و محنتیم
قارداشسیزام آرتوب غمیم اولموش خمیده قامتیم
یارب تمام عمریدن خوشدور منه بو ساعتیم
عالمیری ویرسن اگر اولماز عوض بو آنیمه

بیر ضعفیله شدت یتوب بو گون گونون احراقینه
یر ایستیسی ایلر اثر بو آتلا رین دیرناقینه
اما خوشام من دوشموشم کرب و بلا توپراقینه
آختارمارام بیر کولکه یر راحتدی بو یر جانیمه

غم ایتمرم یالقوزلیقا نه یار و نه یولدش قالب
نه قارداش اوغلی نه اوغول نه مهربان قارداش
قالب

گلمز ندن شمر شقی گورمور مگر بو باش قالب
اما گلنده شمر دون زینبده گلسون یانیمه

هر نه گمانیم واریدی تقدیم ایتدیم من سنه
سنده بغیشله جدّیمون امتلرین یارب منه
ویر بیر امان نامه اولار یتسون مقام ایمنه
سن قیل کرم اکرام ایدوم منده گلن مهمانیمه

ناگه حبیبه بیر ندا ایتدی او دم محبوبیدن
ای سویگلوب بو حالتون آلدی شکیب ایوبیدن
میلون نه قدر اولسا جوان و پیر و زشت و خوبیدن
عفو ایلم قویمام بیری قویسون قدم نیرانیمه

امت غمینده ایمدیکه چوخ آه و زارون وار حسین
غم ایتمه عفو ایتدیم حسین چوخ اعتبارون وار حسین
هر بیر کسه ایتسن عطا ایت اختیارون وار حسین
محکوم حکم ایتدیم سنه سن حاکم اول رضوانیمه

سن سیز منیم ای قافله مه قافیه سالار
چاتماز داهی مقصودینه بو قافیه عباس

یتیشدی داده، نولن چاقیندا باشین دیز اوسته، عموسی آلدی
آناسی اول دم، ائندنه دیدار الی نوره کده، نواسی گلدی

محرم اسرار

گلدیم گوزون آچ یاتما اماندور بئله عباس
دور قویما دوشه اور تامیزا فاصله عباس
دور گور نئجه اطرافیمی دشمن لر آلودور
بو چؤلده یامان درده شقاوتله سالوبدور
وحدت گمی سی ورطه ی طوفاندا قالوبدور
سندن سورا یوخ کیمسه چکه ساحله عباس

قانون محبت بودی کی عشق یولوندا
یار ایسته سه باشین وئره جک اوسته قولوندا
معلومیدی عشق اوسته صاغین وئرسه صولوندا
عاشق وئرر ائتمز بو عطادن گله عباس

مقراض ستم رشته ی آمالیمی کسدی
دشمن دئمه دی ظلم بو اندازه ده بسدی
گلزاریمه بو چؤلده مخالف یئلی اسدی
وئردی بوتون آمالیمی قهرراً یئله عباس

بو چؤلده جفادن داغیلار جاه و جلالیم
یغمایه گئدر، غارت اولار مال و منالیم
بوندان سورا واضحدی دوشر اهل و عیالیم
بوینوندا آغیر سلسله چؤلدن چؤله عباس

بو چؤلده سنه باغلادیم امیدیمی، سنده
قویدون منی گئتدورن بو بیابان مَحَنده
سندن سورا گللم بو یولی شوقیله منده
با هم چاتاریق عشقیلی سرمنزله عباس

تل اوسته باجون زینبیله جنگیوه با هم
میداندا باخیردیق جدل آهنگیوه با هم
احسن دئدیق آئینیوه فرهنگیوه با هم
نه گلدی سنه ایندی یاتوبسان بئله عباس

ای خلقتون ایثاری اولان مایه ی رشکی
گتدی سنی جانه بیلورم تشنه لر اشکی
دور پرچمیوی آل آله، سال چیگنیوه مَشکی
سَقّاً نولومی دوشمییه دیلدن دیله عباس

سن قیزلاریمه قورخولی چؤلدرده سَسیدین
اعوانیمه انصاریمه عمدہ نفسیدین
مشکلده قالان کیمسه لره دادرسیدین
ایندی دوشوب اَمّا اوز ایشین مشگله عباس
شعر از: عباس شب خیز با تلخیص

بو چؤلده عجب جام شرف باده سین ایچدون
مستانه جانیندان آل اوزوب شوقیله گئچدون
سن باطلی حقدن نه گوزل وجهیله سئچدون
چکدون خط بطلان سند باطله عباس

https://telegram.me/naghmehaye_gham

ای لشکر اسلامه صلابتلی علمدار
آلُ اللّٰهه اَمّید، منه محرم اسرار

"قوشا دره لر"

یازار: ماحموددالغا



یایین بیر چوخ ایستی گونلریندن بریسی ایدی. گون اورتادان کئچمیشدی. أما گینهده گونشین ایستیسی قیلینج کیمین کسیردی. چۆرهک توربامی سالمیشدیم باشیما گون باشیمین دریسین سویماسین. بیر داشین دیبینده دیک دورموشدوم، هردن بیر یوخو، باخیش لاری گوزلریمدن قاجیردیدی. أما تئز - تئز گوزلریمی آچیب، باش قالدیریب بیر - بیر قویون لاریمی سایردیم.

بیر، ایکی، اوچ ... اون بئش. بیزیم اون بئش قویون واریمیزایدی. بیری بیریسیندن دیرلی. اونلاری قاپیدان ائشیکه چبخارداندا آتام قاپی نین باشیندا قوران ساخلاردی، آتامدا دالیمیزجا بیر ینکه چاناق سو سئپهلردی. من بیلیمدیم بو ایشلر منیم اوچون اولور یوخسا قویونلارا گۆره؟ بو ایشلرین مننه، یادا کی، قویونلارا گۆره اولماسی چوخ اؤنملی دئییلدی، اؤنملی سی بو ایشین اولماسی دی. آتا- آنامین اینانمالاری، دوشونجهلری ایدی.

قوشادره لر اوتلو، قوردلو بیر یئرایدی. بورانین آدینا باخمایین، بوردا نه دره وارایدی، نهده اونون قوشالیغی. بو آدی کیم بو یئرله وئرمیشدی، کیم بو آدی سئچمیشدی من بیلیمیرم. أما قوشادره لر یئر اؤزونون جننتی ایدی. گۆزل ایدی،

اوجو بوجاغی بللیسیز بیر یئر ایدی. قوردلار بورانین حاکیم- لری ایدیلر.

چوخلو مال، داوارچیلار، قوردلارین قورخوسوندان بو قوشا دره لر ساری گلمزدیلر. اونلار بیلردیلر بو دره لره گلسه لر مال، داوارلاری آج قالمییاچاق لار، بونودا بیلیردیلر کی بو دره لرده هر داشین دیبینده ممکوندور بیر قورد یاتمیش اولسون. قوردلار بو دره لرین سارسیلماز، بیتمز یارقیقچی لاریدیلر. بو دره لرده گوندوزلر قوو وورسایدین قولاق توتولاردی. أما گنجه لر، قارانلیق گنجه لر باشلاناندا قوشادره لرده قوردلارین سسی داش لاری یئرده اویناداردی.

من یئتدیلیک گونون نئچه گونون بو دره لرده اولاردیم. یانی اؤزم سئومزدیم گلم، همیشه قورخا - قورخا گلردیم. أما بو قورخو چوخ داوام تاپمازدی، آز دره لرده فالاندان سونرا قورخوم بیتردی. هر گون سحر ائودن چبخاندا آتام مننه دره- گه وئردی. او بیر بؤیوک موحاریبه باشچیسى کیمین بیر آغاج ایله کرمه لیکده منیم هارا گئت، گلمه گیمی جیزیق چکیب گوستردی. من بئله بیلردیم آتامین سؤزوندن چبخسام، آلهی چول لره گئتسم او بیلر، بیلمه سن ده بیردن سوروشسا من دئدیگیم یئرلره گئتدین؟ من نه دییه بیلرم! من یالان دانیشاندا هامی بیلردی، چونکی گوزلریم گولردی، یاناق لاریم قیزاردی. آتام کرمله لیکده نه جور قویون لاری قورو یوب، اونلاری قورد آغزینا وئرمه مه لیگیمی گوستردی. بالاجا کرمله لردن بیر آیلام (دایره) قوراردی، سونرا قویون- لاریمیزی، قوردلاری اوردا بللندیردی. مننه دئییردی: ایندی بو سیخما- بوغمادا نه ایش گرک گوروم. قوردلاری نه تهر بو آیلامدان قووالاییم. آخیردادا الین ووراردی بئلینه، دئییردی:

- بیلدین، بونلاری کی دئدیم هیچ واخت اونوتما. بو جیزیق لار بیر گون سنی قورتاریشلیغا چاتدیرارلار. بونودا بیل آدام جیزیغیندان چبخسا اؤزو ایتر، مال- داواری دا قوردا گئدر. اوغول لارین مال - داوارلاری اونلارین اؤز آدلاری کیمین دی. قویونون قوردا وئرن اوغولون آدی دا تزیلیکجه باتار، یادداردان پؤزولار.

اۆز ایشینده چوبالییب یورولاردی، تویوق لار نینه گئدن ده بیزده باشیمیزی یاسدیغا آتییب یاتاردیق. قیشدا کورسو آلتیندا باجیم منه ناغیل دییردی. باجیم هامی ناغیل لاری باجاراردی. اونلاری چوخ گۆزل بیلگه لردی. "جیرتدان" ناغیلین، "تولکو" ناغیلین، "چوغوندور ساتان اوغلان" ناغیلین و... بو ناغیل لاری یوز دفعه ده دئسیدیلر گینه سئوردیم دئسینلر. بو ناغیل لارین ایچینده بیرسی ده وارایدی، دوغرو ناغیل ایدی. یانی ناغیل دئییلدی. بؤیوک قارداشیمین قوچو قوردا وئرن ناغیلی ایدی. بو ناغیلی باجیم دییردی ایکیمیزده گیزلین - گیزلین یورغانی آغزیمیزا باسیب، کورسونون آلتیندا آغلاردیق. سونرا باجیم منیم گۆزلیمی سیلردی، دییردی:

- باغیشلا جینقلی قارداش.

قوشادهرلرده قورد، یانی قوردلار بیر گون قارداشیمی یوخویا وئریب، آغیم تول قوچوموز یاخالاییب اونو جیندیر - میندیر ائله میشدیلر. قارداشیم یوخودوان قالخ میشدی. قوردلاری گؤموشدو، اونلاری آغزی قانلی گؤرموشدو. قورخمشدو، دیلی قیغیل لانمیشدی. گۆزلی قارالمیشدی. ال آغاجین تاپابیلمه میشدی. قوردلار قوچو بوداییب بیرجه قوچ دان بیر باش سوموگو، بیرده اونون بوینوزلاری قالمیشدی. بونلاری قارداشیم گؤرموشدو اما هئچ ایش گوره بیلمه میشدی. بیر های دا سالمایمیشدی. باغیرمامیشدی. کومک ایسته مه میشدی. او بیلمیشدی بیر ال ده سس اولماز، او بیلمیشدی ایندی دای ایش - ایشدن کئچیبیدی، زامانی الدن وئرییدی. قارداشیم هوشون باشینا بیخیب او بیرسی قویون لاری قوروموشدو. قویمایمیشدی قوردلار اونلارا ساری گلسین لر. اۆز جانیدان دا قوروموشدو، قوردلارا یاخین لاشمامیشدی دئمیشدی قوی قوردلار قوچ یئییب بوردان رد اولسونلار، گئتسین لر.

قوردلار آرخاییلیقجا ایشلرین گؤروب، گئتمیشدیلر. قارداشیم قویون لاری بیر یئره بیغیب یول قیراغینا گل میشدی. قوچون بوینوزلارین دا گتیر میشدی اونلاری وئرمیشدی مشهدی اکبر عمو اوغلو یا دئمیشدی:

گونشین ایستی سی منی چوخ پیس فنیکیدیر میشدی. داشین دیینده دیک دورموشدوم، اوتورماقدان قورخوردوم، اوتورسایدیم داش لارین کولگه سی وار ایدی اما اوندا قویون - لاریمی آیدین گؤرمزدیم من گۆزلیمی تیک میشدیم اونلارا ساری، ائله بیلیرم هئچ کیرپیک ده وورموردوم، باخیردیم. منیم قویون لاریم اوچ یئره بولونموشدولر. بئش - بئش باش لاری سوخوموشدولار بیر بیرینین بوینونون آلتینا اوت لایریدیلار. اوت لار قوخوسو اونلارین آیاغی آلتیندان، دیشلرینین دیبیندن منه چاتیردی. اونلارین غیرچ - غیرچ اوت یئمک لری منی چوخ هوسلندیریردی. اما بئله بؤلوشوک لری منیم هئچ خوشما گئتمیردی. بیل میردیم ایندی بیردن قورد گلسه هانسی بؤلومو کرگ قورویام. بو تاسار(نقشه) هئچ واخت آتامین گوندمله مه(طرح و نقشه) سینده یوخدور. بو دوروم منی آز اینجیدیردی. بو فیکیرلر منی دیسگیندیریردی، منده چوخ نیگرانچیلیق یاران میشدی، اوره ییم باش لامیشدی چیرپینسین. اما هئچ ترپنمگه گؤجوم قالمایمیشدی، اونلاری بیر یئره توپلاما غادا اینجاریم یوخودور. گونشین ایستی سی وورموشدو باشیم شیمیشدی. اۆز - گؤزوم گون قاباغیندا دریدن چیخمیشدی. گئجه لر آنام اؤزومون گونش ده یانان یئرلرینه یاغ ووراردی. ایندی بو یاغ لار اری میشدی. اؤزومون هر یانی یاغلی اولموشدو. من بوندان هئچ خوش لانمیردیم.

بیز قیشدان - قیشا هاملیغجا کورسو آلتیندا، دال ایوان دا اوتوروب، یاتاردیق. هامی دا قیشی سئومه سه ، من قیشی چوخ سئوردیم. قار، سویوق بیزیم عایله میزی بیر یئره بیغاردی. هاوا چوخ سویوق، بوزلو اولاردی، نئچه واخت لار حیط ده، کوچه ده من بوزلارین اوسته یئره بیخیلمیشدیم، اینجمیشدیم، دئمیشدیم:

- "آی بوز سن نه ظالم سن."

اما گینه ده قیشی چوخ ایسته ردیم. کورسو آلتی بیزیم، یانی منیم، بؤیوک باجیمین اوردولوق یئریمیز ایدی. بیزیم، باجی - قارداش جانقیلاریمیز قیشدا کورسو آلتیندا اولاردی. قیش دان سونرا دای چوخ بیر بیریمیزی گوره بیلمز دیک، هر کیم

بىلمىردىم گىنە بو ايستى گونشېن آلتىندا قارداشېمىن ناغىلى نە اوچون بىردن گىلب گىرمىشىدى منىم باشىما، آز يا چوخ بو فېكىردە اولماغىمى دا دوشونموردوم، گۆزلىرىم باخىردى، قويون- لارى گۆرودوم، آما اونلارېن يانيدا دئىلىدىم. بىلىمىرم سىزلىردە بو جور فېكىرلەر گىرىبسوز يا يوخ؟ آدامىن گۆزلىرى باخا - باخا چوخ شى لرى گۆرمز، داشى - دوواری گۆرمز، چالا - چوخورو گۆرمز. اۆزنو كور آدام كىمىن داشا - دوووارا چالار.

چورەك تورباسى دوشموشدو گۆزلىرىمىن اوستە بىر بالاجا اونو يوخارى قووزادىم. گۆردوم بىزىم قارا قويون بىر بوزاراق حئىوان ایلە سورودن آيرىلىب اۆز آشاغى قاچىرلار، اۆنجه لىكدە ائله بىلدىم قويون موزالىيىدى. ايستەدېم اونون دالىسى جا قاچىم، اونو قايتارىم سورويە سارى، بىردن آما قوردلار يادىما گلدی، هن قوردلارېن بىرسى قارا قويونو سئچمىشىدى، ايستەيىردى اونو توتسون. بىرنچەسى دە ساغ طرفدە دورموشدولار من سورودن اوزاقلاشام، اونلار گىلب سورونو بوداسىنلار. تز هامى فېكىرلىرى ايچىمدە پوزدوم، آتام يادىما گلدی، آغىم تول قوچوموز يادىما گلدی، آنامىن گىزلىن قوشما قوشوب آغلاماغى يادىما گلدی. چورەك تورباسىن يانا آتدىم. قارا قويونو باخدىم، قوردون قاباغىندا هر نە زورو وارايدى قاچىردى. بىر توپالانمىش قويونلارېما باخدىم. نە ايش گۆرم، نە ايش گۆرمەيم، ال آغاجىن الیمدە فېرلاتدىم، داغى، درە لرى سسە باسدېم، هامى قويونلارى قارا قويونو قووالايان قوردون دالىسىجا قوشادەرلردە اوز آشاغا قووالادىم.

قوشادەرلردە توز گۆيە قالخدى.قويونلار بىر سورو اولموشدو هامىسى برابر اوز آشاغا قارا قويونو قووالايان قوردون دالىسىجا يوگورموشدولر منىم دە سسىم گىرمىشىدى داشلار، دوشموشدو داغلارا چوخ اوجالمىشىدى. هر يان اولمشدو منىم سسىم. قورد بىردن دالىسىنا باخدى گۆرسون بو سس ندى، گوردو بىر توزلو دومان اونون دالىسىندا اونا ياخىنلاشىب دى. من بئله بىلىرم بو قورد عۆمورندە بىر بئله شى گورمە مىشىدى. او بىرجه منىم سسىمى ائشىدىرى بىر دالىسىجا گئدن توپالانمىش توزو گۆرودو. قورد قورخدو، قارا قويونو بوشلادى قاچدى يانا، قوشادەرلردن تىزلىكچە هولە سىك ائشىگە چخدى. قويونلار چاتدىلار منىم قارا قويونوما اونو دورە لە دىلر. ايبلە دىلر. من گۆردوم اونلارېن گۆزلىرى منىم اورگىمدن چوخ سئوينىردى، اونلار بىلمىشىدىلر دىرلىك بىرلىكدە دى.

- بونلارى وئر آتام، اونا دى كى قوردلار آغىم تول قوچوموز يئدىلر!

قوچون بوينوزلارى آتامىن الینه چاتمىشىدى. غضبلن مىشىدى. گئت مىشىدى قوشادەرلردە قارداشېمى توتموشدو، اونو ازمىشىدى، وورموشدو، باشىن قانادمىشىدى. قارداشېمىن باشىن قانى چوخ گئمىشىدى، يارا يئرىندن قان دای آخىرمىردى سارى سو گلىردى بونلارى باجىم گۆرموشدو، قارداشېمى باغىرنا باسمىشىدى اۆز ياشماغى ایلە يارانى سىلمىشىدى داوالامىشىدى. آغلامىشىدى. اورگىندە دئمىشىدى:

- آتا، داها سنى هئچ سئومىرم! بو سۆزلىرى دوداق آراسىندا دئمىشىدى، ائله دئمىشىدى كى، اورەگى بو سۆزلىرى ائشىتمە مىشىدى. سونرا گلمىشىدى بىر آز سويوق كۆمور دىلىنە باسمىشىدى.

بو ايشدن سونرا آتام بئش گئجە - گوندوز آغزىنا بىر دامجى سو، بىر پارچا چۆرەك دە قويمادى. دلىلر كىمىن اولموشدو، ساغا گئچىردى ساغ الين ووروردو دوووارا، سولا كئچىردى ساغ الين ووروردو داشا، ساغ الى قارالمىشىدى، الينىن هر يانى پاچا - پارچا اولموشدو. گئجەلر دوراردى گىزلىن گئدردى قارداشېمىن باشىن اوستە اوتوراردى ايچىندە آغلاردى، بونلارى آتام گۆموشدو، قاباغىن آلمامىشىدى، دئمىشىدى قوى اورەگىن بوشالتسىن. اورەگى بوشالماسا اۆز الینه بىر ايش وئر.

آتام يانلىز اوتوروب اۆز ايچىندە دانىشىاردى. بىز بىلردىك اۆزون سىخما - بوغاز ائله بىر. آتام دئمىشىدى بىر ايگىد گرک اۆز ايلقارلىغىندا دورسون. بىر قوچون اولوب، اولماماغلىغى چوخ اۆنملى دئىيل، اوغلون سۆزو، او وئردىگى سۆزلردە قالماساى اۆنملى دىر. بىر ايگىدىن قوچون قورد يئسە او ايگىد دە ايگىدلىك قالماز، اوغول گرک قورخماز اولسون، قوردلارى گۆروب سسى باتان اوغول ايندىكى دونيادا اۆزونه يووا قورانماز! اۆز چولما - چوجوقوندا ساغلىا بىلمز. اوغول گرک داغ كىمىن اولسون، كۆكسون دىكلدىب گۆزلىرىن آچاندا، اونلارى برلندىرنده گرک هامى قوردلارېن جانينا تىترمه دوشسون.

آذربایجان ادبی دیلی نسیمی پوئزیاسیندا

AZƏRBAYCAN ƏDƏBİ DİLİ NƏSİMİ POEZİYASINDA

PROF. MAARİFƏ HACIYEVA

چوخلوقونا باخمایاراق، شعرلرین دیلی نین اساسیندا دؤورون آذربایجان دیلی دورور. نسیمی شعرلرینه دؤورون دانیشیق دیلی و یئرلی دیالکت تورپاق مونبیتلیگی گتیریر. بونو شاعیرین پوئزیاسینداکی ساییس-حسابسیز نومونه لردن گؤرمک اولار:

«آفرین اولسون نیگارین زولفو ایله قاشینا،

گر ماجال بولسام حبیبین چئوریلیدیم باشینا».

«عشقه علاج ایستمه، دردینه صبر ائیل».

«دیلبر الینده عاشیقین قتلی ندن هارام اول،

عاشیقه چون هلال اندر وصلینی قان باهاسینا».

«ئی بانا میشکین ساچیندان کؤنلوگو قورتار دئین،

قانغی جافیلدر ثلاثیلدن چؤزر دیوانه سی».

«خیرمانیندا هوسنونون گوندور باشاچی آی ایله،

اوتان، ائی نیحبت قیلان، قاشی-هیلالی داسین».

«چون نسیمی سوسامیش قانینا یارین لبی،

نولدو، ای مونکیر، سانا کیم، قاینادی قانین یئن».

«هر کیم سنه دئمزسه، رحمان صیفتلی حاقسن،

ایتیرمیش اول قارا گون حاقق ایله حاقشوناسی».

«گلدی یاریم ناز ایله، سوردو، نسیمی، نجه سن؟

مرحبا، خوش گلدین، ائی خیردا دهانیم، مرحابا!»

شعیر نومونه لرینده کی «ماجال»، «لاج»، «چئوریلیدیم باشینا»، «قان باهاسینا»، «چؤزمک»، «خیرمان»، «قانی قاینماق»، «قارا گون»، «خیردا» کیمی سؤز و ایفاده لر بو گون ده جانلی دانیشیق دیلینده و دیالکتلرده ایشلنن سؤز و ایفاده لردیر.



۱۵- جی عصر آذربایجان پوئزیاسی نین گؤرکملی تمثیلچیلریندن بیرى اولان سید علی عمادالدین نسیمی (۱۳۶۹-۱۴۱۷) تخمینن بئش مین میصراعدان آرتیق فارسجا دیوان یاراتسا دا، عربجه شعرلر یازسا دا بؤیوک اوستونلوگو دوغما آنا دیلینه - آذربایجان دیلینده وئرمیش، بو دیلده اون ایکی مین میصراعلیق بیر دیوان قویوب گئتمیشدیر کی، بیز اونون آنادیللی پوئزیاسینی آراشدیرارکن، بئله قناعته گلدیک کی، آذربایجان دیلینده فلسفی پوئزیانین بانسی اولان بو بؤیوک فیلسوف شاعیرین شعرلری نین اساس منبعریندن بیرى ده دؤورون جانلی دانیشیق دیلی و شیفاهی ادبی دیل اولان فولکلور دیلیدیر. او، یازدیغی قزل، قصیده، مستزاد، روبای، مثنویلری، ترجیبند، مثنوی، تیپوقلاری ایله ۱۴- جی عصرده دوغما آنا دیلینی ادبی دیل سوییه سینه یوکسلمیشدیر.

سید عمادالدین نسیمی نین آنادیللی شعرلریندن لئکسیکونوندا عرب-فارس سؤز و سؤز بیرلشمه لری نین

گئیشلندیردی. اونا تامامیله یئنی تشبیهلر، ایفاده لر، فیکیرلر گتیردی (باخ: م. ایبراهیموو «آذربایجان دیلی» مقاله لر. باکی، ۱۹۵۷، ص. ۱۰-۱۱).

م. ایبراهیموو نسیمیده دیلین معنا و فیکیرله عوضوی باغلیلیغی نین اولدوغونو خصوصی وورغولایاراق یازیر: «بعضن نسیمینی آنلاماق چتینلیگی اونون دیلی نین غلیظلیگیندن دئییل، ایفاده ائتدیگی فلسفی فیکیرلری درک ائتمک اوچون موعین تاریخی، علمی، فلسفی حاضرلیغین یوخلوغوندان ایره لی گلیر» (باخ: م. ایبراهیموو. آدی کئچن اثر، ص. ۱۱).

میرزه ایبراهیموو ائله همین مقاله ده نسیمی نین «مست» ردیفلی شعرینی میثال گتیره رک یازیر کی، «نسیمی نین اؤزونمخصوص سؤزلری، ایفاده لری و ایصطیلاحلاری واردیر». «بزمی ازل»، «شراب جوز»، «ریند وکللاش» و سایره یالنیز ایفاده لر و سؤزلر دئییل، عئینی زاماندا او دؤورده کی عقیده لر، طریقتلر موباریزه سی ایله باغلی اولان و خصوصی شرح طلب ائدن فلسفی ایصطیلاحلاردیر» (یئنه اورادا، ص. ۱۱).

پروف. علیار سفرلی ده «قدیم و اورتا عصر آذربایجان ادبیاتی» آدلی کیتابیندا بو جهتی خصوصی وورغولایاراق یازیر: «نسیمی نین بیر سیرا شعرلری نین دیلی آغیر اولسا دا، دونیوی شعرلری نین دیلی ساده و آیدیندیر. او، صوفی و حروفی شعرلرینده رمز و ایصطیلاحلاردان چوخ فایدالانیر، اؤز جسارتلی فیکیرلرینی آچیق-آشکار ایفاده ائتمکدن چکینمیر. مثلن:

قلبیمیزدیر صورتین، الحمدالله، ائی نیگار،

تا ابد یاکه معبوددور، جمالین نسته نی.

بو بئیتده نسیمی «یاکه معبودو، مین جمالیکه نسته ایننو» («آنجاق سنه پرستیش ائدیریک، سنین گؤزللیگینه سیغینیریک، کؤمک ایسته بیریک») ایفاده سینی قورانان ایتقیباسب ائده رک، اینسانین اوزونو قیبله ساییر، یالنیز اونون گؤزللیگینه پرستیش ائتدیگینی بیلدیریر.



سید عمادالدین نسیمی اثرلری نین دیلینی خالق آراسیندا ایشلنن معنالی ایفاده لر حسابینا زنگینلشدیرمک اوچون شیفاهی ادبی دیل اولان فولکلورداکی آتالار سؤزلری، مثلر، ایدئوماتیک ایفاده لر کیمی جانلی خالق دانیشیق دیلینده کی ادبی قاینالاری شعرلری نین دیلینه گتیره رک، ۱۴- جی عصر پوئزیاسینداکی میلیلی زمینی گئیشلندیرمیشدیر. نسیمی شعرلرینده راست گلدیگیمیز «گؤزدن ایراق»، «یاغی نین توزو»، «ئوی ییخیلمیش»، «عؤمور چوروتمک، «آیاغی دوشمک»، «قؤنچه آغیزلی»، «چک دیلینی»، «گول اولماز دیکنسیز»، «بیر پولا دیمز کاینات» کیمی ایفاده لر اونو گؤستریر کی، شاعیرین یازدیغی شعر نومونه لری ساغلام آنا دیلی بونؤوره سی اوزرینده یارانمیشدیر.

بو جهتی یوکسک قییمتلندیرن خالق یازیچیسى، آکادئمیک میرزه ایبراهیموو «دیلمیزین اینکیشاف یوللاری حاقیندا» آدلی مقاله سینده یازیردی: «بیزجه، «دده قورقود» دان سونرا آذربایجان دیلی نین اینکیشافینداکی خصوصی مرحله نی نسیمی دؤورو آدلاندیرماق اولار. نسیمی آذربایجان دیلینی اثری نین قاباقجیل فیکیر و آرزولارینی ایفاده ائدن یوکسک بیر دیل سوییه سینه قالدیردی. نسیمی دیلمیزی ایدئاللار اوغروندا موباریزه دیلینه، تبلیغات و تشویقات دیلینه چئویردی. نسیمی اؤز فلسفه سی و تفککورو ایله علاقه دار اولاراق، دیلمیزین چرچیوه سینی خئیلی

سونونجو میصرع حسین عاریف پوئزیاسیندا بو شکیلده
سسله نیر:

**یاخشی کی، حسرتین توستوسو یوخدور،
گۆز-گۆزو گۆرمزدی دومان ایچینده.**

نومونه لردن ده گۆرونویو کیمی خالق آراسیندا بو گون ده
جانلی دانیشتیق دیلینده ایشلنن «جاهان بیر پولا دیمز»،
«قان باهاسی»، «گول تیکانسیز اولماز»، «قان ائتمک» (قان
سالماق)، «قارانی آغدان سئچمک»، «توپ چووکان اویونو»،
«مئیدانا گیرمک»، «قولاغیندان پامبیغی چیخارت»، «گۆزونو
آچ» کیمی ایفاده لر نسیمی شعیری نین دیلینی گونوموزون
جانلی خالق دانیشتیق دیلینه و یازیلی ادبی دیلینه باغلاپیر.

نسیمی شعیرلرینی مونبیت آنادیللی تورپاغا باغلاپان بیر
جهت ده اونون شعیرلرینده خالق آراسیندا ایشلک اولان
اصیل آذربایجان سۆزلری نین اؤز عکسینی تاپماسیدیر: سۆز،
قان، گون، یول، آنا، آتا، آغاج، قاش، گۆز، دپل، گون، گوش،
ساج، یوخسول، ماتم، باش، ایاق، ماجال، یولچو، دوداق، شکر،
قند، قارا، آغ، گۆی، یاس، ائشیک، آجی کیمی موعاصیر
آذربایجان دیلینده ایشلنن یوزلرله سۆز.

«قانیمی تۆکدو گۆزون هر لحظه بیر سؤودا ایلن».

«چک دیلینی و ابسم اول، من بو جاهانا سیغمازام».

«گر آیاغینا دوشمک ماجالیم اولایدی،

دخی گۆتورمز ایدیم باش آنین آیاغیندان».

«بای ایله یوخسول منم، یولچو ایله یول منم».

«دوداغین قندینه شکر دئدیلر».

«قارادیر گئیدیکی یا گۆک همیشه زاهدین، یا رب،

نه ماتم دوشموش آنا کیم، توکنمز هیچ آنین یاسی».

دئمه لی، قرآندان آیه گتیرمکله اینسان گۆزللیگینه برات
قازاندیریر، قرآنین آیه و سوره لری نین داخلی معناسینی
شرح ائدیپ خالقا چاندیرماغی قارشیی قویان حروفیلر کیمی
نسیمی ده بوندان اؤز ایدئاللاری نین ایفاده سی اوچون
فایدالانیر. قرآنین آیه و سوره لریندن ایستیفاده ائتمکله
اینسانین عقلی و معنوی سربستلیگینه طرفدار چیخیر» (باخ:
ع.سفرلی، خ.یوسفوو. «قدیم و اورتا عصرلر آذربایجان
ادبیاتی». باکی، معاریف، ۱۹۸۲، ص. ۱۹۹).

معلوماتور کی، آذربایجان یازیلی ادبی دیلی نین ۱۴ عصرده
تکاملو، اینکیشافی حسن اوغلو، قاضی احمد بورهان الدین،
عمادالدین نسیمی پوئزیاسیندا گۆرونمه یه باشلادی.
آذربایجان شعیری نین دوغما آنا دیلینده اولان ایلکین نومونه
لرینی نسیمیدن اول یاشامیش هسنوغلو و قاضی بورهان
الدین پوئزیاسیندا گۆرونسه ده، شعیریمیزین داها موکمل
نومونه لری نسیمی شعیرلرینده گۆرونمکده دیر. نسیمی
پوئزیاسی نین زنگینلشمه سینده دؤورون شیفاهی ادبی
دیلی و خالق آراسیندا یایلمیش آتالار سۆزو، ناغیل، افسانه،
بایاتی، آلقیش، قارغیش، تاپماجا، لطیفه کیمی فولکلور
ژانرلاری بؤیوک رول اوینامیشدیر. چونکی بو نومنه لرده
شیفاهی ادبی دیل صافلیغینی داها چوخ موحافیظه
ائتمیشدیر.

شیفاهی ادبی دیلن یازیلی دیله کؤچورولن صاف دیل
نسیمی پوئزیاسینی ادبی دیل سوییه سینه یوکسولتمیشدیر.
بونون اوچون بیر نئچه پوئتیک میصرعیا دیقت ائتمک
کیفایتدیر:

«دگمز بانا بیر پولا جاهان وارلیغی ایل».

«قان باهاسیز نئجه قان ائتمک دیلرسن، ائتمگیل».

«هم اول زامان کی، سئچیلدی قاراسی آغیندان».

«عاشیق اول، مئیدانا گیر، کیم، توپ ایله چووکان بودور».

«چیخدی ایچیمدن توتون، چرخ ی بوبادی بوتون».

«چیخیر رنبه قولاغیندان، گۆزون آچ،

کی، حشر اولدووو قالیندا بو گون سور».

چون «شور» گلیب عشق سۆزون قیلا نسیمی،
شؤوقوندن آنین جوشا گلیر سه دیگی-شیراز.
(اثرلری. باکی، ۱۹۷۶، ص. ۷۳).

نسیمی نین شعیرلری نین دیلی و شعیرلرینده کی پوئتیک
دوشونجه لر بؤیوک مولا حیظه لره سبب اولدوغو اوچون، ۱۴
عصر ادبی دیلی نین اؤزونه خاص خصوصیتلری ایله شرح
اندیلمیشدیر.

عمادالدین نسیمی نین «سۆز» ردیفلی شعیری دؤورون
ادبی دیلی باخیمیندان شرح اندیلرسه، شعیرده ائله شاعیرین
ادبی دیل حاقینداکی مولا حیظه لرینی ده گؤرمک اولار.
چونکی بو شعیرینده شاعیر اؤزو هم فیلولوق، هم ده
فیلسوف کیمی موحاکیمه یوروده رک، اؤزونون سۆزه اولان
فلسفی باخیشلارینی و ادبی دیلله باغلی تصوورونو ایفاده
اؤندیر.

نازیلو مونزیل آنلا کیم، بیردیر، کندی کندویه ترجمانیدیر سۆز.

سۆز «نازیلو مونزیل» اوچون (گؤندریلدیگی اوچون) «کندی
کندوی» (اؤزو-اؤزونه ترجمانیدیر. سۆزون حددی-حودودو
یوخدور. او، بینیشاندیر، موجرد وارلیقدیر:

طول و عرض ایله اومقو بولونماز،
یعنی بی حد و بی نیشانیدیر سۆز.

سۆز ینی عوضسیز بیر قوووه دیر. او، «غیری-مخلوقدور»،
یعنی یارادیلمامیشدیر. سۆز «چار اونسور، نؤه آسیمانیدیر»،
یعنی گؤیون قاتلارینا و دؤرد عنصوره (اود، سو، تورپاق، هوا)
برابردیر. نسیمییه گؤره سۆز ایلکیندیر، خزینه دیر «کؤنولده
کاندیر»، اونون حددی-حودودو یوخدور، اونون وارلیغینا
شوبهه ائتمک اولماز. اودور کی،

عاقیل ایسن، سۆزونو موختصر ائت،
ای نسیمی، چو بی گیرانیدیر سۆز.

سئید عمادالدین نسیمی نین جانلی خالق دیلینه باغلیلیغی
شعیرلرینده خالق اویونلاری نین، خالقین منشاینی ایفاده
اؤدن عادت-عنعه لرین، بایراملارین، خالق موسیقیسی نین
اؤلاری نین پوئتیک ایفاده سینده ده گؤرونور. شعیرلرینده
خالقین معیشت مراسیملریندن، بایرام و ایدمان اویونلاریندان
توموش خالق ادبیاتی نین گئیش یا ییلمیش فورمالارینا قدر
قییمتلی آتا-بابا یادیگارلاری نین نومونه لری ساییسیز-
حسابسیزدیر. قیز گلین گئدرکن قارشیسیندا اوزرلیک
یاندیریلماسی، توی و یاس ساхлаماق عادت، توپ و چووکان
اویونو کیمی چئشید-چئشید خالق ایفاده و اویونونون بدیعی
عکسی اونون اثرلرینده کی خلقیلیگین بدیعی ایفاده سیدیر.
نسیمی نین اذربایجان موغامی نین اؤلارینی ایفاده اؤدن
درین تهلیله لاییق آشاغیداکی قزه لینه دیقت ائتمک
کیفایتدیر.

حسرت یاشی هر لحظه قیلیر بنزیمیزی ساز،
بو پرده ده کیم، نسنه بیزه اولمادی دمساز.

«عشاق» مئیندن قیلالی عیشرتی - «نوروز»،
تا «راست» گله «چنگی-حسینی» ده سرفراز.

با «چارگاهی» لوظف قیل، ای حوسنو «بزورکی»،
«کوچیک» دهنیندن بیزه، ای دیلبری - «تنناز».

«زنگول» صیفت ناله قیلام زار «سه گاه»،
چون عزمی - «حیجاز» ائيله یه محبوبی - خوش آواز.

آهنگی - «صیفاهان» قیلیر اول نامی - «عراقی»،
«رهاوی» یولوندا یئنه جانیم قیلا پرواز.

کؤنلومو «حصار» ائيله دی اول روحی - «موبارغ»،
گل اولما «موخالیف» بیزه، ائی دیلبری - «شهناز».

اویکو

علی احمدی نژاد

"سنگ"

بوش سالندا تئاتر چيخير. سئنين بير طرفينده يئكه قوروموش آغاج وار، اوبيري طرفينده بير داش قاپي. داش قاپي دان گلن ايپ آغاج دان يئير. اوجو بير يئكه داشين دؤره سينه باغلانيب. داش هاوادا آسلانا-آسلانا قاليب. بير اوزون ساچلى ساققاللى قوجا باشى آشاغى اوتوروب، بئلى داش قاپيا، اوزو قوروموش آغاجا. باشينا يارپاق نان توخولموش بير حلقه، بئلينه ده بير كهنه حصير دولاييب. ايكي طرفينه ده قوروموش خول باسديريبلار. قاباغيندا بير تاختا كاسا وار، بالاجا داشلارلا دولو. آغاج يانيندان باشيني داراميش جاوان گلنه قدر هئچ بير شئ دبرمير. جاوان اورانى تانيميانلار كيمي كئچير ايچرى. يئرین تاپماميش، قوجانين سسينه يئرینده دايانير. دوز قوروموش آغاج قيراغيندا. قوجا مشق ديه ن آداملار كيمي دانيشير. كلمه لرى بير-بير دئير.



"آديم" قاپي پيني "ديرا! مقدس قاپي دان سووشماغي، بهشته كئچمه يى سنه اؤيره دن! آديم ديلينده دولانماسا، "قاپي ني" چاغير مني! اؤزيوه لاپ ياخين يولداش بيليب،

يعنى، اى نسيمي، عاغيليسانسا، سؤزه حؤرمت ائديب، سؤزونو موختصر ائت، چونكى سؤز سونسوزدور. سؤزون اولوبليگي، حؤرمتيني اوجا توتماق گركليگيني، سؤزون معناسى نين توكنمز اولدوغونو نسيمي آشاغيداكي بئيتلرينده ده ايفاده ائدير:

«اى نسيمي، گر سؤزون معناسى بي شاين دئييل،

نئيچون ايرمز كيمسه نين عقلى اونون پايينه؟»

«هر كيمسه نسيمي سؤزونو فهم ائده بيلمز،

بو قوش ديليدير، بونو سولئيمان بيلير آنجاق.»

ايلك بئيتده نسيمي سؤزون معناسى نين سونسوز اولدوغونو سؤيله يير. اگر بئله دئييلسه، او زامان نيه هئچ كيمين عاغلى اونون سونونا چاتمير.

ايكيجى بئيتدن ايسه آيدين اولور كي، حروفيليك طريقتى نين خصوصيتلريني، طريقتده سؤزلرين گيزلى معنالاريني بيلمه ينلر اوچون نسيمي نين سؤزو آنلاشيلمز اولاجاقدير. چونكى سؤز فيكرين گرچكليگيدير.

گؤروندويو كيمي، نسيمي اؤلمز قزل، قصيده، مثنوى و روبايلىرى، تويوغ، ترجيبند، موستضاد، مولممالارى ايله ۱۴ عصرين سونلاريندا آنا ديليميزى پوئزيانين ادبى ديلي سوييه سينه يوكسلميشدير، آنا ديليميزده فلسفى پوئزيانين اؤلمز بديعى نومونه لريني ياراداراق بو پوئزيانين بانيسى سوييه سينه يوكسلميشدير.

دوغرو سؤيله ميشلر كي، علمين وطنى يوخدور، اما عالمين وطنى وار.

مودريك فيلوسوف شاعيريميز سيد عمادالدين نسيمي نين وطنى آذربايجاندير. دوغولدوغو يئر شاماخي دياريدير. آنجاق اونون فلسفى دوشونجه لرى احتياوا ائدن علمى، مودريك كلاملارى بوتون دونياني گزيب-دولانماقدادير.

بیلیرسن کی اصلینده سنگ داشدان داها برک دیر. اونا گورا دا بو قاپی آچیلاندا سنگ اولمالی دیر. یئرینده دونوب ایچری کئچهنی اوچون آچیق قالمالی دیر.

اوچونجو شی! ایش دیر. مقدس بؤیوک آغاج اورداسا، بیر داش آسلانیرسا اوندان، سنده او داشا قوشولوب اؤز آسیلی قالمایوی بیلدیرمه لی سن. بیرسی او داشلا بیرلیکده بو ایپدن آسلاناندا بو قاپی آچیلیر اونا. او زامان گؤزیوی یوموب اؤره ییندن اولان کیمی اوچ دؤنه دئمه لی سن او سؤزو. قاپی آچیق اول-اولا، او ساده سؤزون دئیلمه سی ایله دیر کی بو قاپی اهل اولور. بوراجان باغلی قالدیغی اوزونه آچیق قالیر داها. بوجورلیکله بیر نفرین یولو بهشته آچیلیر، او یئره کی هئچ گئندن اوزو قاییتماغا گلمز.



آما سؤز! اوچ آغاج وار بوردا. بو قاپینین پینی، او مقدس سؤز ده اوچ کلمه دیر. او سؤز "قاپینی سنگ ائت!" سؤزو دور. هر شی آیدیندیرسا، بیلدینسه ایشیوی، باشلا ایشیوی!" قوجا داها دینمیر. جاوان احتیاطلا گئدیپ داشدان آسلانیر. قاپی آچیلیر. اوچ دفعه سؤزی اوره یدن چیغیریر. ایکینجی سی دئیلمه میش، قوجا اؤزین داش قاپیدان ایچری آتیر. جاوان یئره دوشنده قاپی باغلانیر گئنه. قاچیر سنین بو طرفینه. قوجا نین یئره دوشن گئینتی لرین گؤتوروب گئیر. اوتورور او اوتوردوغو یئرده. پرده چکیلیر.

منیم قدریمی بیلمه لی سن. نیه کی من اولماسایدیم، سن بهشته یول تاپابیلمز دین. سؤز لیری آغزیمدان چیخجاق آلمالی سان نیه کی من کئچیش یولونو تکجه بیر دفعه گؤسته ریرم.

بو بهشت او بهشت لردن دئییل! بورا کئچمک چیخار ایسته بیر. هوشیوی باشیوا ییغمالی سان، آیدین ائشیتمه سن، ال سیز ایاغ سیز اولسان، اؤز تقصیرین دیر. گنده بیلمه سن اگر، هئچ بیر کسه هئچ بیرنه اولمور. گرک بیله سن، حتمن ده بیلیرسن کی اوردا سنده اولانا احتیاج یوخدور، آما سنده اوردا اولانا چوخ احتیاج وار. بونو دا بیلمه لی سن کی بورا قدر گلدیین بیر یانا، بو قاپیدان سووشماغین بیر آیری یانادیر! الان دا اولدوغون یئرده اولماغا ایمانین اولمادیغیوا گورا،

آغاجین یارپاقلاریندا

اوچوردوب قاچیردیبسان. گرک بیرده دیمدیکلرینده سو، قایدیب قونالار آغاجلارینا. بیرینجی سی! اول بیلدیین قدر دیققتلی اول. قاپیدان سووشماغی انتھاسینا قدر اؤیرشمه میش هئچ بیر ایش گؤرمه. تله سمه. دیری تله سیر، بیلیرم. دیری نین ایشی اؤلوم دور، اولومونه قدر ده تله

سیر. البته کی ایشینه تله سیر. آما دای بورا او دنیا دئییل. بوردا قاچماقلا، تله سمکله ایش یولا دوشمز. دئدییم ایشی گؤرنده دئدییم سؤزو دئمه لی سن! او سؤزو دئدیین لحظه ده گؤزیوی یوماجاقسان. بوتون فیکرین او درین سؤزده اولمالی دیر، سؤزو آیدین آنلایسان دا گرک. یکی بو کی! اولدوغون یئری تانیمالی سان. بوردا آغاج داش میوه وئیر. سن ده سؤزون لاپ گؤزون دئمه لی سن، ایضافه یونگول دانشیق یئری دئییل بورا. بورادان بویانا هر دئدیین سؤز، بیر حقیقت ایش ایسته مه لی دیر. بوردا ایسه، بو قاپی نین آچیق اولاندا یئرینده فیریز اولوب داش اولماغی دیر.

اودورکی آغاریب باشین، قاراداغ .

یئنه گونش دوغار ، قیزار تورپاغین /
 یاشیل دون گئیینر ، گول آچار باغین /
 اوغولون ستارخاندان قالان بایراغین /
 اوجالداجاق سلاح داشین، قاراداغ .

ائلترین بیر زامان اوجالار سسی /
 اوخونار یوردومدا ظفر نغمه سی /
 اؤپه نده گونشین ایستی نفسی /
 قیزیئار گدیین ، قاشین قاراداغ .

گولر هر بیر داشین ، هر بیر اویلاغین /
 سردارلار یئتیرر آنا تورپاغین /
 "جاوان حسین " الده توتار یاراغین /
 قورخماز دونیا اولسا قوشون ، قاراداغ ...
 یاشیل مصرع لر کانالی
@Amanday



دالیم گۆزلرینه غم یئییه _ یئییه
 دؤن بیر قادینی سنه بنز تدیم!
 گۆزلیک آتینی تک چاپیم دئییه _
 مینن بیر قادینی سنه بنز تدیم!

بنز تمه صنعتین هاردا قوللانیب
 شاعیر روحوم اوردایا بیر سنی آنیب

شعیر میز – شاعیر میز ŞEİRİMİZ- ŞAİRİMİZ ادبی خبرنگاریمیز علی طالیبی دن

قاراداغ

دونیا قرار توتوب ساکین اولاندان /
 چوخ بلالار چکیب باشین قاراداغ .
 آلتینداکی هر ایز بیر قرینه دیر /
 بیلینمیر تاریخین ، باشین ، قاراداغ .

اؤرکدن چکدیگین فریاددی، آهدی /
 دیلله بین ، ایسته بین خالقا آگاهدی /
 هر قایان دؤیوشده بیر قرار گاهدی /
 سؤیله بیر تورپاغین ، داشین، قاراداغ .

خایین حکمدارلار دیلین باغلابیب /
 ائلینه اود ووروب، سینه ن داغلابیب /
 قلبین دیله گلیب، گۆزون آغلابیب /
 آخیب گول اوزونه یاشین ، قاراداغ .

چوخو تاج بیندی، سئودی شهرتی /
 اونلارین قان ایچمک اولدو عادتتی /
 ازلدن سئومیسن سن حوریتتی /
 چاتیلیب حسرتله قاشین، قاراداغ .

تبریز بیر آنا دیر سنده اوغلوسان /
 ائل بیلیر اورکدن اونا باغلیسان /
 ستارخان کؤچه لی سینه داغلی سان /

اوجالديقجا آشيق قريبين اۆن و

روبندين اۆزونه چكيب او آندا

قاپيدان ايچرى گيرر شاه صنم

سن ده شاشيرارسان خوجا دا خان دا

ائله كى اۆركدن چكر آه صنم

دۆش و ب آياغينا ايدين ايستر كى

آچسين آتاسينا قيز اۆرگيني

ديليندن كۆنل و ندىن قۇپان هر تۆرك و

بيخسين شاه و لدين شاه ديرگيني

سۇنوجو ديشر اۇردا او تۇيون

شاه و لديرينه بى اۇلار قريپ

شر دئدى قودودان اۇلوب آرخايين

ببرله شر ايكي گنج ال اله و ئريب

بئله ليك له گليب چاتار مقامى

كاماندار گۆت و رر صدفلى سازى

گۆرر كى دوم دورو دورولوب هامى

موخمس له سونار ان خوش آوازي

ديز ديزه اۆتوروب همن داستانى

آرا بىر دينلرديك بيز آتا بالا

دئمه خاطيره يمييش عؤمرؤن هر آنى

اؤت و ررؤش سؤنرالار ياديندا قالا

دويغو آفتى دير تام تۇختاقلينغين

قايدا بيلمزسن عاددى دوروما

آرشويينده سؤزؤم قاليپ بىر ييغين

تئز گۆز گزديررسن جيزما قاراما

سس سيزجه آنديريب ساغ گۆركمىمى

عاغلينا يۆز فيكيير گتيرر شعيريم

دئيررسن قوئى گئديم بختى كمىمى—

گۆزلى سايريشان اولدوز تك يانيپ—

سۇن بىر قادينى سنه بنز تديم!

شالى سؤلا ساليپ چانتانى ساغا

چينينده اوبدوردو قارانى آغا

گئىمى— گۆركمى اؤزل وارليغا—

دۇن بىر قادينى سنه بنز تديم!

آنلاماديم دردى ندير گيرى نه؟

دايانمادى بىر آز آرتيق گۆرؤنه!

ائتكى سيز سؤزؤمؤن هر دن بىرينه—

دين بىر قادينى سنه بنز تديم!

دۇنندن دويغومو اؤجونا ييغيب

بوسايق سؤرولار بوغدوقجا بوغوب

من مى يانيلميشام ائكيزمى دؤغوب—

نه نن؟ بىر قادينى سنه بنز تديم!

صياد زيادپور

بالدان شيرين بالام ياشارما اوچون

سسسين سئحيرينه دالارسان قفيل

بىر آشيق آنا من قريپم سؤيلر

توتولوب كؤورليب دؤلارسان قفيل

ياشين ياناغيني جومجولوق ائيلر

دينلرسن داستانى سۇنونا قدر

تبريزدن تيفليسسه حلبدن قارسا

خيالين يوللارى گئديكجه گئدر

ايزله رسن قريپى هايانا وارسا

آرايب ائوينى خوجا صنعائين

يئتيشرسن تۇيون يئدينچى گؤن و

اۆزونه باخارسان هئى سليم خانين

بورا كند يئرى دى چيخ گئت بو يئردن
سنى ايتدن آليب ايتە وئرمەميش



توحيد نامور (آدليم)

بو ايچدييم قيرخ بئش ايلليك شاراب دى
بارداغيندان تانييرام بو دردى
عؤمور سوروب اؤله جه ييم وطن دى
تورپاغيندان تانييرام بو دردى

پارا اولوب، قيريق اولوب طالعيم
يارا اولوب، ساريق اولوب طالعيم...
يئم آختاران باليق اولوب طالعيم
قارماغيندان تانييرام بو دردى

ائله درد كى چيچكلشن، گوللشن،
هر پوچورو بوداغيمدا مينلشن.
يئرى توتان، گؤيو توتان، ائنلشن
يارپاغيندان تانييرام بو دردى

او سورگوندن بو سورگونه دؤنموشم
هانسى دىندن هانسى دينه دؤنموشم؟
توفنگ اولوب... هدفينه دؤنموشم
قونداغيندان تانييرام بو دردى

سيخار منى اوتاغيمدا دؤرت دووار
دردلرين ده نامردى وار، مردى وار
هر عذابين ته تيينده ردى وار
بارماغيندان تانييرام بو دردى

اؤز اليمله قول آتميشام بو درده
اوره ييمى يال آتميشام بو درده

ياسين له ياد ائديب بير دوعا وئريم

گئدرسن گؤنوب اينانجلارينا
باش داشيىمى دؤيؤب رحمت ديلرسن
ايسترسن مئهريندن روحوم بارينا
اييلىب قبريمين تۇزون سيلرسن

اؤلؤمدن سؤنرا دا سنه پاييم وار
سن صياد آديمين سانى ياشارسن
بير كره ده روحوم قوربانين اؤلار
قايديب ائويته تۇختاق ياشارسن

صياد زياد پور

قايما بويوروب بو آغيرليقدا غم
منى كيشى بىلىب، منى ساييبدى
ايندى كئف اوسته يه م اينصافين اولسون
كئفلى يه توخونماق اولماز عاييبدى

زامانى يئتنده بو قوللاريني
گؤتوروب آسارام من اينجى كيمي
ايندى بو چاغيمدا نه ديرهنميسن
بوينوما آلاهيىن قىلينجى كيمي

قايت گئت بو يئردن بئش اوچ ايل هله
منيم گؤز آچماغا آمانيم اولسون
بو كؤرپه اوشاقلار بؤيوسون بيراز
اؤلنده گؤزومو يومانيم اولسون

منيم اللريمده بو اوشاقلارين
ساجينين يوز سيغال پايى وار هله
قارشيدا ايلقارين مکتب ايللرى
قارشيدا ووقارين تويو وار هله

آسيليپ دورموسان بير جانداى اؤترو
ايتيل گئت گؤرمه ميش اوغلو گؤرمه ميش

اۋزو اۋز قېرىنى قازان كېمى يېم
بېلىرسن يانېندا قىسسادی دېلىم
كئچن گناھلاری باغیشلا گۆلوم
آرتیق اوتاندىرما منى من اۋلوم
اينان اوجاق اۋسته قازان كېمى يېم

چتېن باغیشلايا بومن بومنى
الېندن اۋپورم اونوت دۆنهنى
بلکه بېر ده سئوم چؤاۋ چمنى
سازى كۆكدن دۆشن اوزان كېمى يېم

علی تقی زاده لاریجان ۱۳۹۸ كرج یاز



علی تقی زاده

یانیق کرمی
ایلاهی بېر عشقین زومزومه سیدیر
جانلی بېر داستاندیر یانیق کرمی
یانان بېر اوره بین دؤیونتوسودور ،
بوتون هیجاندیر یانیق کرمی

اودلو محبتدن حنکایت ائیلر،
اینصافسیز کشیشدن شیکایت ائیلر،
هر نه حؤکم ائدرسه عدالت ائیلر،
اۋزو حاق دیواندیر یانیق کرمی .

حقیقتین اۋز سسیله اویانان،

عینی رویادا اویاندىغیمیز اوتاغین قاپیسینی
بېرداها اویانماماغین گۆزلینی خاطرلا
اۋلوم رویاسیندا گۆرۈشدویوموز گئجه لری
خاطرلا منی!
سئودیینی اۋز گورجه

درین

شهرلرین بېرىنده بېر اوغلان وار
قىزاریر گۆز لری
دادینجا دوداقلاریمین قیرمیزی شرابینی
هر گئجه

پولیس لرین یاساق یوخوسوندا گۆرۈشه ریک بیز
باتوم لارین گۆزون اویار قورخوموز
شهرلرین بېرىنده بېر اوغلان وار
منى سئودیینی اۋزو ده بېلمیر!

سحر بارانی

کیم کیمى يېم ؟

سنی کؤسدورندن ناسازدی حالیم
دوماندا یولونو آزان کیمى يېم
ی قز یئره یؤنه لیر ، هر آن خیالیم
یوخونو مین یئره یوزان کیمى يېم

دؤیونمه ریتمینى، چاشیب اقره ییم
زهر دادی وئریر سویوم، چؤره ییم
باشیما اوچمادا ، دامیم، دیره ییم
بوغانا قدا اسیر ، خزان کیمى يېم

سنکی باخمامیسان منه قئیقاچی
دئمه لی جزامدی بو آغری ، آجی
یئنه سنه قالب بېر دردین علاجی

چیرپینیر اوره بیم ایلك گوروش کیمی
قالیرام قارشیندا لال، داربخیرام

قویما بو آیریلیق مئیدان اوخویا
سئوگی یوللارینا چیر توخویا
بیر گئجه یوخومدا قالیب یوخویا
بیرجه گون منیمله قال داربخیرام

گوزومده حسرتین آغیر شله سی
یولومدا زامانین هیجران تله سی
قورخورام کی گونلر اوتنه بنله سی
گلدیکجه اوست-اوسته ایل داربخیرام

"قاییتماز" عومروموز گندیسه بوشا
آچمادیم بو سیرری دوستا، تانیشا
تکی سن دونیادا آرخابین یاشا
یتتر کی اوزاقدان بیل داربخیرام



سخاوت عزتی

نه لیلی گز، نده مجنون سوراقلا،
تاپانماز سان فرهادیلا شیرینی!
سئوگیلرده دایاز اولوب بو گونلر،
اوت باسیدیر صداقتین درینی.

اینسان عمرو ایلمه-ایلمه تالانیر،
بیرینده بوز، بیرینده اود قالانیر،
هره بیر جور دالیسینجا دولانیر،
بیلن یوخدور سعادتین یئرینی.

اوزونو بیل سوز اویناتما آرادا،
هاردا درد وار درمانا دؤن اورادا،

خان کرمین نفسیله بویانان،
حاقسیزلیغین قارشیسیندا دایانان،
ابدی عوصیاندر یانیق کرمی.

عشقین آتشیندن باغری سؤکولن،
آرزوسو، ایسته یی کوله بوکولن،
تئل-تئل اولوب تئللر اوسته تۆکولن،
سؤنمز اصلی خاندیر یانیق کرمی.

دوز ایشلری ترسه قانان کشیشین،
حاققین دئدیییندن دؤن کشیشین،
عهدی ایلقارینی دانان کشیشین،
قتلینه فرماندر یانیق کرمی.

سؤونلرین اوره یی دیر سیزلاییر،
یئرین، گویون مله یی دیر سبزلاییر،
پیر له له نین هارایی دیر سیزلاییر،
سوچسوز آخان قاندیر یانیق کرمی.

همی غمدیر، همی دمدر بیر باشا
اودور گوزلریمی غرق ائدیر یاشا
"قاییتماز" سازیمدا چکیلیب باشا،
ائیلمز سولطاندر یانیق کرمی.

حسین اتابک (قاییتماز)

داربخیرام



گلیرسن یوخوما قارانقوش کیمی
عومروم زولال لاشیر گوزده یاش کیمی

خاین انسان چاتابلمز مورادا، چاتان وارسا نشان وئرن بیرینی.

ائلسیز عاشیق ها توی چاغیر توی اولماز،
آرخاسیزدا هارای اولماز، های اولماز،
هر گنده دن بی دئمکله بی اولماز،
چکه بیلمز ائلین درد ی - سرینی.
ائشیت منی آسیلدیریم قایالار،
درد اکینی منده وئردی تایالار،
اؤلوم گئدیم بلکه منی سایالار!
سایان یوخدور بیزیم یئرده دیرینی.

آغلا

بیلیمیرم شربت دی، آغی دی ندی؟
بو سون فینجانیمی سون اؤلوم آغلا.
مقصدیم هارادی بیر داها سورما،
گئدیش یوخلوغادیر، یؤن اؤلوم آغلا.
حیاتین دالاری سینار گؤزومده،
اوریم آلیشیب یانار گؤزومده،
سن اؤلسن گؤز یاشیم دونار گؤزومده،
گولوم سندن قاباق من اؤلوم آغلا.

نه آن رحم ائله دی، نه ساعات بیزه،
دونیا آغیرلاشدی قات باقات بیزه،
بیر گون آغلامادی بو حیات بیزه،
باری بیزلر اوچون سن اؤلوم آغلا.

رباعی

گل عمروموزو بو گلشنه وئردیک بئی
اولدو پاییمیز دردلی شیکایتله، گیلئی
گونلر کی بئله تکر دیغیرلاتمادادیر
توتماز الیمیز بو ایل کی یازدان بیر شئی

کوسکون سکوتا ندنله دالمیش قایالار
ضن ائله مه کی بیر بئله لالمیش قایالار
جئیران گؤزونه، نازلی مارال بوینوزونا
ککلیک سسینه تامارزی قالمیش قایالار

هاردا او پلنگ پالید به یه درد اولموش
آلمیش یئرینی مین جوره مانقورد اولموش
اصلان سسینی ائشیتمه بیر ایللردی
بوردا مئشه لر تولکولره یورد اولموش

قاریشقا اولماق ایسته بیرم

کۆرپه لییمیز نئلی لرده کئچدی،
ترپنمه بیخیلارسان، دئدی لر!
اوشاقلیقدا تای توشلاریمیزلا جزیق چکیب -
اؤجیک اوسته داشلاشدیق.

عمر اؤتدوکجه جزیقلا یئکلدی،
سرحدلر یارانندی،
سرحد جیزیقلاری
سرحدلردن دوستاقلار،
مملکتلر آدیندا.

حاوا آنانین - آدم آنانین ائولادلاری -
دوستاق - دوستاق بؤلوندولر.
اوسته لیک دوستاقلارینی یئلتمگه ده چالیشدی لر،
دؤیوشدولر، ووروشدولار،
قان تۆکوب، باش کسدیلر،
چین دیواری یارانندی
تیکانلی سیملر چکیلدی،
دوستاقدان دوستاغا قاچان اولماسین
دونن سرحدده دایانمیشدیم

وای سالمایین کی، من داها وایدن بئزیکمیشم.

طنز

بویوک آغا افندی .

کریم قربانزاده

بیزیم آغا جانین سوزلری قیزیل سویویلا یازمالیدیر .
کیشی چوخ دونیا گورموش آدامیدی سوزون لاپ جوهرین
چکردی ، رحمتلیک ائله بیل دونیدی با دئییردی .

اوغلل آچ قولاغینی ائشیت، مندن دئمک، درس اوخوماسان
بدبخت اولاجاقسان . ایسته سن خوشبخت اولاسان گرک
یاخشی درس اوخویاسان.

کلاسیمیزدا بئش نفر خوشبخت ، ایگیری نفر بدبخت، اون نفر
زئیر بدبخت واریدی.

زئیر بدبخت لر بئشی قورتارمامیش، درسی بوراخیلار .
بدبختلرین چوخو سوم راهنمایی دن اکیلدیله، بیرایکی نفری
ده دیپلم آلدی .

بیز بئش نفر خوشبخت، بیریمیز دوکتور دوردوموز مهندیس
اولدوق .

لاپ خوشبختیمیز، مهندیس صمد خوشبخت نیا ایدی کی،
بیزیم هاممیزدان چوخ بیلردی او اذهان عمومی نی تشویش
ائله دی! ایندی اون ایلدی زینداندایر .

آغا دوکتورتورج خوشبخت زاده، ایکی ایل دیر چپیش دره
سینده طرحین کئچیریر .

بنده بویوک آغا خوشبخت تبریزی، بئش ایل بئکار قالاندان
سونرا، زئیر بدبخت لرین بیرینین، نمایشگاهیندا چای وئریرم!
هردن ده بیر ماشین ساتاندا، زئیر بدبختلرین بیریندن انعام
آلیرام ، مهندیس یعقوب خوشبخت اصل، دوستو حاج ماحمود
بدبختین آژانسیندا، ایشلییر ،

مهندیس ایرضا خوشبخت اوغلو خوشبخت، زئیر بدبخت
اوستا موحسونون شاییردی دیر .

مهندیس سیامک خوشبخت پورسرد رودی، آغاجانینین
توکانیندا هرگون اون خلوار فرشی آچیر، بوکور

حیرت ایچینده

بیر توپا قاریشقا سوروسو

کوراللاری سیندیریب، یاساقلاری پوزدولار،

سرحدی گئچدیلهر آغیزلاریندا بوغدا،

پای آپاریردیلهر باجی، قارداشلارینا،

پاسپورتسوز، ویزاسیز،

هوروت – هوروت باخاراق

قاریشقا اولماق ایسته دیم .

بئزیکمیشم

سایدیقجا گونلری داھی سایدان بئزیکمیشم .

سایدان بئزیکمیشم کی، هارایدان بئزیکمیشم .

بیر گونده یم کی نازلی گونش دن قاچیر گوزوم،

یورغون باخیشلی، سئوگیلی آیدان بئزیکمیشم .

هاردان نه اوزله آلدانیم ائی دونیا من سنه،

بیر آن عمرده اولمادی فایدان بئزیکمیشم .

مئیلیم آزالدی، سفره نی بوک ییغ یئمکلری،

آز تکلیف ائله، قیرمیزی چایدان بئزیکمیشم .

هرنه گلیرسه آغ چوخا قیشدان گلیر منه،

حسرت بورانلی بورکولو یایدان بئزیکمیشم .

عشقیم اینانما سئوگییه بیرده غزل یازام،

قلبیمده کی بو قانلی اولایدان بئزیکمیشم .

بیر گون داشین گرک ائگیمدن تۆکوب گئدم،

چوخاندی من بو کؤهنه سارایدان بئزیکمیشم .

گلدیز مزاریم اوسته آماندی دئیین، گولون،

ھردن آغا جانیمین قیزیل سوزلری یادیمما دوشر، دئییرم:
کیشی آلاھ سنه رحمت ائله سین.
رحمت لیک دیری اولسایدی گورردی فرمایشینی وئرمیشم
بدبخت لرین بیرى گوزل نستعلیق خطی ایله یازیب،
وورموشام اوتاغیمما بلکه اوغولمدا خوشبخت اولدو...

آرزو مختاری " آیسو "

چکیلیز



...و گوزلرین آراسی کورپو یوخ دووار چکیلیز
و سندن اۇنجه یئرین کؤنلومه هامار چکیلیز

یابانجی غوربتیمه، مین وطن دادین وئره نه
اووج - اووج وطنی بیر اوره ک کنار چکیلیز

ایچیمده مین چاووشون هایقیریشلی اؤتمه سی سن
غزلپارام!! گولوشون داغلاریمدا جار چکیلیز

یاریب دا داغلاری گل اوتراق ائت باییم! بایاتیم!
بو قیش، یئرین اوره ییمده ازار - ازار چکیلیز

قانادلاریم یاشیل اورمان سیزیلدا ییر هر آن
پاییز قونوب ایچیمه؛ مین فصیل بهار چکیلیز

غزل - غزل قیلینیر قیبله - قیبله هر نامازیم
بو دان اذان یئرینه اه قاتار - قاتار چکیلیز

پاییز - پاییز تالانیر اللریمده عشق اوشویور
و باغریما یارادان بیر پاییزلی نار چکیلیز

آیسو مختاری
ای شارقی الین تنیمده سازلیق
نیسگیل باخیشین سینه مده رازلیق ...
سیزلار گوز اؤنومده بیر قادین، عشق !!
قوینو دنیزی ائدیر دایازلیق

بیر قیوریم اگر گوزوندن آخسا
مفتیلدن آغیر یانار حجازلیق

آغلار گوزوله گلین گئندنه
لیل - لیل اوزومه آخیب آرازلیق

عصیان باخیشین پاییز - پاییز عشق
قوینوندا قزل قیلاندا نازلیق

اهمالجاسینا آخاندا محمیل
گول - گول آچیلار تنین قوتازلیق

قوشما - قزلیمده ایز بوراخمیش
گول عطری ساچان تئلینده، یازلیق

آج!! ساچلارینی شیکسته قیلین
روکعت به روکعت اوره ک نامازلیق

میرزائی (سالک)

قاراداغ مئشه سی ال امان چئکیر
الولو توستولو دومان ایچینده
میلیونلار حیاتلار اونا باغلیدی
هامیسی کول اولدو گومان ایچینده

یئتیشدی یانقینین خبری منه
کوره لدی الولو اوره گیم گئنه
سن آله بوسوزو هئج کیمه دیمه

وطن دن – وطنه ۳

VƏTƏNDƏN – VƏTƏNƏ (3)

MƏNZƏR NİYARLI

منظر نیارلی



منظر نیارلی ۱۹۷۶-جی ایلده آدو-نون (ایندیکی ب
د و/ باکی دولت اونیوئرسیتتس) "فیلولوگیا"
فاکولته سینی بیتیریپ. ۱۹۷۵-جی ایلدن ۱۹۹۸-جی
ایله قدر آذربایجان میلی علملر آکادئمیاسینین
"علم" نشریاتیندا کوررئکتور، رئاكتور وظيفه سینده
چالیشیب. حال-حاضیردا نیظامی آدینا ادبیات
اینستیتوتونون بؤیوک علمی ایشچیسیدیر. او،
"همین آخشام"، "یاریمچیق مآذونیت"، "قیزیل
قاوال"، "قارا اؤرپک"، "سئچیلیمیش اثرلری"،
"قوربته آپاران قاتار" (روس دیلینده)، "اوغوز
گؤزلله مه سی"، "اکیزلر و اونلارین فیندیقبورون
باجیلاری" کیتابلاری نین مؤلیفیدیر. مؤلیفین
تار"، "تهلوکه سوووشدو"، "قیزیل قاوال"،

قویون باغلی قالسین زامان ایچینده

گولوموز قورودو مئشه میز سولدو
اوره گیم یانقیدی گوزلریم دولدو
نه اولدو آی قارداش بیزلره اولدو
کونوللر کوسرمیش اومان ایچینده

زهرله نیب قاراداغین هاواسی
عرشه قالخیب گوو مئشه نین نالاسی
الولانیب مین بیرقوشون یوواسی
هایینا چاتان یوخ آمان ایچینده

ال گوتوردوم حاققا ساری قارقوشا
بونیسگیله اوره گ ایستیر تاب لاشا
قاراداغیم مسکن اولور بايقوشا
یاشیل داغلار اولوب سامان ایچینده

بوخبرسالکین حالینی قاتدی
مین جانلی اودلانیب یان یانا یاتدی
کلیر، ورزیقان، نیر، یاسا باتدی
الف قددی اولوب کامان ایچینده



تنها دورنا قاتاری " اثرلری تئلوویزییا و رادیونون ادبی وئرلیشلیرینده صحنه لشدیریلیمیشدیر. اثرلری روس، اوکراین، اینگیلیس، اؤزبک، فارس دیلترینه ترجمه اولونوب، ۳۰-دان چوخ پوبلیسیست مقاله لری دؤورو مطبوعاتدا چاپ اولونوب .

" قیزیل قوال " پیئسی رادیونون قیزیل فوندونا داخیل ائدیلب.

عایله لیدیر، حیات یولداسی عاکیف حسینلی تنقیدچی-پروفسوردو، ۳ اؤولادی، ۳ نوه سی وار.

اوچونجو بولمه

- دئدی، - آلاه سنه، احمده پول-پارا ساریدان کورلوق چکدیرمه سین. اما ناحاق بو قدر شئیه پول خرجمیسیز، آی قیزیم.

آنم او ساعات ننمین سؤزونو آغزیندا قویدو: - بولاری

بادام خالا حدییه سیندن راضی قالسا دا، قاشقباقلی- قاشقباقلی پارچانی او اوز، بو اوزه چئویریپ میزیلداندی. - بونون فرلی رنگیندن آلتیدین ده، آی قومرو. - نئم بادام خالایا باخیب:

- آی قیز، - دئدی، - ناشوکورلوک ائلمه. دئنن پایین آرتیق اولسون.

- نه دئییرم کی، رنگیمه دوشندن آلتیدی دا.

صمد امیم طارافاتیندان قالمادی:

- سنین ائله رنگون وار کی، زر-خارا دا گئیینسن یاراشماز. - منه ساتاشیرسان، آغایی صمد؟ عئیبی یوخدو. سننن سورا ایشیم اولاجاق. - بادام خالا باشینی آشاغی سالیب دوداقلتی میزیلداندی: - گئجینن آنان ائوی بوشالتدیریب کی، گولمشکر گلینی، اوغلو گله جک.

صمد عمیم آروادینا سؤز آتسا دا، اوندان چکینیردی. اونا گؤره ده سوسوب باشینی آشاغی سالدی.

بادام خالانین سؤزلرینی ننمین قولاغی او ساعات آلدی: -

قیزا، کیری، - دئدی. - احمد اؤز حالال ائوینده ده اوتورمایاجاق. ایکی گؤز ائو سیزه آزیق ائله بیر، ندی؟

- نه دئییرم کی، - بادام خالا قاشقباغینی دوپونله دی. یئنه ده اؤز-

اؤزون: - بولار شوروییه گئندن، ماغیل،

گئن-بوللوقا چیخمیشدیق. - گؤزو توخ

آنم سؤز-صؤحبتدن قورخدوغو اوچون

سسینی ایچینه سالمیشدی. دینمیردی.

بادام خالا اوتاقدان چیخان کیمی آنم ننه

می ساکیتلشدیره رک دئدی، - ائله بیزه

او بؤیورده کی کؤهنه، آشاغی ائوی وئر،

بسیمیزدی. نه فرقی وار، ائو ائودی ده،

ایستمیرم، آی ننه، ائوه گؤره آرامیزدا

نارازیلیق اولسون.

- آی قیزیم، سنین اؤز حالال ائوینی ده

سنه چوخ گؤرئیلر. بادامدان اول سنی

آخی بو ائوه. اونون ائله ایشی-گوجو



ایندی آلامیشیق کی، ننه، الیمیزه پول دوشدوکجه آلیب آتیردیم. ائله اونا گؤره هئچ گؤزوموزه ده گؤرونمه دی.

گلین گتیرمیشم

دئینمکدی ده. او کۆهنه ائوین آدینی توتما. آشای ائوده کیلیم توخوئریق، نئهره چالخریق. هم ده قیشین سوووغوندا او ائوه گیره بیلئیریک بیم.

ئئیلا امیدوستوم بیزیم گلمگیمیزدن سحر خبر توتدو و سئوینه-سئوینه قیزی سکینه نی گۆتوروب گلدی. بیزیم هامیمیزلا گۆروشسه ده گۆزو، دئییه سن، امیمی اختاریردی. چونکی بولود عمیمین گلمگینی نه واخت ایدی گۆزله بیردی. آنام عمیمین آلدیغی حدیییه لری بیر-بیر چیخاریب: - آی لئیلا، آغاقارداش گله جکدی، ایشی چیخدی، سنه پول، شئی-شوی گۆندریب، - دئییب پولو، شئیلری لئیلا خالایا وئردی: - بو دا منیم پاییم. - آنام گولمخمر پارچانی و سکینه یه بایراما گۆره دوزلتدیگی خونچانی لئیلا خالانین قباغینا قویدو. لئیلا خالا امیمین گلمه دیگینی گۆروب مایوس اولسا دا، حدیییه لره گۆره سئویندی. سونرا اوتانا-اوتانا اری نین آدینی چکمه دن: - بس دئمه دی نه واخت گله جک؟ - سوروشدو. - آنام: - گله جک، آی لئیلا، - دئدی، - آغاقارداشی ایش دالینجا قزایا گۆندریبلر. دئدی کی، بیر-ایکی آیا گلیب لئیلانی آپاراجام.

ئئیلا خالانین گۆزلری یول چکدی. اری نین یانینا همیشه لیک گنده جکمی؟ بیر یاندان آناسی، او بیر یاندان اکین یئری. اگر شوروییه - اری نین یانینا گئتسیدی اونلاری کیمه تاپشیراجادی.

گلدیگیمیز گئجه نین سحری گونو بیزی گۆرمه یه گلن قونشولاریمیز آنامین سینخدیغینی، منیم ده یئکه، جوونزان قیز اولدوغومو دئییب ائویمیزه، اوبامیزا قوووشدوغوموزا گۆره گۆزایدینلیغی وئردیلر. قونشولارلا اوپوشوب حال-احوالاشاندان سونرا سئوینجدن آغلايان آنام باکیدا قونشولاریمیزلا کۆمکلشیب بیشیردیگی شکروردان، پاخلاووان، شورقوغالیدان سوفره یه دوزدو. قونشولار اولجه باکیدا بیشن شیرنیاتلاری اللرینه آلیب تعجوله بیر-بیریلری نین اوزونه باخدیلار. قونشولاردان یاشلیسی:

- قیزا، قومرو بو نمنه دی؟ - سوروشدو. - بیزده بئله شئیلر بیشیرمزلر ها.

آنم: - بئله تاملاری آنجاق بکیده بیشیررلر. - باکی اهلی نووروز بایرامیندا شکروراسیز، پاخلاواسیز، شورقوغالسیز سوفره لرینی بزه مزلر. باخ بونا شکروروا دئییلر، بو دا پاخلاوادی.

آنم الینده کی شکرورانی، پاخلاوانی نیمچه لره قویوب قونشولارین قباغینا دوزدو. سونرا دا: - آلاها آند وئیریم یئمه سینیز اینجیرم، - دئدی، - الوزو سوفره یه اوزادین. بولاردان دادین.

ملک بیبیم حیطده سامووار قاینادیردی. سامووار قاینارا دوشن کیمی دمله ییب ایچری گتیردی. چایلا شکرورانی، پاخلاوانی، شورقوغالینی لذتله یئدیله. اوزلرینده کی ایفاده دن گۆرونوردو کی، هامی نین آغزی دادا گلیب. ننمین سود باجیسی مینه خالا پاخلاووان آغزینا قویدوقجا باشینی ترپه ده-ترپه ده - زینیت، بو نه دادلیدی. آدامین آغزیندا یاغ کیمی اریئر، - دئییردی

آنمین اوزو گولوردو: - بولاری دادا گتیرن اساس عرضاغی قوز، فیندیق لپه سیدی، بیر ده یاغ. اونو، شکر دی ده اؤز یئرینده. بیشیرمگین تهر-تؤهورونو ده اؤیرنمیشم. آلاها قویسا خئیر ایشلریووزده سیزه ده بیشیرم .

زینیت نئم آنمین بیش-دوشونو تعریفله مه یه باشلادی: - منیم گلنیمین الی نین دادی وار، نه بیشیریرسه داددی چیخیر..

مینبگیم ننه نین یانیندا اوتوران قارابوغدایی گلین - نصیبه خالا آستا-آستا دوروب: - من ده - دئدی، - آخیر چرشنبه یه سوددو کولچه بیشیرجم. خمیری یوغوروب گلمیشم. قورخورام آجییا، تئشتدن آخیب تۆکوله. - اوزونو ننمه توتوب: - آی زینیت خالا. - دئدی. - چۆرک اوتون یوخدو کی؟ کولچه نین اوستونه سپجم.

نئم: - نییه یوخدو، - دئدی، - بو عزیز گونده تکی مندن بیر شئی ایسته. - نئم دوروب تاخچاداکی قابلارین بیر یی نین ایچیندن چۆرک اوتوندان بیر اوووج گۆتوردو، تمیز اسکی

منی گۆروب گولومسوندو: - نىيە تئز دوردون، حليم؟ -
سوروشدو.

- يوخوم گلمير، بيبي.

بيبي منى قوجا قلايىب اوزومدن اۋپدو. سونرا تزه-تزه يارپاق
آچماق ايسته ين توت آغاجينا باخدى.

- آز قاليب. هاوالار ايستىلشسين. چوخلو توت يئيه جگىك.

- ملك بيبي ده منيم كيمي شيرين مئويه لرى
خوشلويوردو. - باخ، آلچا، اريك آغاجلاريميز گول آچئب. -

آغاجلارين بوداقلارينا ائله بيل قار دنجىكلرى قونموشدو. ائله
گۆزل گۆرونوردو كى...

آنم چۆرك بيشيرمك اوچون تنديره تزك قالايب خميرين
آجىماسىنى گۆزله ييردى. بادام خالا ايسه خىطىمىزىن

آشاغى طرفينده هيىدن چىخىب خىطه تۆكولن تويوق-
جوجه لره دن تۆكوردو. آتاملا اميم گۆرونموردولر. بئلىنه

قالينچا باغلايىب، لچكى نين اوستوندىن قارا، يون شالىنى
اۇرتوب، اوچلاريني بوينونا دولايان نمنين اينك ساغديغىنى

گۆردوم. نمن اوزاقدان منى گۆروب الينن چاغيردى.

- گل، آي حليم، برى گل. - قاچا-قاچا يانينا گئتديم. نمن
سود دولو سرينجى منه وئردى: - آپار وئر بيينه. ميس

قازانيميز وار ها، اونا تۆكوب بيشيرسين. ايندى من ده
گليم، - دئدى.

آنم تنديردن ايستى چۆرگى چىخارداندا آرتىق بيبيم سودو
بيشيرميشدى. آتاملا اميم ده گلدلر. ال-اوزوموزو يويوب

هاميميز سوفره آرخاسينا، كورسونون باشينا ييغىلدىق. سحر
تئزدن قالانان كورسونون ايستيسى ائوى قيزديرميشدى.

اوتوروب موتال پئندىرله، ايستى چۆرگىمىزى، سودلو
سييغىمىزى يئدىك.

آتام يئمگىنى يئيب قالخدى، كوركونو گئىنىب اكينه
گئتدى. تومگۆز فروخون قارداشى ساندىقلارى تورپاق ساحه

سىنى گۆسترمك اوچون آتامى خيرماندا گۆزليه جكدى.

من ايچرى شهرده كى ائويمىزده آنامين يانيندان ال
چكميردىمسه، ايندى ده بوردا بيبيم يان-يۇره سينده

هرله نير، اتكى اليمده هارا گئدىردىسه اونونلا گئدىرديم.

پارچاسينا تۆكه رك نصيبه خالاي وئردى. نصيبه خالا
ساغوللاشيب گئتدى.

من بيبيم ديزينه سۆيكه نيب آروادلارين صۇحبتلرينه
قولاق آسىر و تئز-تئز ده بيبيمه باخىرديم. منى گۆرنلر

دئيردىلر كى، صيفتن بو قىز آناسىندان چوخ، بيبيسىنه
اوخشايير. منى آلا گۆز، قارا قاش، آغبىز، خورمايى ساچلى،

گولنده اوزونده زىنداناسى باتان و بو دا اونون چۆهره سینه
گۆزلىك وئرن بيبيمه اوخشاتدىقلارى اوچون سئوينيرم.

- داي يئكه قىزدى. باشىنى باغلايان واختيدير.

- بير آز كئچسين... چادراسىنى اوزوم تىكجم. - بيبيمله
اوزوب اوتوران گوللو يايلىقلى قادىن ايليپ اوزومدن اۋپدو.

- والللاه، دئيللر، تهراندا هامى باشى آچىق گزئر.

- يوخ، باجى، اردبيله بئله شئيلره پيس باخئلر.

قونشو قاديىنلار بير خئىلى صۇحبت ائدىب قالخاندا آنم
اونلارى اليوش گئتمه سينلر دئيه هاميسى نين شيرنى

پايلارنى وئردى.

كندىمىز ياز آيلارى گۆزل اولوردو. يازىن آخىرى - ماي
ايندا قىرمىزى لاله لر، گول-چىچكلر خالى كيمي ياماجلارا

سپلنردى. آتام بىزى باكييا آپاراندا بالاجايديم. كند
يادداشيمدان چىخسا دا بيبيم منى قوجاغينا آلب كندىن

اورتاسيلا ايلان كيمي قيورىلا-قيورىلا آخان چايىن قيراغينا
دوشمگى، گول درمگى يادىمدايدى. بير ده خىطىمىزده كى

آغاپاق، شىپشيرىن، شيره لى توتو اولان آغاجىمىزى
اونوتماميشديم. نمن هر ايل توت چيرپديرىب ميس قازاندا

دوشاب بيشيرىر، بىزىم ده پايمىزى گۆندرردى. آنم دوشابى
بوغازىمىز آغريياندا بىزه ايچىردردى. خشىل بيشيرنده ايسه

اوستونه نئهره ياغى ايله دوشاب تۆكوب يئيردىك.

سحر آچىلار-آچىلماز من گۆزومو آچديم، آنجاق تزه دن
گۆزومو يوموب اۆزومو يوخولوغا ووردوم. ملك بيبي منى

اوياتماسين دئيه يواوشجا گئىنىب خىطه دوشدو. من ده
قالخىب پالتارلاريمى اينيمه كئچيرىب بيبيمىن آردىنجا

اۆزومو چۆله آنديم. هاوا سويوقدو. قيش، نمن دئمشكن، هله
كى، ديره نيب دورور. بيبيم خىط-باجايا گۆز گزديريردى.

بییم گولومسه ییر: - هه، گلمه لیدیرلر. من نه دئییه بیلرم کی، حلیم. نه گتیرلر گتیرسینلر. اؤزلری بیلرلر. - بییم گولنده ائله قشنگ گؤرونور کی.

آنام ایچریشهرده قونشوموز بییخانیم ننه یه بییمدن دانیشاندا ائشیتیمیشدیم کی، بییمی اصیلی-نسیلی عایله نین اوغلو ایله نیشانلامیشلار. اوغلانین آتاسی حاجی الیمردانین اردبیلده، ائله پتخورون اؤزونده ده بیر نئچه دوکانی واردی. اوغلو - ینی بییمین نیشانلیسی او دوکانلاردان بیرینی ایشله دیر. اؤزو ده عاغلی-باشی یئرینده اولان جاوانلارداندی. بییمدن بئش-آلتی یاش بؤیوک اول، یا اولمایا.

- نیشانلی نین آدی ندی؟ هئچ گؤرموسن اونو؟ - ماراقلا سوروشدوم.

بییمین اوزو تزه دن آلانندی.

- ایکیجه دفعه، - دئدی، - آنجاق هئچ کسه دئمه ها گؤرمگیمی. آدی رسولدو.

- بس سن اونو هاردا گؤرموسن؟

ندنسه بییمدن چکینمیر، باشا دوشمه دیکلریمی اوندان سوروشوردوم.

- بیبی، منه دوغرودان چادرا تیکه جکلر؟

- هه، البتته، سن دای یئکه قیز اولموسان.

- من آخی اوردا مکتبه گئدیردیم. بس بوردا؟ - مکتبه منیمله اوخویان قیزلار یادیم دوشدو. کؤوردیم.

بییم دوروخدو، بیلمه دی نه دئسین. سونرا نه فیکیرلشدیسه آستاجا دیلندی. - سن گرک قرآنی اوخوماغی اؤیرنه سن. بلکه سنی، نئم ده دئیردی مشه دی نیسه نین یانینا آپاردیق. او آیه لری یاخشی اؤیره دیر. نامازی اؤزوم اؤیرده جگم.

- نامازی دا، کلمه شهادتیمی ده بیلیرم ائی، بیبی، مؤمم اؤیره دیب منه. - ایچریشهرده اوشاقلار آنالارینا " مؤمه " دئییه چاغیراردیلار. من ده اونلار کیمی آناما " مؤمه " دئیردیم.

- بیبی، مؤمم دئیردی کی، سنه نووروز بایرامیندان اول بایراملیق گتیره جکلر، دوزدو؟ بایراملیق نه اولان شئیدی؟

بییم گولومسه دی، ائله بیل چؤهره سی ایشیق ساچدی. ات تاختاسی نین اوستونده ات دؤیه-دؤیه منیم سواللاریمجاواب وئره رک: - نیشانلی قیزا توپو اولانا قدر، - دئدی، - اوغلان طرفدن نووروزدا، بایرام پایی، تزه پالتار، باشماق گتیرلر. قوربان بایرامینداسا قوربانلیق حیوانی دوغولاندان بسله ییب بؤیودلر، بوینونا دا قیرمیزی باغلتب قیز ائوینه آپارلار. هله اونو دئیمیرم کی، مئیوه لر یئتیشدیکجه، هر فسلین اؤز مئیوه سی اولئر آخی، گلینی یاددان چیخارمئلار، ائولرینه نوبارنلیق آپارلار.

- سن نه ایسته ییرسن؟ نه گتیرسینلر سنه؟ صباح یوخ، او بیرى گون آخیر چرشنه دی. دوز دئیمیرم، بیبی؟ اونون ده سحرى نووروزون آخسامی؟ لاپ دالبادال دوشدو کی، چرشنبيله، نووروز. بیی، صباح یوخ، او بیرى گون گله جکلر کی، نیشانلینگیل.

